



مسائل بین المللی

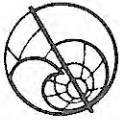
۴

مهر-آبان
سال ۱۳۵۹



«خانه‌نکائی» — کاری که همهٔ خلق‌ها باید انجام دهند.

طرح از ل. مایک (سوئد)



مسائل بين المللي



مهر- آبان
سال ۱۳۵۹

انتشارات حزب توده ايران

۳	بوریس پونوماریف	میثاق صلح - و - پیمان تجاوز روند تاریخ بازگشت ناپذیراست
۲۷	گس هال	گرایش‌های زمان و امپریالیسم آمریکا
۳۸	بوگوسلاو کوچرا	نورنبرگ: دادگاه تاریخ ادامه دارد
۵۰	هیئت تحریریه	احزاب بورژوائی اروپای غربی
۶۴	ماتسی پرچینسکی	در باره نظریه نظم‌نوین اقتصادی همبستگی، استقلال، ترقی
۷۹	نوری عبدالرزاق	ادامه دهنده باندونگ
۹۷	جوان بلامی	ثمربخشی عملیات مشترک
۱۰۹	لومی‌کین	"عمل‌موازی" پکن و واشنگتن را چگونه باید فهمید؟
۱۱۶	مارگسوت هونگر	پیدایش موضعگیری فعال دارای اهمیت حیاتی



انتشارات حزب توده ایران. ۱۶ آذر، شماره ۶۸

مسائل بین‌المللی

(ترجمه مقالات مجله مسائل صلح و سوسیالیسم)

مهر - آبان ۱۳۵۹

حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است

بها ۱۰۰ ریال

میتاق صلح — — و — پیمان تجاوز

اجلاسهای که از طرف کمیته سیاسی مشورتی کشورهای عضو پیمان ورشو در تاریخ ۱۴ و ۱۵ ماه مه سال ۱۹۸۰ به مناسبت سالگرد این پیمان در ورشو تشکیل یافت یک سلسله ابتکارات تازه‌ای را عرضه کرد که هدف از آن سالم سازی فضای سیاسی بین‌المللی، نیروی تازه بخشیدن به پروسه کاهش تشنج و تشدید مبارزه علیه مسابقه تسلیحاتی بود؛

در همین هنگام در ماه‌های مه و ژوئن در بروکسل و بور (در نروژ) و در آنکارا جلسات ارگان‌های رهبری ناتو تشکیل گردید و قرارهایی که به تصویب رساندند در جهت تشدید هر چه بیشتر مسابقه تسلیحاتی و تشدید وخامت اوضاع بین‌المللی بود که افزایش خطر جنگ را در پی دارد.

بدین ترتیب از نومقایرت کامل روش سیاسی و هدف‌ها و سرشت طبقاتی ناتو و سازمان پیمان ورشو تاکید گردید.

تجاوزکاری جنگ طلبانه از خصائص ذاتی ناتو از همان آغاز پیدایش آن بوده است. در اعلامیه وزارت امور خارجه اتحاد شوروی "درباره پیمان آتلانتیک شمالی" خاطر نشان شده است که غرض از تشکیل آن تحقق هدف‌های تجاوزکارانه و افروختن آتش جنگ جدید است. بیش از سی سال از آن تاریخ گذشته است. بسیاری از اسناد مخفی و محرمانه انتشار یافته است و تمام آن‌ها این ارزیابی را تایید می‌کنند.

به خاطر بیاوریم که در آن هنگام وضع چگونه بود. پنتاگون که از داشتن انحصار بمب اتمی سرمست بود شروع به تدارک عملیات "درویشوت" کرد که

طبق آن وارد آوردن ۳۰۰ ضربه اتمی بر اتحاد جماهیر شوروی پیش‌بینی شده بود. به نسبت افزایش دخایر بمب‌های اتمی حرارت جنگ‌طلبی هم در واشنگتن شدیدتر می‌شد. پندارت‌هیچ شده طراحان استراتژی امپریالیسم، تصویر پیروزی هسته‌ای آسانی را مجسم می‌ساخت.

سازمان‌دهندگان بلوک ناتو آن را پیمان منطفه‌ای دفاع جمعی قلمداد می‌کردند. ولی چه جای صحبت دفاع از خود می‌توانست باشد، در حالی که هیچکس نمی‌خواست نه به ایالات متحده، آمریکا و نه به سایر شرکت‌کنندگان در ناتو حمله کند؟ سخنان بی‌اساسی که چرچیل درباره "خطر شوروی" ضمن سخنرانی در شهر فولتن به سر زبان‌ها انداخت، به منظور تبرئه ایجاد اتحاد نظامی بسته کشورهای امپریالیستی و تدارکات میلیتاریستی آن بود.

به وجود آوردندگان ناتو خودیاریها اعتراف کردند که اندیشه‌ها و اظهارات مربوط به حمله از طرف اتحاد شوروی پایه و اساسی ندارد. پ. آ. اسپاگک دبیرکل سابق ناتو در ماه مه سال ۱۹۵۷ اعلام داشت که: "خدا می‌داند در اظهارات من چندبار می‌توان جملاتی یافت که گواه بردشمنی من با رژیم کمونیستی و سیاست اتحاد شوروی است. ولی من باور ندارم که شوروی‌ها به طور سیستماتیک در تدارک جنگ جهانی سوم می‌باشند". ج. ف. دالس یعنی متکر دکترین "عقب‌زدن" کمونیسم و "توازن در لبه پرتگاه جنگ" چنین اعتراف می‌کرد: "اکثریت افراد آگاه گرایش بدین نظر دارند که خطر مستقیم حمله ارتش سرخ از روسیه به اروپای غربی و یاب آسیا برای بپا کردن یک جنگ تجاوزکارانه وجود ندارد."

لذا این سؤال پیش می‌آید که در آن صورت ناتو و سیاست افزایش تصاعدی تسلیحاتی که از همان آغاز دنبال کرده به چه منظوری بوده است.

جواب این سؤال راهم، اظهارات متعدد سیاستمداران امپریالیست وهم‌چنین اسناد رسمی و اقدامات عملی به ما می‌دهند. نیت ایجاد

کنندگان ناتو این بود که برتری نظامی خود را تأمین نمایند، از انحصار داشتن سلاح هسته‌ای، که در آن هنگام در اختیار ایالات متحده آمریکا بود استفاده کرده و اراده خود را به اتحاد شوروی تحمیل نمایند.

ما گواهی ج. کنان، دیپلمات و محقق مشهور آمریکا را در زیر نقل می‌کنیم:

"اساس فکری هدف‌های ناتو را می‌توان به منزله افزایش و گسترش نیروی نظامی، بمثابة زمینه حل و فصل سیاسی مسائل و در آخرین تحلیل برپایه شرایط خودما و بدون ضرورت تن در دادن به سازش توصیف کرد".
ج. سله‌سور مارشال هوایی انگلستان هم این‌طور نوشت: "... ما باید با صراحت کامل اعلام کنیم که اگر منافع حیاتی ما به خطر بیفتد آماده‌ایم که بجنگیم و در صورت لزوم هم از این‌که اولین ضربه را وارد آوریم ابائی نداریم، تا بدین ترتیب بتوانیم مانع شکست بدون خونریزی شویم." در همان هنگام نیروی هوایی نظامی ایالات متحده آمریکا اعلام داشت "تابودی کامل سیستم شوروی باید هدف ملی ما باشد...".

این قبیل اظهارات که نظایرش در آن دوران زیاد بود، خود بخود رسا و گویا است. در آخرین تحلیل همه‌چیز در راه برقراری سلطه جهانی ایالات متحده آمریکا بود.

در دسامبر ۱۹۴۵ ه. ترومن، رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا در پیام خود برای کنگره اعلام داشت که "ایالات متحده آمریکا مسئولیت رهبری جهان" را به عهده خود می‌گیرد. وقتی هم که پیمان ناتو فعالیت خود را آغاز کرد ژنرال گرونتز آمریکائی فرمانده کل نیروهای مسلح ناتو اعتراف نمود که: "چه خوشمان بیاید چه نیاید، شنل رهبری جهانی روی دوش ما است. بیروزی این اتحاد به طور عمده وابسته بدان خواهد بود که ما چقدر بتوانیم این رهبری را تحقق بخشیم". در آن هنگام بسیاری از رجال واشنگتن حتی لازم نمی‌دیدند این را محقق کنند که اروپای غربی را نوعی زائده نیروی نظامی ایالات متحده آمریکا بشمار می‌آورند. ت. فینلتر نماینده آمریکا در ناتو و وزیر سابق نیروی هوایی

بدون آن که بخود زحمت انتخاب کلمات را هم بدهد اعلام داشت که: "پایگاه در اراضی کشورهای عضو ناتو برای ما بدان جهت ضروری است که به نیروهای استراتژیک ما امکان عمل داده شود".

به عللی که به واشنگتن مربوط نبود، نقشه‌های آغاز جنگ علیه اتحاد شوروی تحقق نیذیرفت. در همان سالی که پیمان آتلانتیک شمالی انعقاد یافت، انحصار ایالات متحده^۱ آمریکا بر سلاح هسته‌ای از بین رفت و پس از چند سال در اتحاد شوروی سلاح هیدروژنی و موشک‌های قاره پیمای ایجاد گردید.

رهبری نظامی-سیاسی غرب ناچار شد از دکترین "عقب‌راندن" و "انتقام سنگین و شدید" صرف‌نظر کند. ولی این امر تجاوزکاری بلوک ناتو را بر طرف نمی‌ساخت. این بلوک وسیله تدارک جنگ و ابزار ایجاد درگیری بوده و هست. در کتاب مؤلفین امریکائی به نام "سیاست خارجی ایالات متحده^۲ آمریکا در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۵" قید گردیده است که استراتژی ناتو "ایجاد حلقه‌ای از نیروهای سیاسی-اقتصادی و نظامی را در اطراف منطقه‌ای که تحت کنترل اتحاد شوروی بود ایجاد می‌کرد. این استراتژی ادامه بی‌پایان نوعی درگیری را لازم می‌شمرد و جستجوی هر نوع راه حلی را غیرممکن می‌ساخت...".

گرداندگان ناتو سال به سال و ده ساله به ده ساله به تعداد پایگاه‌های نظامی خود می‌افزودند، سلاح‌های جدید هلاکت‌بارتری که علیه جامعه کشورهای سوسیالیستی هدف‌گیری شده بود می‌ساختند و هزینه‌های نظامی را بالا می‌بردند.

هزینه نظامی تمام کشورهای پیمان آتلانتیک شمالی در سال ۱۹۴۹ ۱۸/۴ میلیارد دلار و از جمله هزینه ایالات متحده^۳ آمریکا ۱۳/۵ میلیارد دلار بود. هزینه‌های نظامی کشورهای ناتو در سال ۱۹۷۹ به ۲۱۱/۶ میلیارد دلار و از جمله هزینه آمریکا به ۱۲۲/۳ میلیارد دلار رسید. این هزینه‌ها، در سال‌های آینده طبق برنامه‌هایی که چندی پیش به تصویب رسیده باید نامیزان ۴۰۰-۴۵۰ میلیارد دلار در سال افزایش

داده شود. در طول تمام مدت موجودیت ناتو هزینه‌های نظامی اعضای آن تقریباً به ۲/۸ تریلیون دلار رسیده است. این مالیات هنگفتی است که امپریالیسم در راه هدف‌های تجاوزکارانه از خلق‌ها به‌عنف دریافت کرده است. اگر این وجوه در راه نیازهای سازندگی به مصرف می‌رسید، جامعه بشری چه مسائل عظیمی را می‌توانست حل کند!

در زرادخانه ناتو در حال حاضر کوهی از تسلیحات گردآوری شده است. ولی این هنوز برای گردانندگان ناتو کافی نیست. هر اجلاسیه و هر جلسه ارگان‌های رهبری آن، افزایش تازه تسلیحات و جنون تازه میلیتاریستی را در پی دارد.

نیروی محرکه عمده تجاوز "آتلانتیک" از واشنگتن سرچشمه می‌گیرد. ولی محافل رهبری برخی از کشورهای اروپای غربی هم در تشدید هیستری جنگ شریک می‌باشند. آن‌ها با سهولتی حیرت‌آور و یا درست‌تر بگوئیم با سهل و سادگی خیانت‌آمیزی، بدون توجه به عواقب فاجعه‌آمیزی که درگیری نظامی در اراضی اروپا، کشورشان را تهدید می‌کند، گاهی خودشان به طور فعال خواستار تشدید حالت رویارویی نظامی می‌شوند.

ضمن این بحث چگونه می‌توان از ای. لونس دبیرکل ناتو یاد نکرد. او در فعالیت پر جد و جهد میلیتاریستی از رؤسای امریکائی خود عقب نمی‌ماند و گاهی هم بر آن‌ها پیشی می‌گیرد. هر فرمان واشنگتن را او با جدیت یک فلدقبیل (گروهیان) بدون ابراز رحم و مروت نسبت به برادران اروپای غربی خود با دقت و بدون چون و چرا اجرا می‌کند. به طور مثال، چنان که مجله "لیبرلژیک" اطلاع می‌دهد، چندی پیش لونس از نخست وزیر بلژیک به علت کش دادن موضوع توافق با استقرار موشک‌های امریکائی در کشورش به‌سختی انتقاد کرد و او را به عدم مراعات تعهدات بین‌المللی متهم نمود.

سمت‌گیری علیه جامعه کشورهای سوسیالیستی و تدارک جنگ تجاوزکارانه علیه آن‌ها همواره در ناتو با اقداماتی علیه جنبش آزادیبخش

ملی تلفیق گردیده است. ناتو به عملیات تجاوزکارانه^۴ بسیاری علیه خلق‌هایی که در راه آزادی مبارزه می‌کنند دست زده است. این بلوک در جنگ‌های استعماری علیه خلق‌های الجزیره و هندوچین به فرانسه کمک‌های فراوان کرد. ناتو به استعمارگران هلند در اندونزی یاری کرد. اگر کمک‌های چندین ساله و بسیار زیاد ناتو به رژیم سالازار نبود، خلق‌های آنگولا، موزامبیک و سایر مستعمرات پرتغال بدون تردید خیلی زودتر به آزادی دست می‌یافتند.

در خاور نزدیک هم نقش ناتو شوم و زیان‌آور است. شرکت‌کنندگان در ناتو بارها علیه مصر به عملیات تجاوزکارانه دست زدند، به لبنان و اردن حمله‌ور شدند و مستقیم و غیرمستقیم از تجاوزکاران اسرائیلی پشتیبانی کردند.

در سال‌های اخیر گرایش به گسترش دایره^۵ نفوذ ناتو، به ویژه، شدت یافته است. در اجلاس^۶ واشنگتن شورای ناتو در سال ۱۹۷۸ کارتر رئیس جمهوری آمریکا دکترین تازه^۷ عملیات جهانی ناتو را اعلام داشت. صحبت بر سر افزایش خودکامانه^۸ "دایره^۹ مسئولیت" ناتو در مناطق وسیعی بود که خیلی دور از محدوده ای است که در قرارداد ایجاد این بلوک ذکر شده است. آ. هیک که در آن زمان فرمانده نیروهای ناتو در اروپا بود با بی‌ملاحظه‌گی ژنرالی اعلام کرد که: "اکنون سراسر کره^{۱۰} زمین باید تحت مراقبت و مواظت ناتو درآید". عملیات تجاوزکارانه^{۱۱} نیروهای مسلح ناتو در ژئیر در سال ۱۹۷۸ و پشتیبانی از تظاهرات تحریک آمیز و عملیات تجاوزکارانه^{۱۲} ایالات متحده^{۱۳} آمریکا علیه ایران در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰ را تحقق عملی این دکترین باید بشمار آورد.

بلوک آتلانتیک شمالی در ضمن نمائیه^{۱۴} ابزار مبارزه علیه نیروهای دموکراتیک و مداخله در امور داخلی کشورهای عضو آن نیز ایجاد گردید. هنگام بررسی مسائل مربوط به تصویب قرارداد آتلانتیک شمالی در ایالات متحده^{۱۵} آمریکا، د. آچسن، وزیر امور خارجه^{۱۶} ایالات متحده^{۱۷} آمریکا در آن زمان اعلام داشت که یکی از وظایف ناتو عبارت از این است که "ار

تجاوز می‌کند. ضمن حل و فصل مسئله گسیل داشتن نیروهای آمریکا به اروپا او افزود: "نه فقط خطر حمله مسلحانه مستقیم، بلکه خطر تصرف... از طریق عقیده و افکار را نیز باید در نظر گرفت". فرمانده کل نیروهای مسلح متحد ناتو در اروپای مرکزی در سال ۱۹۵۶ اعلام کرد که ناتو باید خط دفاعی در مقابل "تهاجم اندیشه‌ها" باشد. در یکی از نشریات وزارت امور خارجه که سال ۱۹۵۲ انتشار یافت خاطرنشان می‌شد که "کمونیسم داخلی می‌تواند خطر بزرگی باشد... ناتو برای حفظ امنیت کشورهای عضو وجود دارد و امنیت باید به منزله یک واحد یکپارچه در نظر گرفته شود. امنیت داخلی همانقدر مهم است که امنیت خارجی". فین لتر مطالب را دقیق‌تر و به این صورت بیان می‌کرد که از افتادن حاکمیت بدست کمونیست‌ها "در نتیجه انتخابات یا انقلاب" در کشور مورد خطر باید جلوگیری شود "و در صورت ضرورت، به کمک دولت‌های سایر کشورهای عضو ناتو انجام گیرد".

در سال‌های ۷۰ خبرهای مربوط به مضمون برخی از اسناد ویژه، این قبیل وظایف ناتو به صفحات روزنامه‌ها درز کرد. از "نقشه ۱۰-ک" معلوم شد که واحدهای ویژه‌ای از ارتش آمریکا در اروپا عمل می‌کنند که یکی از وظایف آن‌ها عبارت است از اتخاذ تدابیر کسرنده (در صورت پیدایش "شرایط فوق‌العاده" در داخل کشورهای عضو ناتو) از جمله ساوتاز، خرابکاری، اقدامات ویژه، جنگ روانی و عملیات جنگی مستقیم. طبق سند دیگر ("نقشه ۱۰۰-۱") ایالات متحده آمریکا، "در شرایط فوق‌العاده"، در کشورهای اروپای غربی عضو ناتو از حقوق نامحدودی باید برخوردار گردد که وارد کردن هر نوع سلاح و کاربرد آن در اراضی آن‌ها و اسفاده از تمام اطلاعات ادارات و سازمان‌های اطلاعاتی ملی از جمله آن‌ها است، و مهم‌تر از همه این‌که از قرار معلوم ارتش‌های آمریکا می‌تواند هرجحشی را هم که "منافع استراتژیک آمریکا را تهدید نموده و به خطر اندازد" سرکوب کند.

ناتو به تاثیر در وضع سیاسی داخلی در آن کشورهایی که رسیدن به حاکمیت نیروهای چپ امکان پذیر است، توجه خاصی میدول می‌دارد. مدت‌ها پیش یعنی در سال ۱۹۶۵ جلسهٔ مشاورهٔ اعضای ناتو در رم قرارى دربارهٔ توسعهٔ دامنهٔ وظایف ناتو در مبارزه با "فعالیت‌های خرابکارانه" در کشورهای بلوک به تصویب رسانید. برای اجرای این قرار "پلان مک‌کونل" که مخفیانه است تهیه و تدوین شد؛ در این پلان مداخلهٔ نظامی مستقیم در امور داخلی کشورهایی که در آن‌ها "مقاومت همگانی گسترده" پدید می‌آید پیش‌بینی گردیده است.

ژنرال انگلیسی اوگر فرمانده "نیروهای متحده" قابل تحرک" ناتو ضمن آشکار ساختن ماهیت این نقشه‌ها بروز داد که صحبت بر سر مبارزه با اقدامات مسلحانهٔ ضد دولتی و همچنین سرکوب اعتصاب‌ها و "اشکال دیگر ناآرامی" است. به عبارت دیگر، ناتو وظیفهٔ سرکوب مسلحانه تظاهرات طبقاتی زحمتکشان علیه نظام استثمارگر را به عهده می‌گیرد.

ناتو بارها در امور داخلی کشورهای اروپای غربی مداخله کرده است؛ و هربار هم هدف آن ضربه وارد آوردن به نیروهای دموکراتیک و تحکیم مواضع طبقات حاکمه بوده است. نیروهای ناتو برای جلوگیری از پیشرفت انقلاب پرنغال به چه وسائلی که متوسل نشدند؛ مانورهای تحریک‌آمیز نیروهای دریائی در سواحل کشور درآستانهٔ انتخابات سال ۱۹۷۵ برای مجلس مؤسسان و به هنگام تشکیل کابینه در سال ۱۹۷۶، خرابکاری در اقتصاد کشور همراه با وعده و وعید؛ "کمک" مشروط به پیروی از سیاستی که مطلوب ناتو باشد؛ تبلیغات دامنه‌دار اتهام‌آمیز و بوجود آوردن بحران‌های سیاسی تصنعی و مانند این‌ها. همهٔ این‌ها از هنگامی آغاز گردید که رهبری ناتو به این نتیجه رسید که پرتغال "از نقطه نظر سیاسی کشوری هرچه ناآرام‌تر می‌شود".

قرار جمعی که تابستان سال ۱۹۷۶ ایالات متحده، آمریکا، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه و انگلستان بدین مضمون تصویب کردند که از دادن

کمک مالی و اقتصادی به ایتالیا، در صورتی که نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا در ترکیب هیئت دولت وارد شوند، امتناع نمایند خود یک مداخله بی‌تکلف ناتو در امور داخلی ایتالیا بشمار می‌آید! ژنرال هیگ آن موقع اعلام داشت که "دولت‌های کشورهای خیلی پیشرفته اروپای غربی، حضور احزاب مارکسیستی را تحمل نخواهند کرد." وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا ۱۲ ژانویه سال ۱۹۷۸ اعلامیه ویژه‌ای صادر کرد که در آن خاطرنشان شده بود که واشنگتن با اشتراک کمونیست‌ها در دولت‌های اروپای غربی و از جمله در کابینه ایتالیا موافق نیست. بدین مناسبت هم تهدید مستقیم اعمال مجازات بکار گرفته شده بود.

برای تحقق تدابیر تجاوزکارانه نظامی - سیاسی ناتو دستگاه بوروکراسی عربی و طویل رویه گسترشی ایجاد گردیده است. شورای ناتو در دفترستاد بین‌المللی، کمیته برنامه‌ریزی نظامی وابسته به وزارتخانه - های دفاع و کمیته نظامی وابسته به فرماندهان ستادهای کل، کمیته دفاع هسته‌ای و گروه برنامه‌ریزی هسته‌ای از جمله دوائر و اجزاء آن دستگاه می‌باشند. تمام مکانیسم ناتو در زمان صلح هم در حالت آمادگی جنگی به حد اعلا است. بدین منظور سرفرماندهی عالی نیروهای متحد مسلح ناتو در اروپا، سرفرماندهی‌های نیروهای مسلح در صحنه‌های عملیات جنگی و سیستم‌های مدیریت بوجود آورده شده است. گروه‌بندی نیروهای مسلح ناتو که دارای مقدار عظیمی سلاح و تکنیک جنگی (تا حد اشباع) می‌باشند و ترکیب آن‌ها به میزان زیادی از نیازمندی‌های دفاعی افزون‌تر است، شکل گرفته است. تامین این گروه‌ها با وسائل و تجهیزات لازم و استقرار آن‌ها، سازمان داده شده است؛ برنامه عملیاتی که باید انجام گردد تهیه شده، وظایف نیروهای مختلف معین و ابلاغ شده و کارهای فراوانی به منظور تکمیل زیرساخت آن‌ها انجام گردیده است. به طور خلاصه، تمام آنچه که برای آغاز سریع عملیات تهاجمی لازم است آماده شده است. تمام فعالیت دستگاه ناتو تابع هدف‌های افزایش هرچه سریع‌تر تسلیحات، آماده ساختن بلاوقفه شرایط مادی جنگ و تهیه و تدوین

نقشه‌های تجاوزکارانه علیه کشورهای سوسیالیستی است .

در باره فعالیت ناتو در عرصه ایدئولوژی در مبحث ویژه‌ای باید سخن گفت . در چهارچوب مکاسیم این بلوک مرکز ویژه‌ای به منظور آماده ساختن فکری مردم برای پشتیبانی از "آتلانتیس" و درجهت گسترش دامنه تبلیغات اتهام میز در باره "خطر نظامی شوروی" ایجاد گردیده است . نقش این مرکز را کمیته اطلاعات و روابط فرهنگی انجام می‌دهد که جنب شورای ناتو ایجاد شده و فعالیت پنج کمیته ویژه تابع خود را رهبری می‌کند . این ارگان‌ها کارهای وسایل ارتباط جمعی غرب را هماهنگ می‌سازند و عملیات تخریبی تبلیغاتی را سازمان می‌دهند .

سیستم پیمان آتلانتیک شمالی در دست محافل حاکمه ایالات متحده امریکا آلتی است که به کمک آن سایر اعضای ناتو با رشته‌های وابستگی مستقیم تابع واشنگتن می‌شوند . تعهدات نظامی اعضای ناتو بطوری فرمول بندی شده است که عملاً به ایالات متحده امریکا آزادی عمل کامل و دلخواه خود می‌دهد . اما سایر اعضای ناتو از چنین آزادی محروم می‌باشند و می‌توانند به طور اتوماتیک ، هر وقت امریکا لازم بداند به جنگ کشانده شوند . امپریالیست‌های امریکا آماده‌اند که به آسانی متحدین خود را قربانی نمایند . آن‌ها با گرفتن کشورهای اروپای غربی تحت حمایت "چتر هسته‌ای" خود ، آن کشورها را در حقیقت به گروگان‌های خود مبدل کرده‌اند .

دوگل رئیس جمهوری فرانسه به هنگام خود ، یعنی وقتی که تصمیم خود را به خروج از سازمان نظامی پیمان آتلانتیک شمالی مستدل می‌ساخت ماهیت واقعی مناسبات درونی ناتو را آشکار کرد . او گفت : " بطور کلی و رویهم‌رفته سخن بر سر این است که حق حاکمیت عادی بر تمام آنچه واقعا از آن فراسه است ، مانند زمین ، آسمان ، دریا و نیروهای مسلح از نو اعاده گردد " .

تجاوز ایالات متحده امریکا به حق حاکمیت سایر کشورهای عضو ناتو طی ماه‌های اخیر تشدید گشته است . در نائید این نظر هم مرتباً

اخباری دایر بر فشار آشکار و بی‌پروای واشنگتن نسبت به شرکای خود در ناتو تحت عنوان تحقق نیت ماحراجویانه^۱ واشنگتن و زیرشعار "همبستگی آتلانتیک" می‌رسد. هر نوع ابراز استقلال را واشنگتن قیام و شورش به‌شمار می‌آورد. محافل رهبری ناتو خواستار فرمانبرداری کامل تمام اعضای بلوک هستند و رهبری و فرمانروایی در این محافل هم با پنتاگون است. مکانیسم "تأثیر متقابل و همکاری متقابل پیمان آتلانتیک" از طرف دولت ایالات متحده^۲ آمریکا در مساعی زشت آن به منظور سازمان دادن تحریم بازی‌های المپیک در مسکو و برقراری مجازات‌های اقتصادی علیه اتحاد شوروی مورد استفاده قرار گرفت.

ناتو به سناد نظامی- سیاسی واقعی امپریالیسم معاصر مبدل گردیده است. تمام براتیک بیش از سی ساله بلوک آتلانتیک شمالی نشان داد که پایه و اساس و ساختار سازمانی و زمینه^۳ مجموع فعالیت‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی آن بر سیاست از "موضع قدرت" که مدت‌ها است از طرف امریکائی‌ها اغلام شده قرار گرفته است. این سیاست حتی در سال‌های ۷۰ یعنی زمانی هم که در فضای سیاسی بین‌المللی بهبودی پدید آمد از بین نرفت. در قاموس افرادی که استراتژی ناتو را تدوین می‌کنند "کاهش تشنج" به معنی حل‌ناپذیری مواضع سیاسی و دایره^۴ نفوذ کشورهای امپریالیستی و مساوی با پابرجائی احکام و اصول سیاست اعمال زور "آتلانتیکی" و افزایش قدرت نظامی است. حکم (تر) معمولی هم پیدا شده است بدین مضمون که: "هر قدر ناتو نیرومندتر باشد کاهش تشنج اضمیان بخش‌تر است".

عملاً هم بلوک آتلانتیک شمالی حتی یک‌بار ابتکار سازنده‌ای بسود تحکیم صلح و کاهش تشنج بین‌المللی به حرج نداده است. رهبری ناتو و لیدرهای آن در واشنگتن که به طور سیستماتیک پیشنهادات صلح دوسانه^۵ کشورهای سوسیالیستی را رد می‌کنند، در گذشته هم گام‌هایی به زیان کاهش تشنج برداشته‌اند و اکنون آشکارا از مشی تشدید و خامت بین‌المللی پیروی می‌کنند.

در همان روزهای ماه مه سال ۱۹۷۸ که اجلاسیه ویژه خلع سلاح مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک تشکیل یافته بود، جلسه نوبتی شورای ناتو در واشنگتن به تبعیت از خواست امریکا " برنامه دراز مدت " مسابقه تسلیحاتی تا سال ۱۹۹۳ را به تصویب رساند. این به مبارزه طلبی بیشرمانه تمام مردم صلح دوست جهان بود.

در ضمن یادآور می شویم که واشنگتن در عین تحمیل افزایش سه درصد بودجه نظامی در سال به شرکای خود، بار میلیتاریزاسیون را هرچه بیشتر به خلق های اروپا تحمیل می کند. اگر در سال های ۶۰، ۷۴ درصد هزینه های نظامی ناتو به عهده ایالات متحده امریکا بود در اواخر سال های ۷۰ این رقم تا ۵۵/۷ درصد تقلیل یافت.

در جلسه شورای ناتو در بروکسل در دسامبر سال ۱۹۷۹ تحت فشار ایالات متحده امریکا یک قرار بی اندازه خطرناک تر دیگری به تصویب رسید و آن استقرار سلاح هسته ای - موشکی تازه امریکا در کشورهای اروپای غربی است که علیه اتحاد شوروی هدفگیری شده اند.

تاریخچه به تصویب رساندن این قرار بطور رسا و آشکار بر این گواهی می دهد که مکانیسم ناتو چگونه عمل می کند.

واشنگتن ضمن بحث و مذاکره درباره ۲ سالت از تلاش خود به منظور برهم زدن موازنه نظامی صرف نظر نکرد و به همین نیت به شدت به پتانسیل نیروی " استراتژیکی اروپا " که علیه اتحاد شوروی هدفگیری شده افزود. در ژوئن سال ۱۹۷۴ در جلسات گروه برنامه ریزی هسته ای در بوگن ایالات متحده امریکا مسئله بسط و تکامل " امکانات هسته ای ناتو " را مطرح ساخت. در سال ۱۹۷۶ همین گروه در اصل استقرار موشک های بالدار و موشک " پرشینگ ۳ " امریکا در اروپای غربی را تصویب کرد.

سپس نوبت " افزایش فشار " هرچه بیشتر به اعضای اروپای ناتو در سطح دولت ها و آماده ساختن افکار اهالی به مقیاس وسیع رسید. در نتیجه موفق شدند قرارمطلوب خود را به قبولانند. این گام میلیتاریستی که در جهت برهم زدن موازنه نسبی در تناسب قدرت های نظامی است به

ادامهٔ قوس تازهٔ تسلیحات هسته‌ای و بالا گرفتن رویارویی نظامی منجر خواهد شد.

در پایان این بحث باید یادآور شویم که در اجلاس هیئت کمیته برنامه ریزی نظامی ناتو در بروکسل در ماه مه سال ۱۹۸۵ که در فوق اشاره کردیم قراری به تصویب رسید که "اضافه بار دیگری" به دوش متحدین اروپائی ناتو می‌نهد تا در نتیجه به ایالات متحده آمریکا در تحقق ماجراجوییهایش در جنوب غربی آسیا یاری رساند.

بدین ترتیب معلوم می‌شود که سی سال موجودیت پیمان آتلانتیک شمالی زنجیری از اقدامات تجاوزکارانه و مداخلات خشونت بار در امور سایر کشورها و تدارکات میلیتاریستی مستمرا تشکیل می‌دهد.

۲

طی چندین سال پس از ایجاد ناتو، اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی مصرا خواستار آنچنان حل و فصل سیاسی مسائل بودند که صلح استواری را در اروپا تامین می‌کرد، به عبارت دیگر خواستار سیستم امنیت جمعی بودند. در جلسهٔ مشورتی وزرای امور خارجهٔ اتحاد شوروی، ایالات متحده، آمریکا، انگلستان و فرانسه در سال ۱۹۵۴ در برلن، اتحاد شوروی طرح "قرارداد تمام کشورهای اروپا دربارهٔ امنیت جمعی در اروپا" را ارائه کرد.

پیشنهاد اتحاد شوروی رد شد. کشورهای غربی در آن هنگام تمام مساعی خود را متوجه تسریع میلیتاریزه کردن آلمان غربی و وارد ساختن آن به بلوک آتلانتیک کرده بودند. در اکتبر سال ۱۹۵۴ در کنفرانس ۹ کشور غربی در پاریس قراردادهائی به امضاء رسید که در آن‌ها ایجاد نیروهای مسلح جمهوری فدرال آلمان و ورود آن به ناتو پیش‌بینی شده بود. دولت شوروی پیشنهاد کرد اجلاس هیئت کشورهای اروپا مربوط به مسئله ایجاد سیستم امنیت جمعی در اروپا فراخوانده شود. ولی کشورهای ناتو از اشتراک در آن خودداری نمودند.

با وجود این جلسه تشکیل نماند و از ۲۹ نوامبر تا سوء دسامبر سال ۱۹۵۴ در مسکو با شرکت کشورهای سوسیالیستی به کار خود ادامه داد. در این جلسه قید گردید که قراردادهای پاریس به میزان زیادی خطر جنگ جدید را تشدید کردند. در بیانیه‌ای که به تصویب رسید، ضرورت ایجاد سیستم امنیت جمعی در اروپا از نو تأکید شده بود. شرکت‌کنندگان در جلسه مشورتی باردیگر به تمام کشورهای اروپا مراجعه نموده و خواستار بررسی این مسئله به اتفاق یکدیگر شدند.

ولی غرب این پیشنهاد را هم رد کرد. پنجم ماه مه سال ۱۹۵۵ قراردادهای پاریس اعتبار قانونی پیدا کردند. در آن هنگام سیاستمدارانی در راس جمهوری فدرال آلمان قرار داشتند که آشکارا از مشی تلافی‌جوئی پیروی می‌کردند. پس از آن‌که این کشور با تمام حقوق عضو بلوک آتلانتیک شمالی گردید؛ بطور فعال در مسابقه تسلیحاتی شرکت کرد. در این هنگام ابرهای سیاه خطر جنگ، آسمان اروپا را می‌پوشانید و خطر مستقیم درگیری نظامی به تدریج افزایش می‌یافت.

در این اوضاع و احوال ایجاد چنان سازمان همکاری کشورهای سوسیالیستی به ضرورت مبرم مبدل گردید که اقدامات جمعی علیه متجاوز را امکان‌پذیر می‌ساختند. نمایندگان کشورهای سوسیالیستی در ورشو گرد هم آمدند. برای کشورهای غربی دعوت‌نامه فرستاده شد که در کنفرانس اشتراک ورزند، ولی آن‌ها باز هم جواب رد دادند.

۱۴ ماه مه سال ۱۹۵۵ پیمانیه درباره دوستی، همکاری و کمک متقابل به امضاء رسید که در تاریخ به عنوان پیمان ورشو ثبت شده است. ل. ای. برژنف ضمن سخنان خود درباره هدف‌های آن تأکید کرد که: "ما این جامعه را مقدم بر هر چیز بدان منظور ایجاد کردیم که در برابر تهدیدهای امپریالیسم و بلوک‌های نظامی تجاوزکارانه‌ای که ایجاد کرده استادگی کنیم، تا با مساعی مشترک از امر سوسیالیسم و صلح دفاع نمائیم."

سازمان پیمان ورشو از آغاز وطنی تمام مدت فعالیت خود عامل

صلح و پیشگیری کننده از جنگ بوده است. در عین حال اتحاد نظامی-سیاسی کشورهای برادر، نگهبان اطمینان بخش امنیت آن‌ها گردید و قادر است هرمتجاوزی را با فاطعیت سرکوب نماید. در شرایطی که دشمنان صلح و ترقی اجتماعی تسلیحات خود را افزایش می‌دهند و مکرر و از نو تلاش دارند به برتری نظامی دست یابند؛ کشورهای پیمان ورشو برای تحکیم قدرت دفاعی خود تدابیری اتخاذ کرده و خواهند کرد. در تصویب نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورخ ۳۰ ژوئن سال جاری گفته شده است "توازن نظامی-استراتژیکی که میان دنیای سوسیالیسم و دنیای سرمایه‌داری به دست آمده، دست‌آوردی است که از اهمیت اصولی و تاریخی برخوردار است. این پدیده عامل بازدارنده گرایش‌های تجاوزکارانه امپریالیسم است و با منافع بنیادی تمام خلق‌ها مطابقت دارد. حساب‌هایی که به منظور متزلزل ساختن این توازن به عمل می‌آید سرنخواهد گرفت".

در عین حال کشورهای عضو پیمان ورشو، همان‌طور که بار دیگر در ماه مه سال ۱۹۸۰ با صدای رسا تاکید کردند "هیچ گاه برای بدست آوردن برتری نظامی کوشش نکرده‌اند و نخواهند کرد، آن‌ها همواره خواستار این بوده‌اند که توازن نظامی در سطوح هرچه نازل‌تری نامین گردد و همچنین از کاهش رویارویی نظامی در اروپا و پایان دادن بدان پشتیبانی کرده‌اند. آن‌ها هیچ دکترین استراتژیک دیگری غیر از دکترین دفاعی نداشته‌اند، ندارند و نخواهند داشت و قصد ایجاد قدرت برای وارد ساختن نخستین ضربه را ندارند، نداشته‌اند و نخواهند داشت.

بدین ترتیب پیمان ورشو، برخلاف ناتو، از همان اول نه به منزله ابزار تعمیق رویارویی نظامی، بلکه بمنابه یکی از وسایل برطرف ساختن آن و کاهش تشنج بین‌المللی و دستیابی به امنیت سراسر اروپا بوجود آورده شده است.

یادآوری این موضوع درخور اهمیت است که خود ایجاد پیمان ورشو یکی از حلقه‌های سلسله تدابیری بود که به منظور سالم‌سازی جو سیاسی

در اروپا اتخاذ گردید. این خود حقیقتی گویا و رسا است که تقریباً هم‌زمان با امضای پیمان ورشو، اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۵ چندین ابتکار صلح‌دوستانه، نظیر انعقاد قرارداد با دولت اطریش و برقراری مناسبات دیپلماتیک با جمهوری فدرال آلمان و مانند این‌ها، به خرج داد.

برخلاف ناتو در پیمان ورشو (در ماده ۴ دوم آن) قید گردیده است که "طرفین قرارداد، بر پایه پیمان با دیگر کشورهایی که مایلند در این امر همکاری کنند، خواهند کوشید تدابیر مؤثری برای کاهش همگانی تسلیحات و قدغن ساختن سلاح‌های اتمی و هیدروژنی و سایر انواع سلاح‌های کشتار جمعی اتخاذ گردد".

درباره صلحدوستی پایدار اعضای پیمان ورشو این واقعیت گواهی می‌دهد که آن‌ها بارها پیشنهاد کردند که هم‌زمان با هم پیمان ورشو و بلوک آتلانتیک شمالی منحل گردند و انحلال سازمان‌های نظامی آن‌ها نخستین گام در این راه باشد.

هم ساختار سازمان پیمان ورشو و هم تمامی پراتیک آن با اصول صلح دوستی پیگیر و دوستی میان خلق‌ها مطابقت دارد. ل. ای. برژنف تأکید می‌کرد که "ما می‌توانیم با وجدان پاک بگوئیم که اتحاد ما، دوستی ما و همکاری ما، عبارت از اتحاد، دوستی و همکاری کشورهای مستقل و برابر حقوقی است که با هدف‌ها و منافع مشترک و رشته‌های همبستگی رفیقانه و کمک متقابل متحد گردیده‌اند. ما در عین کمک به یکدیگر و با روی هم گذاشتن منابع، معلومات و مساعی خود برای پیشروی سریع به جلو با یکدیگر همراه هستیم".

کشورهای سوسیالیستی عضو پیمان ورشو در عین دفاع از منافع مشترک خود در مناسبات متقابل خویش با دقت کامل اصول برابری حقوقی، احترام به حق حاکمیت و استقلال و عدم مداخله در امور یکدیگر را مراعات می‌کنند.

تأکید این موضوع نیز حائز اهمیت است که کشورهای سوسیالیستی

در اندیشه^۶ بدست آوردن سود و نفع یک طرفه نیستند. خصلت سوسیالیستی پیگیر سازمان پیمان ورشو به معنی نوعی جامعه^۷ بسته و سکت نیست. به عکس کشورهای شرکت کننده در این پیمان مطابق با منافع تمام خلق های جهان عمل می کنند. آن ها خواستار تفاهم متقابل، و همکاری شمرخش به سود تأمین صلح هم با کشورهای غیرمتعهد وابسته به سیستم های اجتماعی مختلف و هم با محافل سیاسی واقع بین کشورهای غرب می باشند. به عبارت دیگر برخلاف کشورهای ناتو، کشورهای عضو پیمان ورشو، در پرتو تمایلات صلح دوستانه^۸ خود، سیاستی را دنبال می کنند که از چهارچوب منافع طبقاتی فراتر می رود و پاسخ گوی منافع جامعه^۹ بشری بطور کلی است. انسان دوستی و دموکراتیسم عمیق سیاست خارجی سوسیالیستی هم در همین است.

طی یک ربع قرن موجودیت پیمان ورشو شانزده اجلاسیه^{۱۰} کمیته سیاسی مشورتی آن تشکیل گردیده است. پیشنهادات سازنده ای که در جلسات کمیته^{۱۱} سیاسی مشورتی مطرح گردیده همواره در دستور روز سیاست اروپا و جهان مقام شامخی داشته و به حل و فصل مسائل بسیاری که مناسبات میان کشورهای غرب و شرق را پیچیده و بغرنج ساخته بودند کمک کرده است. در روزهای بسیار تشویش آمیز برای جامعه^{۱۲} بشری موضع گیری مستحکم و واقع بینانه^{۱۳} سازمان پیمان ورشو مانع از خیزش به سوی درگیری های نظامی شد و به عادی شدن اوضاع بین المللی یاری رساند. اعضای سازمان پیمان ورشو طی سال های دراز مصرا خواستار پایان بخشیدن به "جنگ سرد"، کاهش سطح خطر درگیری نظامی، همزیستی مسالمت آمیز کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی و امنیت جمعی در اروپا بوده اند.

دست آوردهای سال های ۷۵ در عرصه^{۱۴} کاهش تشنج بین المللی بر همگان روشن است. از زمان آن ها کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا^{۱۵} سند نهائی که در هلستینکی به تصویب رسید حائز اهمیت ویژه است. موضع فعال و سازنده^{۱۶} پیمان ورشو برای کار شمرخش این مجمع تاریخی بین المللی در درجه^{۱۷} اول اهمیت قرار داشت. فکر تشکیل این مجمع هم از آن

کمیته سیاسی مشورتی کشورهای پیمان ورشو است .

صلح دوستی پیگیر و نقش سازنده پیمان ورشو در شرایط معاصر با نیروی تازه ای نمودار می گردد، و این هنگامی است که در مرز میان سال های ۷۰ و ۸۰ اوضاع بین المللی در نتیجه اقدامات نیروهای امپریالیستی و در درجه اول ایالات متحده آمریکا بطور جدی پیچیده و یفرنج گردیده است .

جامعه کشورهای سوسیالیستی در مقابل مشی ماجراجویانه ای که در قرارها و تصمیمات ناتو تجسم یافته از سیاست معقول و سازنده ای پیروی می کنند . در سال های هشتاد هم مانند سال های ۷۰ آن ها طرفدار تحکیم و نه تخریب کاهش تشنج می باشند، آن ها از کاهش تسلیحات و نه از افزایش آن پشتیبانی می کنند و خواهان نزدیکی و تفاهم متقابل خلق ها هستند نه بیگانه ساختن تصنعی و دشمنی میان آن ها . درباره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی باید گفت پلنوم کمیته مرکزی ماه ژوئن آن این خط مشی اصولی را با قاطعیت تمام تصویب و به بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی توصیه کرد ، در شرایط کنونی هم ، با آن که اقدامات ماجراجویانه ایالات متحده آمریکا وهمدستانش موجبات تشدید خطر جنگ را فراهم ساخته اند ، بدون انحراف خط مشی بیست و چهارمین و بیست و پنجمین کنگره های حزب را ادامه می دهد .

در بیانیه اجلاسیه کمیته سیاسی - مشورتی در ورشو برنامه گسترده ای از اقدامات مشخص در جهت برطرف ساختن "اوضاع بحرانی" قابل انفجاری که امپریالیسم بوجود آورده و در سمت تحکیم و افزایش هر آنچه در مناسبات بین المللی جنبه مثبت داشته و در سال های ۷۰ بدست آمده ارائه داده شده است . اعلامیه مربوط به ملاقات سران عالی رتبه کشورهای تمام مناطق جهان که وظیفه برطرف ساختن کانونهای وخامت اوضاع بین المللی و جلوگیری از جنگ باید در مرکز توجه آن قرار داده شود ، بدین مناسبت بسیار مبرم و ضروری است .

کشورهائی که در جلسه مشاوره کمیته سیاسی - مشورتی اشتراک

داشتند. در عین توحه به سرنوشت جامعه بشری تاکید نمودند که "هیچ مسئله‌ای نه جهانی و نه منطقه‌ای وجود ندارد که آن‌ها آنرا مسئله‌ای بشمار آورند که حل و فصل آن به طرق و وسایل سیاسی غیرممکن باشد". آن‌ها از نو تاکید کردند که "هیچ نوع سلاحی وجود ندارد که آن‌ها حاضر نباشند آنرا محدود سازند و یا آنرا برپایه مساوی و متقابل کاهش دهند".

پیشنهادات کشورهای پیمان ورشو درباره فراخوان کنفرانس ویژه تشنج زدائی و خلع سلاح در اروپا و برگزاری دیدار مادرید با روح سازنده دارای اهمیت جدی برای تحکیم صلح است.

نتیجه عمده فعالیت سازمان پیمان ورشو عبارت از این است که حالا یک ربع قرن است که مردم اروپا در شرایط صلح زندگی می‌کنند و دور و تسلسل فاجعه آمیزی که در آن صلح فقط تنفسی میان جنگ‌های جهانی بود از هم گسیخته است.

باروشنی و دقت کامل می‌توان گفت تاریخ جامعه بشری اتحاد نظامی - سیاسی دیگری را سراغ ندارد که چنین هدف‌های عالی و انسان دوستانه‌ای داشته باشد و به نتایج چنین نیک و خیری دست یافته باشد.

۳

بدین ترتیب هرچینه مشی سیاسی، ساختار و فعالیت عملی ناتو و سازمان پیمان ورشو را که در نظر بگیریم در همه جا فرق فاحش و تضادهای بنیادی مشاهده می‌کردد.

تضاد اصولی دو پیمان در پایه و اساس، تضاد طبقاتی آن‌ها است. ماهیت، سیاست و سازمان بلوک ناتو را سرشت امپریالیسم و سمگگری آن در جهت تجاوز و توسعه طلبی تعیین می‌کند. مشی ناتو عبارتست از تیلور و تجسم منافع تجاوزکارترین محافل بورژوازی انحصاری، مجتمع نظامی - صنعتی و ارتجاع امپریالیستی بطور کلی.

ماهیت سیاست و ساختار سازمان پیمان ورشو را سرشت صلح دوستانه سوسیالیسم تعیین می‌کند. مشی سیاسی این اتحاد تجسم منافع طبقه

کارگر و زحمتکشان است که با هدف‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه بیگانه می‌باشند. این مشی سیاسی تجسم منافع جامعه‌ایست که فاقد نیروهائی می‌باشد که درجنگ، سود و درآمدهای نظامی و استثمار خلق‌های دیگر دینفع باشند.

درزمینه این فاکت‌های غیرقابل انکار، اظهاراتی دایر بر اینکه منشاء تمام‌شور و شرها و فلاکت‌ها درسیاست بین‌المللی معاصر "سیاست ایجاد بلوکی" است که گویا هم ایالات متحده^۶ امریکا و هم اتحادشوروی هم ناتو و هم سازمان پیمان ورشو تعقیب می‌کنند و نه امپریالیسم و مشی تجاوزکارانه^۷ آن که بایشتیبانی سیطره‌جویان پیکن اعمال می‌گردد، آشکارا با واقعیت درتضاد است و وضع حقیقی امور را وارونه جلوه می‌دهد.

هیچ چیزی نادرست‌تر از یکسان جلوه دادن فعالیت این گروه‌بندی-های صددرصد متضاد تحت عنوان کلی "سیاست بلوک‌بندی" نیست. سیاست این‌یا آن اتحادکشورها را نه خودفاکت موجودیت چنین اتحادی، بلکه نظام اجتماعی - اقتصادی کشورهائی که در آن متحد گردیده‌اند، منافع و هدف‌های سیاسی واقعی آن‌ها و ایدئولوژی آن‌ها تعیین می‌کند.

اینک یعنی در دورانی که مردم نکوکار و تمام طرفداران صلح و ترقی اجتماعی فکر و اندیشه^۸ دیگری غیر از جلوگیری از بازگشت به "جنگ سرد" ندارند، بدون داشتن تصور درستی درباره^۹ برخورد نیروهای بین‌المللی به مسئله^{۱۰} جنگ و صلح و درباره^{۱۱} این موضوع که خطر جنگ از کجا است و چه کسی سهم عمده را در جلوگیری از آن ادا می‌کند نمی‌توان به حل و فصل این مسئله کمک کرد.

رودرروئی گروه‌بندی‌های نظامی، بدون تردید عامل منفی درزندگی بین‌المللی معاصر است. ولی کوشش برای ازبین بردن این عامل و انحلال بلوک‌ها یک مسئله است و ندیدن فرق‌های اصولی و بنیادی درماهیت طبقاتی - اجتماعی و سیاسی ناتو و سازمان پیمان ورشو و تفاوت نقشی که هریک از آن‌ها در مناسبات بین‌المللی ایفا می‌کند کاملاً مسئله^{۱۲} دیگری است.

مارکسیست‌ها همواره برخورد صوری و ماهیتا ضد علمی به گروه‌بندی‌های نظامی - سیاسی را رد کرده‌اند. هنگامی که در مرز میان دو قرن اتحاد سه‌گانه و آنتانتا تشکیل گردید، جنبش انقلابی کارگری و در درجه اول لنین و لنینیست‌ها هردوی آن‌ها را هم‌تراز یکدیگر ارزیابی کردند. هم‌اولی و هم دومی بلوک‌های امپریالیستی همانندی بودند که آماده می‌شدند گلوی یکدیگر را بگیرند و به منظور تصرف مستعمرات و غارت خلق‌های خود و دیگر خلق‌ها کشتار خونین جهانی بی‌سابقه‌ای راه بیندازند.

به طوری که می‌دانیم انحراف از این یگانه موضع درست و طبقاتی و علمی به خیانت به منافع طبقه کارگر و منافع واقعی ملی کشورهای خود منجر گردید.

هنگامی که به قصد تدارک جنگ جهانی دوم بلوک کشورهای تجاوزکار امپریالیستی یعنی محور کذائی برلن - روم - توکیو ایجاد گردید و زمانی که در نقطه مقابل آن در همان جریان جنگ ائتلاف ضد هیتلری بوجود آمد، کمونیست‌های تمام کشورها هم این دو گروه بندی نظامی - سیاسی را با توجه به هدف‌ها و سیاست آن‌ها دقیقاً ارزیابی کردند. از یک سو بلوکی تجاوزکار بوجود آمده بود که برای جامعه بشری اسارت و کشتار جمعی و محو ترقیات اجتماعی را که طی قرون متمادی بدست آمده بود در پی داشت. از سوی دیگر اتحاد کشورهای بود که اگرچه از لحاظ سازمان اجتماعی - سیاسی خود عمیقاً متفاوت بودند، ولی در نتیجه وجود یک سلسله شرایط مشخص تاریخی مساعی خویش را به خاطر هدف‌های مرفقی و سرکوب و تار و مار ساختن تجاوزگر فاشیست و نجات تمدن مشترک متحد ساخته بودند. فقط به مفر کسی که در قشری‌گری و سفسطه‌بازی علاج ناپذیر فرورفته باشد می‌تواند خطور کند که این دو گروه بندی را که به هنگام جنگ جهانی دوم پدید آمدند در یک کفه قرار دهد و هردو را با رنگ واحد "سیاست ایجاد بلوک" رنگ آمیزی کند و استدلالش هم فقط این باشد که هردوی آن‌ها به صورت ظاهر اتحادهای نظامی - سیاسی بودند.

این مطلب به طریق اولی به ناتو و پیمان ورشو، این دو اتحاد نظامی - سیاسی دوران ما که تجسم دوسیستم اجتماعی-اقتصادی متضاد می باشند مربوط می شود.

علت عمده و تعیین کننده حفظ صلح در فاره‌های که آن را دوبار دهشتناک‌ترین جنگ‌های جهانی ویران کردند در پیدایش جامعه کشورهای سوسیالیستی در این فاره و در قدرت اقتصادی و نظامی - سیاسی استحکام یافته آن و در سیاست خارجی صلح دوستانه فعال آن است. ولی پیمان ورشو چنان شکلی از هماهنگی سیاست خارجی سوسیالیسم است که در نتیجه ایجاد اتحاد آتلانتیک شمالی ضرورت پیدا کرد.

هرگاه به واقعیات عینی متکی باشیم و نه به نصورات و اندیشه‌های انتزاعی باید دید بطور کنکرت یعنی از لحاظ سیاسی و پراتیک، تعویض افشا و انتقاد بلوک‌های نظامی امپریالیستی با چنان انتقاد "سیاست ایجاد بلوکی" که تر مربوط به "فاصله گرفتن مساوی" از ناتو و پیمان ورشو هست، اصلی آن را تشکیل می‌دهد به چه معنی است؟

فراخوانی‌هایی که برای سمتگیری مبارزه در راه صلح علیه "سیاست ایجاد بلوک" بطور کلی و جدا از اهمیت طبقاتی گروه‌بندی‌های نظامی و جدا از مضمون مشخص فعالیت آن‌ها به عمل می‌آید چه مفهومی دارند؟ مفهوم واقعی یکی بیشتر نمی‌تواند باشد و آن عبارتست از قرارداد جنینش دفاع از صلح در نقطه مقابل سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی. کسانی که دعوت به ایجاد نوعی "اتحاد جدید نیروها" می‌کنند که قادر باشد از یکسو در مقابل سیاست شوروی و از سوی دیگر در مقابل سیاست امریکا بایستد و در نوعی موضع "راه سوم" در رشته مناسبات بین‌المللی قرارگیرد مسئله را در واقع همین‌طور مطرح می‌کنند.

تلاش در راه افکندن مبارزه در راه صلح با مبارزه علیه سیاست خارجی سوسیالیسم و این یا آن نوع آنتی سوسیالیسم در مسیر واحد، تصویری

واهی و خیال‌پروری نیست. این قبیل تلاش‌ها در زمینهٔ عملی و سیاسی برد کاملاً واقعی برای نیروهای امپریالیسم و ارتجاع است که چنان که می‌دانیم، در ایجاد تفرقه‌میان نیروهای صلح‌دوست، ذینفع می‌باشند و می‌کوشند علت واقعی ولی پنهانی چنین مشی "سومی" را که ماهیتاً ضد شوروی است به هروسيله‌ای که ممکن است حمایت کرده و آن را فعال‌تر سازند.

بدین مناسبت بجا است که از تحولی که در رهبری چین پدید آمده یاد کنیم که اگرچه مدتی می‌کوشید آنتی‌سویتسم را با اظهارات ضد-امپریالیستی یکجا به کاربرد، بالاخره به پشتیبانی آشکار از امپریالیسم در غلطید. تشدید وخامت کنونی اوضاع بین‌المللی حالا دیگر مستقیماً با مشی سیطره‌جویانه و میلیتاریستی رهبری پکن در ارتباط است که پیوند آن با امپریالیسم در فرمول فرومایهٔ "دن سیائوپین دربارهٔ تبدیل چین به شانزدهمین عضو ناتو ابراز گردید.

این نکتهٔ دیگر هم کم‌تر از اولی حائز اهمیت نیست. تلاش به منظور "تقسیم‌برابر" مسئولیت پدیده‌های منفی در زندگی بین‌المللی میان ناتو و سازمان پیمان ورشو ناگزیر به تضعف انتقاد از ناتو و آراستن سیاست آن منجر می‌گردد.

فاکت‌های واقعی نشان می‌دهند که اظهار این‌که گویا ناتو هم عبارت از یک "اتحاد دفاعی" است به هیچ وجه صحیح نیست. اگر پرتندرویم باید گفت افکار ساده‌لوحانه دربارهٔ امکانات ظاهراً موجود استفاده از آن به منزلهٔ ابزار و وسیلهٔ استحکام "ثبات بین‌المللی" و حتی نوعی "سیر دفاعی" (که گفته نمی‌شود در معایل کی) در صورت پیروزی نیروهای دموکراتیک در این یا آن کشور اروپای غربی هم، درحقیقت از چسبندگی ارزیابی ناشی می‌گردد.

ولی ضمن صحبت از طرف چسبندگی دموکراتیک و کارگری چگونه می‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که مبارزهٔ سراسر جهانی علیه نیروهای دموکراتیک و انقلابی "هستهٔ اصلی" سیاست ناتو را تشکیل می‌دهد؟

ناتو، در واقع هم از "ثبات" دفاع می‌کند، ولی از ثباتی که امپریالیسم آمریکا و جهانی در آن ذینفع هستند و برابر است با حفظ وضع اجتماعی موجود و جلوگیری از دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی مترقی که علیه سلطهٔ قشربالائی انحصاری است.

به جمع‌بندی آنچه گفته شد می‌پردازیم. کوشش به منظور هم‌طرز و یکسان جلوه دادن ناتو و پیمان ورشو در پس افکار و اندیشه‌هایی دربارهٔ تهیه و تدوین استراتژی "مبتنی بر واقعیات جهان کنونی" عملاً نه فقط به معنی دور شدن از این واقعیات، بلکه به معنی وارد ساختن زیان فراوان جدی هم به امر صلح و هم به مبارزه در راه منافع زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری است.

معنی این کار چنین است:

- نفی نقش سوسیالیسم در حفظ صلح در اروپا، جلوگیری از جنگ هسته‌ای جهانی طی سی و پنج سال؛

- بدنام و لکه دار کردن سوسیالیسم واقعاً موجود و گمراه ساختن زحمتکشان و نیروهای صلح دوست بطور کلی در ارتباط با اهداف واقعی سیاست خارجی سوسیالیسم و بدین ترتیب کاهش شدید خود نیروی بالقوهٔ جنبش صلح؛

- پخش تصورات واهی نسبت به ناتو، جستجوی راه تیرهٔ اقدامات آن و کاهش هشیاری توده‌ها نسبت به دسائس آن که در جهت تحکیم سلطهٔ سرمایهٔ بزرگ، حفظ اعمال نفوذ و تحمیل نظر امپریالیسم آمریکا، حتی در امور داخلی کشورهای مورد نظر؛

- بوجود آوردن سردرگمی در افکار و اندیشهٔ مردم نسبت به منابع واقعی خطر جنگ و مسابقهٔ تسلیحاتی، اغماض و چشم‌پوشی نسبت به تبلیغات امپریالیستی که دربارهٔ صلح دوستی غرب افسانه‌می‌بافد و در عین حال کمک به تبلیغات پر دامنهٔ افترا آمیز دربارهٔ به اصطلاح "خطر شوروی"؛

- تضعیف مبارزهٔ زحمتکشان علیه پی آمدهای اقتصادی-اجتماعی

دنباله در صفحه ۷۸

روند تاریخ بازگشت ناپذیر است

گرایش‌های زمان و امپریالیسم آمریکا

روندهای تکامل تاریخ امری است که آن را نمی‌توان در چارچوب‌های زمانی کاملاً مشخصی محدود ساخت، بدین سبب، گرچه دهه‌هشتاد قرن ما نسبت به دهه‌هفتاد دارای ویژگی‌های مخصوص به خود خواهد بود، ولی روندهای عمده‌عینی تعیین‌کننده جریان تاریخ، در آینده هم به قوت خود باقی خواهند ماند. مسلم است که دهه هشتاد در سطح نوینی خواهد گذشت و ثمرات بیشتری بار خواهد آورد. در دهه هشتم قرن ما گرایش‌های عمده سال‌های ۷۰ تقویت خواهد شد، زیرا سوسیالیسم به استوار شدن خود ادامه می‌دهد و سرمایه‌داری قادر نیست از چنگال بحران عمومی که آن را ضعیف می‌کند، رها گردد.

دانش‌قوانین رشد اجتماعی به ما اجازه می‌دهد که گمان بریسم، مبارزه طبقاتی شدیدگردیده و شمار هرچه بیشتر افراد به آن جلب خواهند شد و روندهای عینی سبب اعتلاء بیشتر جنبش‌رهای بخش ملی خواهد گردید. سال‌های هشتاد، فصل آخر کتاب مبارزه به خاطر استقلال ملی خواهد بود. در طی این دهه تثبیت امر استقلال اجتماعی و اقتصادی کشورهای در حال رشد اهمیت درجه اولی پیدا خواهد کرد.

دهسال گذشته برای بسیاری کشورها دوران پیشرفت در راه‌سازندگی سوسیالیسم واقعاً موجود بود. در سال‌های هشتاد خلق‌های جدیدی زندگی خود را بر مبنای سوسیالیستی دگرگون خواهند کرد. آنهایی که این مرحله را از سرگذرانده‌اند، اقتصاد، علم، فن و فرهنگ را به پیش می‌تازانند تا خط

مشی ساختمان کمونیسم را درپیش گیرند .

درسال‌های ۸۰، تضادهای دهسال اخیر بازهم بیشترتشدید خواهد شد و تضاد عمده آشتی‌ناپذیر (آنتاگونیسم) طبقه کارگر و طبقه استشارگر شدت می‌یابد . ایالات متحده آمریکا قادر نخواهد بود که تصادمات خود را با سایرکشورهای بزرگ سرمایه‌داری حل و فصل نماید . برخوردمنافع میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای درحال رشد بسط و توسعه خواهد یافت . درمناسبات بین المللی نقش روابط متقابل میان کشورهای دارای منابع موادخام با کشورهای سرمایه‌داری پررشد که منابع آن‌ها به‌تدریج در حال کاهش است ، افزایش می‌یابد . این تضادهادرتمامی رشداقتصادی تاثیرخواهد گذارد .

نتیجه نهائی این گونه روندها را که دگرگونی بیشتر تناسب نیروها درجهان به زیان امپریالیسم و استقرارهرچه بیشترنظریات تشنج‌زدائی و همزیستی مسالمت‌آمیزاست ، هم‌اکنون می‌توان پیش‌گویی کرد . این نظریات به نیاز تاریخی مرمی تبدیل می‌گردند ، زیرا زمان آن‌ها دیگر فرارسیده است .

سال‌های هشتاد برای جهان سرمایه‌داری همراه با تکان‌های فزاینده ، آغاز می‌گردد . دیگر دوران تثبیت نسبی سرمایه‌داری گذشته است و به‌حای آن ، دوره‌های کوتاه جنب و جوش ، ضمن حفظ پدیده‌های بحرانی و عناصر بااستواری خواهد آمد و هم‌اکنون نیز جهان سرمایه‌داری بتدریج به‌سوی بحران اقتصادی نوبتی می‌خزد . ولی این بحران دارای برخی خصوصیات تازه‌ای است ؛ کندی آهنگ رشد اقتصادی همراه با افزایش بیشتر تورم پول و توسعه سریع تولیدات جنگی است . کاهش دستمزد واقعی با افزایش درآمد انحصارات به حدنصاب خویش همراه است . تمام این‌ها خبـراز تشدید وضع اجتماعی درآتیه می‌دهد .

رویدادهای جهان با آهنگ سریعی رشد می‌کنند . درطی سال‌های دهه اخیرسیمای جهان بازهم به‌طورقابل ملاحظه‌ای دگرگون شده است .

خلق‌های ویتنام جنوبی، آنگولا، اتیوپی، نیکاراگوئه، ایران، کامپوچیا، یمن جنوبی، لاوس، افغانستان و یک سلسله کشورهای دیگر سرنوشت خود را بدست گرفتند. ویتنام واحد با به پایان رسانیدن مبارزهٔ قهرمانانهٔ چندین دهساله برای استقلال، زندگی خود را بر پایه سوسیالیستی نوسازی میکند. بسیاری از مستعمرات سابق نفت خیز، در درجات گوناگون، نظارت بر ثروت طبیعی خود را بدست گرفتند. جریان تاریخ هرچه روشن‌تر در برابر مآثرات می‌گیرد...

ناظران جدی هم‌اکنون پرسش‌های زیرین را مطرح می‌کنند:
— آیا این رشد مثبت و پیشرو، گرایش عمومی دهسالهٔ جدید خواهد شد؟

— آیا جنبش کارگری درآینده هم نیرو خواهد گرفت؟
— آیا نظریهٔ تشنج زدائی قابلیت حیات را حفظ کرده و آیا تأمین صلح در سراسر جهان میسر خواهد گردید؟
— آیا جنبش‌های رهائی بخش ملی خواهند توانست به پیشروی پیروزمندانهٔ خود ادامه دهند؟

به تمام این پرسش‌ها می‌توان با صراحت پاسخ‌های مثبت داد. اکثریت ایدئولوگ‌های بورژوازی در تلاشند که ناگزیری سازش طبقهٔ کارگر و خلقها در مجموعهٔ خود را با کاهش سطح زندگی به اثبات رسانند. آن هم به این دلیل که گویا جامعهٔ بشریت از قلهٔ ترقی خود گذشته و اینک درس‌آزیری گام برمی‌دارد. آنان ادعا می‌کنند که به همین سبب هم، پیش‌گیری از بدتر شدن زندگی و شرایط زیست امکان ناپذیر است. این تبلیغات، هجوم ایدئولوژیکی سرمایه دولتی — انحصاری را برزحمتگشان تسهیل می‌کند. البته، چنانچه درآینده نگری، عینک سرمایه‌داری را که دیدن جهان را در چارچوب نظام اجتماعی — اقتصادی در حال پوسیدگی محدود می‌سازد، از دیدگان برنداریم، آنگاه آینهٔ واقعه‌ام غم‌انگیز جلوه می‌کند. اما دید

وسیع عینی بررشد اجتماعی معاصر، خوش بینی موجهی برمی انگیزد.
بدون شک استواری تشنج زدائی و خامت اوضاع بین المللی تاثیر
عمده ای برگرایش های سیاسی دهسال آینده داشته و مبارزه به خاطر آن
صحنه اصلی نبرد نیروهای طبقاتی متقابل خواهد بود. امپریالیسم امریکا
بمناحه خطرناکترین تهدید برای صلح جهانی و منبع بسیاری از پدیده های
های منفی در گستره تشنج زدائی باقی خواهد ماند. درست به همین سبب
است که برای پیش گوئی درست و درازمدت، باید پیش از همه سیاست
کنونی امپریالیسم امریکا را که دولت کارتر بیان گر آنست، ارزیابی
نمود.

مهم ترین عنصر مبارزه به خاطر تشنج زدائی عبارت از وجود موازنه
و به ویژه موازنه تقریبی نیروهای اتمی میان ایالات متحده و اتحاد
شوروی است. این، عامل کلیدی حفظ صلح و شرط لازم و آشکار رشد
آتی ایده تشنج زدائی است.

درسال های هفتاد پس از مبارزه داخلی طولانی و حادی، آن بخش
از محافل انحصاری درواشنگتن که باصورت به رسمیت شناختن موازنه
نظامی موافقت کردند، صاحب نفوذ سیاسی برتری گردیدند. تغییر
تناسب قوا در جهان و شکست جنگی امپریالیسم امریکا در ویتنام تا حدود
زیادی به این امر یاری رساند. پذیرش نظریه هم ترازوی نظامی به معنی
ضرورت چرخش بنیادی و دردناکی برای سیاست آمریکا بود که مضمون آن
امتناع از تلاش برای کسب برتری در سلاح هسته ای و هم چنین امتناع از
استراتژی "نخستین ضربه" بود. اکنون دیگر روی نظریه سیادت جهانی
امریکا و خواست "بیرون راندن" سوسیالیسم کم تر تکیه می شد. نیز
نشانه هایی از تطابق سیاست واشنگتن با شرایط واقعی در جهان به چشم
می خورد.

شناسائی واقعیت توازن نظامی از سوی واشنگتن به کامیابی سیاست

تشنج زدائی یاری رساند. این سیاست ثمراتی هم برای برخی از گروه‌های سرمایه‌داری انحصاری دربرداشت. ولی محافل دیگر سرمایه‌داری انحصاری و سرکردگان نظامی‌گرای پیناگون هیچگاه چه با نظریه موازنه‌ء نظامی و چه با نظریه تشنج‌زدائی موافقت نکردند. در نتیجه طی چندین سال دربین رهبران سرمایه‌داری دولتی - انحصاری ایالات متحده در اطراف این مسائل عمده مبارزه‌ای با کامیابی‌های متناوب جریان داشت. از سال ۱۹۷۹، آن نیروهائی که هرگز از آرزوی سیادت جهانی ایالات متحده دست برنداشته و مایل نبودند موازنه‌ء نظامی را به رسمیت بشناسند، (نیروهای مخالف تشنج‌زدائی)، توانستند در دولت کارتر و سنای امریکا نفوذ معینی بدست آورند. این مبارزه تا امروز هم ادامه دارد. و درضمن کماکان راست‌گرایان و محافل مرتجع برتری دارند. در نتیجه دولت کارتر به ویژه در زمان‌های اخیر گام‌هایی برداشته است که سیاست خارجی امریکا را به خط مشی سیادت جهانی ایالات متحده و به تلاش دوباره برای کسب برتری نظامی و از جمله برتری هسته‌ای برمی‌گرداند.

تلاش برای محاصره هسته‌ای جامعه‌ء کشورهای سوسیالیستی در شرایط نوین، به گونه‌ای ادامه سیاست ناکام محاصره‌ء کشور شوروی است که آغاز آن در شصت سال پیش پایه‌گذاری شد. استقرار آتی موشک‌های بال‌دار و موشک‌های "پرشینگ - ۲" در اروپای باختری درست به همین معنی است. تولید موشک‌های نوع "ام - ایکس" و زیردریائی‌های هسته‌ای "ترایدنت" هم درست به همین معنی است. هدف، عبارت از تدارک "قوا برای حمله غافلگیرانه" است.

حوادث انقلابی در ایران و سرنگونی شاه، دست نشانده‌ء امریکا، به نیت ایالات متحده در برقراری سیادت بر مهم‌ترین منابع نفتی لطمه وارد آورد. دولت کارتر با تشدید تب‌آلود حضور نظامی امریکا در خلیج فارس و اقیانوس هند به این شکست پاسخ داد و ناوگان عظیمی مرکب از

دهها ناو جنگی به این منطقه گسیل داشت. کارهای مربوط به توسعه پایگاه نظامی در جزیره دیه‌گو - گارسیا نیز به شدت تسریع گردید. امپریالیسم امریکا با اتکا به کمک چین و پاکستان تلاش خود را در نابودی انقلاب سال ۱۹۷۸ افغانستان و تبدیل این کشور به یکی از پایگاه‌های عملیات استقرار "برتری جهانی" خود، تشدید نمود.

سیاست کاخ سفید سبب بحران جدی بین‌المللی گردید. واشنگتن با اجرای مانورهای جنگی در حوضه دریای کارائیب که کوبا، نیکاراگوئه، گرانادا و السالوادور را تهدید می‌کند به تاکتیک "دست نیرومند" متوسل شد. تصمیم خطرناک استفاده از نیروی نظامی علیه ایران، هرگز به آن گونه که تبلیغات رسمی وانمود می‌کنند، "عملیات نجات بشردوستانه" نبود. هدف این ماجراجویی نابخردانه، ضمن سرنگونی دولت ضد امپریالیستی ایران، برگرداندن منابع نفتی آن کشور به زیر کنترل راکفلرها بود. "دکترین کارتر" چیزی جز نقشه وسیع حساب شده تبدیل مردم امریکا و تمام بقیه جهان به گروگان‌های انحصارات و امپریالیسم امریکا نمی‌باشد.

دولت کارتر با تلاش در تبدیل کشورهای بلوک ناتو به هم‌پایان کوچک خویش، فشار بر آن‌ها را درجهانی که زیر سیادت امپریالیسم ایالات متحده است، افزایش داده است؛ به ایجاد پایگاه نظامی در عمان، کنیا و سومالی اهمیت درجه اول داده شده و تشکیل "نیروی واکنش سریع" به مثابه نیروهای مسلح انجام خدمات پلیسی در سراسر جهان، شتابانه آغاز گردیده است.

پیمان "سالت - ۲" مدت‌ها پیش از حوادث افغانستان عملاً به بیگانگی سپرده شده بود. تمایل دولت کارتر به زور آزمایی، زیر تأثیر آمادگی برده‌وار دارودسته حاکم چین برای ایفای نقش دستیار امپریالیسم امریکا، تشدید گردید. پل نیتزه معاون پیشین وزیر دفاع که اینک یکی از با نفوذترین مشاوران سناتورهای راستگرا و دولت کارتر است سال گذشته اعلام داشت:

" ما مجبوره مذاکره با روس‌ها هستیم ، زیرا که افکار عمومی جهان خواهان آنست . ولی ما باید در جریان مذاکرات شعبده‌هایی به کاربریم که محافل اجتماعی متقاعد شوند که با مسکو تنها از موضع " افزایش قدرت " می‌توان مذاکره کرد ، - آن چنان افزایش قدرتی که برای تأمین برتری عظیم نظامی آمریکا لازم است تا روس‌ها را به عقب نشینی وادارد . "

جنبش به‌خاطر خلع سلاح و کاهش وخامت اوضاع بین‌المللی از سوی اروپا هم شروع شده بود . امکان پیدایش چنین جنبشی در اثر موازنه نیروها ، به ویژه در رشته سلاح‌های هسته‌ای بود . این امر مورد پسند خاطر نظامی‌گرایان متعصب امپریالیستی در ایالات متحده آمریکا قرار نداشت . آنان تلاش کردند که به انکاء بمب نوترونی و از طریق استقرار تقریباً ۶۰۰ موشک جدید با برد متوسط این موازنه را برهم‌زنند . این اقدامات ، جزئی از نقشه‌های تأمین " برتری هسته‌ای " همه‌جانبه برای امپریالیسم آمریکا بود .

حوادث افغانستان درست به سبب چنین چرخشی در سیاست خارجی آمریکا بود . از جمله " سیا " می‌کوشید این کشور مستقل و غیرمتعهد را به پایگاه عملیاتی خود برای انجام نقشه‌های ضدشرووی و اجرای عملیات ضدانقلابی علیه ایران تبدیل نماید .

پس افزایش نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا چه اهدافی را پی‌گیری می‌کند ؟ اولاً ، ایجاد پست‌های کنترل نظامی در مناطق حساس جهان به منظور پیداکردن امکان برقراری سیادت خود بر سایر کشورها و به ویژه بر کشورهای نفت‌خیز و در صورت لزوم اشغال نظامی این کشورها . ثانیاً جلب آن عده کشورهای نواستقلال به جرگه خود که دارای انواع فراوان مواد خام پراهمیتی می‌باشند که آمریکا و سایر قدرت‌های امپریالیستی فاقد آن‌ها بوده ولی میل دارند آن‌ها را به بهای ارزان‌تری بدست آورند . ثالثاً محاصره کشورهای جامعه سوسیالیستی با موشک‌های هسته‌ای و زمینه

سازی برای وارد آوردن "نخستین ضربه" به این کشورها. هارولد براون وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا گفته است: "هیچ لزومی ندارد که به انتظار نخستین شلیک بمانیم".

در این اواخر، تدارک مشخص و اجرای عملی این سیاست تجاوزی در نقشه‌های دولت کارتر از ارجحیت خاصی برخوردار گردید. وبه خاطر اجرای آتی چنین سیاست ماجراجویانه‌ای که بر پایه نظریه حل مسائل بین‌المللی از "موضع زور" قرار گرفته است، از سوی محافل گوناگون امپریالیستی فشار وارد می‌آید. این‌ها عبارتند از: انحصاراتی که از تولیدات جنگی، مافوق سود بدست می‌آورند، ژنرال‌های پنتاگون که تشنه دریافت بیشتر و بازهم بیشتر اسلحه هستند و هم چنین آن محافل بانفوذ سیاسی و ایدئولوگ‌های آنان که هنوز نسبت به امکان دستیابی ایالات متحده به سیادت جهانی امیدواری دارند.

پس، آن پدیده‌های منفی که سخن از آن‌ها می‌رود چه تاثیری بر گرایش عمومی رشد جهانی سال‌های ۸۰ دارد؟ روند تاریخ مثل همیشه همراه با عقب‌نشینی، پیچ و خم و پیدایش دشواری‌های گوناگون است. ولی با وجود همه این‌ها، عوامل عمده در سمت ترقی و پیشرفت عمل خود را ادامه می‌دهند. اگر به زبان استعاره یک ترانه آمریکایی گفته شود، این عوامل همانند رودخانه عظیم می‌سی‌سی‌پی می‌باشند که "می‌جوشد و می‌غرد و به سوی افق دور می‌شتابد".

سیاست تجاوز امپریالیستی در سر راه خود به موانع هر چه جدی‌تری برخورد می‌کند. طرفداران نظریه سیادت جهانی نمی‌توانند به آن تناسب قوایی که در جهان برقرار است، بی‌اعتنا بمانند. امپریالیسم آمریکا به رای‌العین می‌بیند که به محض گفت و گو درباره پشتیبانی از ابتکارات جنگی واشنگتن، حتی متحدین سرمایه‌داری‌اش دچار تزلزل جدی می‌گردند. با وجود آن که بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا در جنوب آفریقا از

نیروی خشن نظامی استفاده می‌کردند، حيله به کار می‌بردند و افراد را می‌خریدند؛ ولی مبارزان آزادی ملی پیروز شده، رودزیای مستعمره را بنه کشور مستقل زیمبابوه تبدیل نمودند.

اجرای دکترین "سرکردگی جهانی" تاثیرکشنده‌ای بر اقتصاد کشور و زندگی مردم ما دارد. بودجه نظامی در حال حاضر، حتی در مقایسه با دوران‌های جنگ به سطح بالای بی‌سابقه‌ای رسیده است. این مخارج سرسام‌آور سبب عدم تناسب در تمامی گستره‌های اجتماعی یعنی اقتصادی، سیستم مالی و ساختار اجتماعی سیاسی گردیده است. بودجه نظامی سهم هرچه بیشتری از ذخیره تامين اجتماعی را بخود جذب می‌کند. در نتیجه تورم از کنترل خارج شده و مالیات‌ها افزایش می‌یابد. مخارج نظامی بلا واسطه بر پائین آمدن سطح زندگی و بدتر شدن کیفیت زندگی اثر می‌گذارد. درک هرچه عمیق‌تر این امر به صفوف طبقه کارگر که فدای تبعیضات نژادی و ملی هستند و همچنین به اندیشه تمامی مردم رسوخ می‌کند. با برقراری ۲۰ درصد بهره برای اعتبارها، امکان (شرکت‌های صنعتی) در نوکردن تجهیزات و به کار بردن فن جدید، به ویژه در بخش غیر نظامی اقتصاد محدود می‌گردد. در محیط سرمایه انحصاری چنین احساسی بوجود می‌آید که مخارج نظامی، از درآمد حاصله از آن پیشگی می‌گیرد. محدودیت صادرات که زائیده دوران "جنگ سرد" است کسر موازنه بازرگانی کشور را به میلیاردها دلار افزایش داده و به اشتغال زبان وارد می‌سازد.

می‌توان گفت که چگونگی گسترش حوادث در ایالات متحده آمریکا، مؤید صحت هشدار است که انگلس، البته در رابطه با موضوع دیگری، درباره هزینه نظامی داده و گفته است که آمریکا "زیر سنگینی بار هزینه‌های نظامی، پس از گذشت سالی چند، ناچار از هم فرو خواهد پاشید" (ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۰، صفحه ۱۷۵) و در این جا چگونه می‌توان سخنان برحق کارل لیکنخت انقلابی بزرگ دیگری را به خاطر

نیاورد: "میلیتاریسم بدین طریق عمل می‌کند که اولاً در وجود ارتش و در خارج از محدوده ارتش بمائیه سیستمی از شبکه‌های مؤسسات میلیتاریستی و نیمه میلیتاریستی سراسر جامعه را دربرمی‌گیرد. . . ." (کارل لیبکنخت، مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها، جلد ۱، برلن ۱۹۵۸، صفحه ۳۵۸)

بامراجعه به گرایش‌های سال‌های ۷۰، معهدا باید خصلت محدود پدیده‌های منفی را به روشنی دید. هرچند که این پدیده‌ها رشد جهان را از راه تشنج‌زدائی، صلح و خلع سلاح منحرف کرد ولی گرایش‌های مثبت کماکان به صورت تعیین کننده باقی ماند. اقدامات سیاسی که دارای خصلت منفی هستند غالباً در خود اردوگاه سرمایه انحصاری بازتاب‌هایی را سبب می‌گردد. جرج کنان سفیر سابق ایالات متحده آمریکا در اتحاد شوروی، این فکر را چنین بیان کرد: "به نظر من درواشنگتن واقعاً جو نسبتاً خطرناکی حکمفرماست. سخن تنه‌بر سر درجه عالی نظامی‌گرایی در تفکر ما نسبت به ارزیابی مناسبات با اتحاد شوروی نیست، بلکه بر سر آن هم هست که ظاهراً افراد فراوانی تصور می‌کنند که برای نمایش عصا و زور خود ماباید کاری انجام دهیم. من معتقدم که تسلیم به این گونه روحیات امر فوق العاده خطرناکی است."

مسئله عمده عبارت از آن است که سیاست تشنج‌زدائی اکنون از پشتیبانی بی‌سابقه و وسیع مردم سراسر جهان برخوردار است. ولی همان طور که می‌دانیم گرایش‌های عمومی نه فقط زیر تأثیر عوامل عینی رشد می‌یابند، بلکه سمت و نیروی آن‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای از سوی جنبش‌های اجتماعی، مبارزه مردم و همچنین این که چه کسانی و چگونه این مبارزه را رهبری می‌کنند، تعیین می‌گردد.

اکنون لحظه‌ای فرارسیده است که امکان‌گزینش راه، به مقدار زیادی محدود شده است. تمام نیروهای فعال در صحنه جهانی، در برابر یکی از دو شق ناگزیر (آلترناتیو) کاملاً روشنی قرار گرفته‌اند. یا باید منافع تشنج‌زدائی و صلح را پشتیبانی کنند و یا جانب سیاستی را که به مسابقه

تسلطحاتی جدیدی باهمه نتایج حاصله از آن : بحران‌ها ، فلاکت‌ها و تهدیدات منجر می‌گردد ، بگیرند . این یکی از آن حالاتی است که در آن اجازه‌گزینش سمت واقعا موجود ثالثی داده نشده است . در چنین شرایطی اتخاذ به اصطلاح موضع بی‌طرفی ، عملا بی‌طرفی نخواهد بود .

هر اعلامیه و هر عملی یا به امر تشنج زدائی و یا به سیاست تجاوز امپریالیستی یاری می‌رساند . آن کسی که از گام‌های مشخص متعدد پیشنهادی اتحاد شوروی و سایر کشورهای عضویمان ورشو به نفع تخفیف مسابقه^۶ تسلطحاتی و کاهش وخامت اوضاع پشتیبانی نمی‌کند ، عملا به مخالفان تشنج زدائی یاری می‌رساند . با در نظر گرفتن این که این پیشنهادات به بنیادی ترین مسائل صلح و حفظ موازنه^۷ نظامی تاثیر می‌بخشند ، حتی سکوت ساده نسبت بدان‌ها آب به آسباب نیروهای امپریالیسم ریختن است . تلاش همگون دانستن مواضع کشورهایی چون اتحاد شوروی که از تشنج زدائی جانبداری می‌کنند و سیاست کشورهای مانند ایالات متحده^۸ که سعی دارند جلوی تشنج زدائی را گرفته و یا به آن خاتمه دهند ، نیز باید به مثابه^۹ پشتیبانی از اعمال امپریالیستی تلقی گردد .

فرار دادن " دو ابر قدرت " از سوی مائوئیست‌ها در یک کفه ، هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ ماهیت ، خیانتی آشکارا به منافع طبقه^{۱۰} کارگر ، امر سوسیالیسم ، آزادی ملی و مبارزه به خاطر صلح و تشنج زدائی است . چنین است منطق نهائی نظریه^{۱۱} " مسئولیت برابر " .

نکته^{۱۲} عمده در روند تاریخی و جریان عینی حوادث ، عنصر مترقی آن است . تحقق امکانات سازنده به مقدار زیادی وابسته به قابلیت نیروهای انقلابی طبقه^{۱۳} کارگر در استفاده از موقعیت‌های معین می‌باشد . به طور کلی با اطمینان می‌توان پیش‌گویی کرد که در سال‌های ۸۰ تضاد بین عوامل مثبت و منفی رشد در صحنه^{۱۴} جهانی به نفع ترقی اجتماعی حل و فصل خواهد شد .

* * *

نورنبرگ: دادگاه تاریخ ادامه دارد

هیئت تحریریه محترم!

من به آن نسلی تعلق دارم که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم به دنیا آمده و تصورم درباره نکات فراوانی از تاریخ و پی آمدهای آن بسیار مبهم است. برخی از آن‌ها را، به کلی نمی‌دانم. مثلا براساس چه قانونی مسببین جنگ و جنایتکاران جنگی را داوری کردند؟ دادگاه بین المللی نورنبرگ چیست؟ آیا ضوابطی را که این دادگاه طرح و تنظیم کرده است، هم اکنون نیز حائز اهمیت می‌باشد؟

گابریل والدراما، دانشجو (اسپانیا)

بنا به خواش هیئت تحریریه، بوگوسلاو کوچرا صدر حزب سوسیالیست چکسلواکی، معاون رئیس مجلس فدرال جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی و رئیس کمیسیون دولتی چکسلواکی مامور پی‌گرد جنایتکاران جنگی نازی، به نامۀ خواننده اسپانیائی پاسخ می‌دهد.

آقای والدرامای محترم!

پرسش‌های شما به نظر من کاملا به موقع و قابل فهم است. در واقع هم، در ماهه امسال بشریت ۳۵ مین سالگرد پیروزی بر فاشیسم را جشن گرفت. به زودی تمام کسانی که صلح را گرامی می‌دارند ۳۵ مین سالروز آغاز کار دادگاه بین المللی نورنبرگ را که به اراده کشورهای مورد تجاوز نازیسم و به اراده انسان‌هایی که درجه‌ها جنگیدند و در بازداشتگاه‌ها

(اردوگاه‌های تمرکز) دچار رنج و شکنجه شدند، تشکیل گردید، برگزار خواهند کرد.

تاریخ تاکنون جنایاتی به این دهشت و عملیات جنایت‌آمیزی به این مقیاس، که از سوی هیتلریسم در زمان جنگ دوم جهانی انجام شد، به یاد ندارد. ۵۰ میلیون کشته به اضافه شهرها و روستاهای ویران-چین بود نتیجهٔ قتل و کشتار جهانی که از سوی نازیسم به راه انداخته شد. یکی از وسایل ترور دسته‌جمعی علیه ساکنان کشورهای اشغال شده و سرکوبی مخالفان، بازداشتگاه‌ها بود. اکثریت این بازداشتگاه‌ها، کارخانه‌های عظیم مرگ، که وظیفهٔ عمدهٔ آن‌ها آدم‌کشی است، بود. بازداشتی‌ها را شکنجه می‌دادند، داغ می‌کردند، مورد آزمایش‌های پزشکی که قاعدتا منجر به مرگ آن‌ها می‌گردید، قرار می‌دادند، (مثلا، قربانی‌ها را در آب سرد فرو می‌بردند و آن‌قدر در این حالت نگه می‌داشتند تا درجهٔ حرارت بدنشان به ۲۸ درجه برسد، در آن هنگام، آن‌ها بلا-درنگ می‌مردند. آزمایش دیگر، تعیین وضعیت، در ارتفاعات بالا بود و برای این‌کار قربانیان را در محفظهٔ بسته با فشار پائین جا می‌دادند. تجربه با گلوله‌های مسموم، با بیماری‌های واگیر و هم‌چنین تجربهٔ عقیم ساختن مردان و زنان، از طریق اشعه ایکس و غیره) از طریق گرسنگی و سرما آن‌ها را می‌کشتند، زهره‌مدن آنان تزریق می‌کردند، تیرباران می‌کردند، به‌دار می‌کشیدند و با گازهای مسموم خفه می‌کردند. جنایتکاران فاشیست پس از ۱۲ میلیون نفر را در بازداشتگاه‌ها و نقاط اغدام، دسته‌جمعی شکنجه داده و کشتند (هیتلری‌ها نقشه می‌کشیدند که سی میلیون نفر دیگر از اسلاوها را در نزدیک‌ترین سال‌های پس از جنگ نابود کنند). تعداد قربانیان قلع و قمع، سرکوبی و تیرباران هدف‌های غیرنظامی به صدها هزار نفر می‌رسد. برای نخستین بار در تاریخ بشریت، فاشیسم نابودی کامل خلق‌ها را همچون وظیفه دولتی در برابر خود قرار داد.

تمام این‌ها، بشریت را به لزوم اجرای دادرسی عادلانهٔ مسببین کشتار و خرابی و ایجاد چنان تضمینی که تکرار وحشت‌های جنگ را امکان-

ناپذیر سازد، معتقد کرد. دول کشورهای که علیه آلمان نازی جنگیده بودند، این اراده خلق‌ها را محترم شمردند. هشتم اوت سال ۱۹۴۵ در لندن، موافقت‌نامه‌های میان دولت‌های شوروی، آمریکا، انگلستان و فرانسه درباره پیگرد قضائی و مجازات جنایتکاران جنگی عمده کشورهای اروپائی محور (۱) به امضاء رسید که طبق آن، دادگاه جنگی بین‌المللی ایجاد گردد. مطابق ماده ۳ موافقت‌نامه، هریک از دولت‌های امضاء کننده موظف بود که جنایتکاران جنگی را پس از دستگیری برای انجام بازرسی و دادرسی در اختیار دادگاه جنگی بین‌المللی قرار دهد. اساسنامه دادگاه جنگی بین‌المللی جزء جدایی‌ناپذیر موافقت‌نامه هشتم اوت سال ۱۹۴۵ گردید. در این اساسنامه، جنایات سنگین بین‌المللی علیه بشریت تعریف شده و اصول مسئولیت جنائی بحاضر آنان فرمول‌بندی گردیده بود. اساسنامه، تجاوز را بمتأیبه جنایت تعریف کرد و مسئولیت جزائی اشخاصی را که آن را شروع کنند تثبیت نمود.

۲۵ نوامبر سال ۱۹۴۵ در شهر نورنبرگ دادرسی آغاز گردید. ادعا نامه‌ای که ارسوی نمایندگان شوروی، آمریکا، بریتانیا و فرانسه تنظیم شده بود، علیه ۲۴ نفر سران برحسته نازیسم که تحسم جنایات رژیم هیلری بودند، خوانده شد (کورینگ، هس، ریبین تروپ، لی، کاپیتل، کالتن برونر، روزنبرگ، فرانک، فریک، شنریخر، فونک، شاخت، کوستاو کروپ، دنیس، ردر، شیراخ، زائوکل، یودل، پاپن، زیس - اینکورات، شپیر، نیرات، فریچه و بورمان به دادگاه جنگی بین‌المللی تسلیم گردیدند. لی پیش از آغاز دادرسی، در زندان دست به خودکشی زد؛ کوستاوکروپ را بیمار علاج ناپذیر تسخیم دادند و در این رابطه بیرونده او ار سوی دادگاه متوقف گردید؛ بورمان دستگیرشده بود و بیرونده او را دادگاه غایب رسیدگی کرد). ادعاینامه، تمامی آن‌ها را به طرح و اجرای نوطئه

۱. کشورهای محور عبارت بودند از: آلمان هیلری، ایتالیای فاشست و ژاپن میلیتاریستی (م. ۰)

علیه صلح (شرکت در برنامه‌ریزی، تدارک و افروختن جنگ‌های تجاوزی)؛ به جنایات جنگی (پایمالی جنایت‌آمیز قوانین و رسوم جنگ، بدرفتاری و قتل اسرای جنگی، اعدام گروگان‌ها و غارت اموال و دارایی اجتماعی و خصوصی)؛ به جنایت علیه بشریت (قتل و کشتار، برده کردن اهالی غیرنظامی، پی‌گرد به دلایل سیاسی، نژادی و مذهبی، آزمایش‌های وحشیانه روی افراد زنده، اعزام اهالی صلح دوست به بردگی فاشیستی و برقرارکردن کار اجباری در سرزمین‌های تحت اشغال) متهم کرد.

در نورنبرگ برای نخستین بار در تاریخ، علاوه بر ۲۴ نفر جنایتکاران جنگی، موءسسات و سازمان‌هایی که از سوی آن‌ها ایجاد شده بود همچین "تئوری‌ها" و "نظریات" ضدبشری که به خاطر اجرای جنایاتی که از مدت‌ها قبل علیه صلح و بشریت نشر می‌کردند، مورد دادرسی قرار گرفت. با تشکیل دادگاه جنگی، این دولت‌ها، پیرونده "دسته‌های نگهبان" حزب هیتلری (اس اس‌ها)، پلیس مخفی دولتی، گشتایو و در جزء آن به اصطلاح خدمات امنیت (اس د)، کابینه امپراتوری، ستادکل و فرماندهی عالی نیروهای مسلح را تسلیم آن کردند.

بدین ترتیب دادگاه نورنبرگ نه تنها محاکمه جنایتکاران جنگی مشخص، بلکه محاکمه سرمایه‌انحصاری آلمان و ارتجاع امپریالیستی جهانی بود که به حزب فاشیستی کمک کرد تا به حاکمیت برسد. دادرسی در نورنبرگ بدون کم و کاست یک سال ادامه داشت (در یکم اکتبر سال ۱۹۴۶ تمام شد). این دادرسی که پیش از هر چیز جنبه ضدفاشیستی و ضدامپریالیستی داشت، با خانمه دادن به امر بی مجازات ماندن دیرین "تجاوز" و "تجاوزکاران" نقطه عطفی در تاریخ حقوق بین‌الملل گردید. در حکم دادگاه جنگی بین‌المللی گفته می‌شود: "برافروزی ناعره جنگ تجاوزی، نه تنها جنایت، بلکه شدیدترین جنایت بین‌المللی است و تمایزش از سایر جنایات جنگی در آن است که به شکل متمرکز مضمون "شر" تمامی آن جنایات را دربردارد.

شما می‌پرسید که دادرسی نورنبرگ چه اهمیتی برای امروز دارد! از آنجا آغاز می‌کنیم که حکم دادگاه جنگی بین‌المللی دایر بر به رسمیت شناختن تجاوز بمثابه^۶ شدیدترین جنایت بین‌المللی؛ کیفرحزائی رجال دولتی را که در تدارک، برافروزی و اجرای جنگ‌های تجاوزی گناهار بودند و هم چنین مجازات سازمان‌دهندگان و مجریان نقشه‌های جنایت‌آمیز کشت و کشتار میلیون‌ها آدم‌بی‌گناه، و مطیع و منقاد کردن کامل خلق‌ها را از سوی همه^۷ مردم شرافتمند کره^۸ ارض همچون حکم تاریخ ارزیابی کرد. اساسنامه دادگاه جنگی بین‌المللی و رای صادره از این دادگاه یکی از مهم‌ترین مراحل، در راه گسترش سیستم ضوابط حقوقی گردید که حفظ صلح، یاری رساندن به مبارزه با تجاوز و در صورت تجاوز، دفاع از قربانیان جنگ و جلب مسببین تجاوز و جنایتکاران جنگی به پاسخگوئی، به عهده^۹ آن گذاشته شد.

اصول حقوق بین‌الملل که از سوی اساسنامه دادگاه نورنبرگ ضوابط حتمی مبارزه با جنایات علیه صلح و امنیت بشریت شناخته شد و در رای دادگاه منعکس گردید، از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به اتفاق آرا مورد تایید قرار گرفت. ۱۱ دسامبر سال ۱۹۴۶ مجمع عمومی، قطع‌نامه‌ای تصویب کرد که این اصول را بمثابه^{۱۰} اصول حقوق کیفری بین‌الملل مورد تایید قرارداد.

در اینجا لازم به یادآوری است که دولت‌های سرمایه‌داری با وجود امضای اساسنامه دادگاه نورنبرگ، در پراتیک هر روزه پس از جنگ، خود، ضوابط قبول شده حقوق بین‌الملل را مراعات نمی‌کنند. فردای روری که ایالات متحده^{۱۱} آمریکا در ردیف سایر دولت‌ها موافقت‌نامه مجازات جنایات جنگی را امضاء کرد، نیروی هوایی آن کشور به بیماران اتمی روی ناکازاکی پرداخت.

درآینده شمار جنایات امپریالیسم آمریکا علیه صلح و بشریت، شمار جنایات جنگی آن در بخش‌های گوناگون جهان روبه افزایش گذاشت.

پایمال کردن سیستماتیک حقوق سیاسی، پی‌گرد و سرکوبی کسانی که علیه ستم، استثمار، تبعیض و میلیتاریسم برخاسته‌اند را هم باید چون

جنایات آشکار علیه بشریت ارزیابی نمود.

تبعیض نژادی ۲۵ میلیون مردم سیاه پوست، پورتوریکوئی‌ها، امریکائی‌های مکزکی الاصل و سرخ پوسان نیز با این سلسله جنایات در ارتباط است. تعدادی از سازمان‌های ملی سرخ پوسان آمریکا در سندا رسالی به سازمان ملل متحد، دولت آمریکا را به برانداختن نژادبومی‌های امریکایی (گنوسید) متهم ساخته‌اند.

ایدئولوژی و پراتیک جنایت‌بار نازیسم و فاشیسم که در نورنبرگ محکوم گردید، هرچه روشن‌تر در اعمال روزمره رژیم آپارتاید در جمهوری آفریقای جنوبی آشکار می‌گردد که تعداد زندانیان آن دوبرابر سریع‌تر از شمار جمعیت کشور، افزایش می‌یابد. هم‌اکنون ۲۰۰ هزار نفر قربانیان نژادگرایی (راسیسم) در زندان‌های جمهوری آفریقای جنوبی سبومی برتد. طی چندسال اخیر، چندین هزار نفر بزرگ‌سال و کودک از سوی یگان‌های ارتشی مامور سرکوبی و پلیس آفریقای جنوبی به قتل رسیده یا زخمی شده‌اند.

حوادث خاور نزدیک که در آن‌جا مقامات اسرائیلی بر اساس نژادی، به اخراج دسته‌جمعی اهالی عرب، اجرای بی‌گردد علیه ساکنین طلیح دوست سرزمین‌های اشغالی عرب‌نشین می‌پردازند و زندانیان را شکنجه و آزار می‌دهند، هم‌چنین شاهدهی برسخت حالی ایدئولوژی و پراتیک نازیسم می‌باشد.

جنایات دارودسته (خوسای) فاشستی شیلی تکرارمظالمی است که هیتلری‌ها علیه بشریت انجام دادند: هزاران نفر مبین پرست اعدام شده و "معقودالار"، ۲۰۰ هزار نفر از مردم شیلی که از اردوگاه‌های دسته‌جمعی گذشته‌اند، بازداشت‌های خودسرانه، نمودن تضمین‌های قانون اساسی حقوق بشر و بی‌کرد منظم "سیستماتیک" اشخاصی که مشکوک به مخالف یا رژیم هستند، همه از جنایات پلیس مخفی پینوشه است.

از شمار رژیم‌های سرکوبگر، که اعمال آن‌ها را بر پایه اصول حقوقی مصوبه دادگاه نورنبرگ می‌توان بمتابیه جنایت ارزیابی کرد، هم‌چنین

رژیم‌های اوروگوئه با ۶ هزار نفر زندانی سیاسی و گواتمالا که در ربع قرن اخیر ۷۰ هزار نفر میهن‌پرست را به دلایل سیاسی نابود کرده است، می‌باشند. هزاران نفر زندانی سیاسی بدون دادگاه و بازجویی ماه‌ها و سال‌های زیادی است که در پاراگوئه درنده‌هستند. درهائیتی که آن را "امپراتوری ترس و ترور" می‌نامند، اکنون بیش از ۲۳ سال است که خاندان دووالیه - "روسای جمهور مادام العمر"، به بیدادگری مشغول‌اند و نیز در این مدت ۱۰۰ هزار نفر میهن‌پرست قربانی کشت و کشتار شده‌اند.

دارو دسته‌ء مائوئیستی پول پوت - ینگ ساری، که جنایات عظیمی علیه خلق کامبوجیا انجام دادند نیز همانند آدم‌کشان هیتلری می‌باشند. زندگی نزدیک به ۳ میلیون انسان در حساب این دژخیمان خون‌آشام است.

هرگاه درباره‌ء اهمیت دادگاه نورنبرگ برای امروز سخن کوئیم، این اهمیت پیش از هرچیز در آن است که چنین مظالمی، دیگر امر داخلی این یا آن دار و دسته هیئت حاکمه نبوده و به حق، سمنابه‌ء جنایات بین‌المللی ارزیابی می‌گردد. این امر تصادفی نبود که محافل حاکمه‌ء آمریکا که خط مشی عمده‌ء سیاست خارجی آن در طی تمامی دوران پس از جنگ، پشتیبانی از متجاوزترین و مرتجع‌ترین نیروها در جهان است و دو جنگ تجاوزی، در کره و در آسیای جنوب‌شرقی ارسوی خود آن‌ها راه انداخته شد، به زودی پس از پایان دادرسی نورنبرگ، برخورد خود را نسبت به جنایتکاران جنگی و جنایت علیه بشریت کاملا مورد تجدیدنظر قرار دادند. همچنین تصادفی نیست که نازی زدائی در جمهوری فدرال آلمان، با اغماص آشکار ایالات متحده‌ء آمریکا، عملا تبدیل به بازی مسخره‌ای گردید. اصولا در این کشور، علیه بسیاری از جنایتکاران جنگی، امر دادرسی انجام نگردید و آن محاکماتی هم که به هر حال تشکیل می‌شد با اعلام احکام خفیف و خنده‌آوری پایان می‌یافت.

کاملا آشکار شد، که هدف محافل معینی در جمهوری فدرال آلمان

عبارت از به فراموشی سپردن اصول دادگاه نورنبرگ، "چشم‌پوشی" هر چه زودتر برگزیده جنایت‌بار نازیسم، اعلام این‌که جنایت جنگی پس از گذشت ۲۵ سال از زمان ایجاد جمهوری فدرال آلمان مشمول دادرسی نمی‌گردد و بخشودگی بدون استثنای همه جنایتکاران نازی می‌باشد. ولی محافل اجتماعی جهان که هنوز خاطره ترازدی گذشته را از یاد نبرده بودند، آشکارا با این نقشه‌ها مخالفت ورزیدند. در سال ۱۹۶۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به ابتکار لهستان مقاوله‌نامه‌ای دربارهٔ عدم اجرای قانون مرور زمان نسبت به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت تصویب کرد. این مقاوله‌نامه، اصلی را که اکثریت کشورها به رسمیت شناخته بودند، مورد تایید قرارداد. برطبق این اصل جنایات نامبرده علیرغم مدت زمانی که از انجام آن‌ها گذشته باشد، قابل مجازات می‌باشند (این مقاوله‌نامه را علاوه بر ۱۵ کشور سوسیالیستی، تنها مکزیک از جمله کشورهای غیرسوسیالیستی بلادرنگ امضاء کرد. بعدها ۱۲ کشور دیگر هم آن را امضا نمودند).

جالب است که نه جمهوری فدرال آلمان و نه ژاپن این مقاوله را امضا نکردند. کشورهای سرمایه‌داری عضو ائتلاف آتلانتیک نیز آن را به تصویب نرساندند. البته این امر هم تصادفی نبود که ایالات متحده آمریکا علاوه بر این مقاوله‌نامه، مقاوله‌نامه سازمان ملل متحد دربارهٔ نكوهش جنایت گنوسید "نابودی نژادی و ملی" و مجازات آن و مقاوله نامه دربارهٔ لغو تمام اشکال تبعیضات نژادی را تصویب نکرده‌است و برای الحاق به قرارداد بین‌المللی حقوق مدتی و سیاسی ثنایی ابراز نمی‌کند. همان‌طور که می‌بینیم، محافل حاکمه آمریکا برای به عهده نگرفتن تعهدات ناشی از این اسناد، نزد خود دلایل وزینی دارد!

این وضع سبب نگرانی می‌گردد که همه‌گونه تلاش برای نبرده فاشیسم و نجات جنایتکاران از کیفر استحقاقی، درشرایطی اجرا می‌شود که سازمان‌های راست‌گرای افراطی و طرفدار فاشیسم چه در جمهوری فدرال آلمان و چه در بسیاری از کشورهای دیگر، فعال‌تر شده‌اند. طبق ارقام

وزارت کشور جمهوری فدرال آلمان ، شمار گروه‌های تروریستی ، نئونازیستی در این کشور ، که بر اصول یگان‌های نظامی ساخته شده تا ۲۴ گروه افزایش یافته است .

بیش از ۵۰ گروه بندی که فعالانه با حزب نئونفاشیستی " جنبش اجتماعی ایتالیا- نیروهای راست‌گرا... " و " بین‌الملل فاشیستی " همکاری می‌کنند ، در ایتالیا وجود دارد .

در این شرایط مسئله برخورد با گذشته جزء جدائی ناپذیر مبارزه بخاطر آینده می‌گردد . کاملاً روشن است که فراموشی گذشته ، ممکن است به احیای بدترین خصوصیات گذشته یاری رساند . خطابخشی نسبت به جنایتکاران جنگی و قطع پی‌گرد جنایات هیتلری‌ها ، به حق از سوی همگان بمثابه تشویق تجدید حیات نازیسم ارزیابی خواهد شد .

چکسلواکی که یکی از امضاءکنندگان موافقت‌نامه لندن ، مقاوله‌نامه درباره پیش‌گیری جنایات گنوسید و مجازات آن و مقاوله‌نامه درباره عدم شمول مرور زمان نسبت به جنایتکاران جنگی و جنایات علیه بشریت است ، تمام تعهدات ناشی از این اسناد را انجام داده و پی‌گیرانه به مفاد آن عمل می‌کند . پی‌گرد جنایتکاران جنگی نازی و همدستان آنان در چکسلواکی بلادرنگ پس از آزادی ، در سال ۱۹۴۵ ، آغاز گردید . تا پایان سال ۱۹۴۸ جمعاً بیش از ۳۳ هزار نفر جنایتکار جنگی- اشغالگران و خائنین ملی از سوی دادگاه‌های فوق‌العاده خلقی محکوم گردیدند . نیمی از آنان دارای ملیت آلمانی ، ۳۵ درصد چک و اسلواک و ۱۵ درصد بقیه از سایر ملیت‌ها بودند . ولی سیستم قضائی بدون در نظر گرفتن ملیت جنایتکاران عمل می‌کرد و هدف آن تنها به کیفر رساندن کسانی بود که در گذشته مرتکب جنایت شده بودند .

در عین حال هنوز همه جنایتکاران جنگی که در سرزمین جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی مرتکب این یا آن شرارت گشته‌اند به مجازات استحقاقی خود نرسیده‌اند . به زودی پس از جنگ بسیاری از آن‌ها در

آمریکای لاتین پناهگاه یافتند و بعدها به جمهوری فدرال آلمان برگشتند. به منظور این که حتی یک نفر جنایتکار جنگی نازی از مجازات فرار نکند، در سال ۱۹۶۵ کمیسیون دولتی پی‌گرد جنایتکاران جنگی نازی در چکسلواکی ایجاد گردید. این کمیسیون تاکنون ۱۸۰ پرونده را بررسی کرده و علیه ۶۶۲ نفر که مسئولیت مرگ حداقل ۱۴۵۶۰ نفر را به عهده داشته‌اند اتهام‌نامه صادر کرده است. ۹۳ پرونده که محتوی اتهام علیه ۴۳۰ جنایتکار بود، به شکل یادداشت تسلیم جمهوری فدرال آلمان و اتریش گردید. که گاهی درخواست تحویل این یا آن جنایتکار جنگی را همراه داشت.

کمیسیون دولتی، بطور منظم در جلسات خود این امر را بررسی می‌کند که مقامات قضائی جمهوری فدرال آلمان نسبت به جنایتکاران جنگی افشاشده، چه اقداماتی انجام می‌دهند. متأسفانه، واقعیات دال بر آن است که در جمهوری فدرال آلمان پی‌گرد جنایتکاران جنگی به سستی احام می‌گیرد و در پس آن، آشکارا، عدم تمایل در به کیفر رساندن گناهکاران طبق استحقاق آن‌ها است. در جمهوری فدرال آلمان رسیدگی قضائی هیچ یک از پرونده‌های تسلیمی کمیسیون دولتی چکسلواکی به اتمام نرسیده است و در برخی موارد، پی‌گرد آغاز شده، متوقف گردیده است. ضمناً، صحت دربارهٔ کسانی مانند ارنست گیرک آخرین رئیس گشنایوی پراگ یا ولفرام فون ولمار متصدی مطبوعات است که جنایات آنان در چکسلواکی مشهور است.

ما معتقدیم: تصمیم بوندستاگ (پارلمان آلمان باختری - م. ۱۰) دربارهٔ تغییرات مهم در قانون جنائی کشور که زیر فشار محافل اجتماعی جهان و نیروهای مترقی جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۹۷۹ به تصویب رسید و طبق آن قرار بر این گردید که از این به بعد، مرور زمان شامل جنایاتی مانند گنوسید و قتل نمی‌گردد، برای مخالفت مؤثرتر با تلاش در راه تیرئه فاشیسم و برای ادامه پی‌گرد نسبت به جنایتکاران جنگی نازی امکانات جدیدی ایجاد می‌کند. ولی عملی ساختن مشخص این امکان

حقوقی، به فعالیت مقامات قضائی آلمان باختری وابسته خواهد بود. هرگاه آنان همان خط مشی کنونی را دنبال کنند، مشکل بتوان انتظار داشت که تصمیم بوندستاگ منجر به کیفر آن دسته از جنایتکاران جنگی که ساکن سرزمین جمهوری فدرال آلمان بوده و از جنگ مجازات فرار کرده‌اند، گردد. رای ملایم محکومیت کورت لیسکه و همدستانش که خون قربانیان فراوانی در فرانسه به گردن آنها است و کوشش برای عفو رودلف هس، آخرین بازمانده سران جنایتکار جنگی که از سوی دادگاه نورنبرگ محکوم گردیده است، متأسفانه اجازه نمی‌دهد که دربارهٔ دگرگونی‌ها، سخن گفته شود.

دادرسی نورنبرگ را دادگاه تاریخی، دادگاه خلق‌ها می‌نامند. این دادگاه باعث رشد آگاهی اجتماعی و تشدید حس مسئولیت در مسائل جنگ، صلح و حقوق بشر گردید. این دادگاه در برخورد خلق‌ها با تجاوز آمریکا درویتنام تأثیر گذاشت و اکنون نیز در مناسبات محافل اجتماعی جهان در رابطه با تجاوز اسرائیل علیه کشورهای عرب، در رابطه با جنایات خونثای شیلی و در رابطه با ترور اهالی بومی جمهوری آفریقای جنوبی از سوی اقلیت سفیدپوست تأثیری گذارد.

سردمداران فاشیست که در نورنبرگ دادرسی شدند، به جزای خود رسیدند (۱۲ نفر از مهمان: گورینگ، ریبین تروپ، کایتل، روزنبرگ، کالتن برونر، فریک، فرانک، شترنبرخ، زائوکل، یودل، زیس، اینکووارت و غایب‌ها: مارتین بورمان محکوم به اعدام از طریق دار گردیدند، سه نفر از آنها: هس، فونک و ردر به زندان ابد، دوتفر: شیراخ و شیر - به ۲۰ سال زندان، نیرات - به ۱۵ سال و دنیتس - به ۱۰ سال زندان محکوم شدند). ولی نیروهای شومی که آن‌ها نمایندگی‌اش را داشتند با وجود آن که نفوذ خود را به طور جدی از دست داده‌اند، از صحنهٔ سیاسی کاملاً محو نگردیده‌اند. قرون براین، امروز هنوز هم دولت‌هائی وجود دارند که عظم‌طلبی شومیسیم، و نظامی‌کرائی میلیتاریسم را به مرتبهٔ سیاست

دولتی ارتقاء داده‌اند. این امر تهدیدی جدی برای صلح و امنیت خلق‌ها است.

عملیات نیروهای ماوراءِ راست و نئوفاشیستی که به ویژه هم‌اکنون در غرب، زیرتاثیر خط مشی تجدید حیات "جنگ سرد" دولت کارتر، فعال‌تر شده‌اند نیز، خطربرگی برای صلح است. کارزار کین توزانه ضدشوروی و ضدکمونیستی که با آنتی کمونیسم هیتلر و گوبلز کم تفاوت دارد، برای مخالفان تشنج زدائی جومساعدی ایجاد می‌کند.

درست به این جهت است که دادرسی نورنبرگ هنوز به گنجینه‌ء تاریخ نرفته و اهمیت میرم خود را حفظ کرده است. مدارک دادگاه که وحشی‌گری بی‌سابقه فاشیست‌ها در تاریخ را افشا و محکوم می‌کند، نه تنها کمک در مبارزه، علیه همه کسانی است که می‌خواهند رژیم هیتلری، سران نظامی آلمان، حزب نازی، اس‌اس و همه‌ء سازمان‌های دیگر جنایت‌کار آلمان فاشیست را زیر دفاع خود قرار دهند، بلکه به عنوان سلاحی در مبارزه علیه تظاهرات معاصر ایدئولوژی و پراتیک نژادپرستی، آپارتاید گنوسید، عهدشکنی سیاسی، تفتین، عملیات میلیتاریستی و تجاوزی امپریالیسم به کار می‌رود. دادگاه نورنبرگ در عین این که ودیعه پراهمیتی در امر قلع و قمع روحی فاشیسم و تجاوز بطور کلی است، اخطار شدیدی به جنگ - افروزان و نیز هشداری جدی برای آن کسانی است که با بی‌اعتنائی به درس‌های تاریخ، تلاش دارند ایدئولوژی نظامی‌گرائی، عظمت‌طلبی و تجاوز را دوباره زنده کنند. دادگاه تاریخ ادامه دارد!

احزاب بورژوازی اروپای غربی

سال پیش مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" مقاله ر. امان: "تمایل به راست و مسئولیت چپ‌گرایان" را منتشر کرد که در آن، شرایط و علل برخی تغییرات در وضع نیروهای سیاسی اروپای غربی بررسی می‌گردید. این تغییرات همان‌گونه که حوادث نشان داد تنها معرف وضع سیاست داخلی یک سلسله از کشورها نمی‌باشد. استحکام معین مواضع راست‌گرایان را آن اقدامات و تصمیمات کشورهای اروپائی عضو ناتو (مانند، استقرار راکت‌های جدید امریکائی در سرزمین آن‌ها) تسهیل کرد که در نتیجه، اوضاع بین‌المللی را به طور مشهودی پیچیده ساخت.

هیئت تحریریه نامه‌هایی از خوانندگان دریافت کرده است که در آن‌ها خواهش می‌شود دربارهٔ احزاب بورژوائی و ضدسوسیالیستی اروپای باختری توضیحاتی داده شود. نوشته زیر حاوی مشخصات عمومی و مختصر این گونه احزاب و برخی اطلاعات آماری دربارهٔ هر یک از آن‌ها است. این نوشته در شعبات اطلاعات انستیتوی اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی فرهنگستان علوم شوروی و مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" در ماه مه سال ۱۹۸۰ تهیه و تنظیم گردیده است.

طیف رنگارنگ احزاب و جریان‌های سیاسی موجود اروپای باختری را می‌توان به سه گروه عمده تقسیم کرد: محافظه‌کار - کلیسایی - لیبرالی و راست‌گرای افراطی یا نفوفاشیستی. مسلم است که یک چنین تقسیم

بندی ای ، کاملا مشروط بوده و بین آنها مرز تعیین شده ، دقیقی وجود ندارد . در نظریات سیاسی این احزاب برخی نکات همگون یافت می شود . اما گاهی نیز ، اختلافات قابل ملاحظه ای هم مشاهده می گردد ؛ که ناشی از ناهمگونی پایگاه اجتماعی این احزاب می باشد . این احزاب ، نمایندگان بورژوازی کوچک ، بورژوازی میانه شهر ، لایه های ثروتمند روستائیان ، برخی افسار کارمندان و روشنفکران و گاهی آن گروهایی از طبقه کارگر را که سطح آگاهی سیاسی آنها نسبتا پائین است در بر می گیرند . فزون بر این ، برخی از سازمان های موجود ، بر پایه "نژادی ایجاد شده اند .

ادامه کاری معین مواضع جهان بینی سنتی ، مانع برای هیچ یک از این جریان ها ، که در این اواخر مدعی یک نوع "نوسازی ایده ای" شده اند ، نمی باشد . این گرایش به خاطر سازگار شدن با دگرگونی هائی است که در زندگی سیاسی کشورهای اروپای باختری می گذرد و هم چنین دادن قیافه جذاب تر به نظریاتی است که مسلما ماهیت آنها هم در جهت محافظه کاری - کلیسایی ، لیبرالی و راست گرائی افراطی تغییرناپذیر باقی مانده است . تمام این جریان ها به این با آن طریق ، از سوی بورژوازی انحصاری به قصد استحکام سیادت خود مورد استفاده قرار می گیرد . بورژوازی انحصاری در رابطه با شرایط مشخص هر کشور و در صحنه بین - المللی ، گاهی بر محافظه کاران یا دموکرات های مسیحی و گاهی بر لیبرال ها تکیه می کند . از گروه های نئوفاشیست هم که فعالیت آنها غالباً به احزاب بورژوازی حاکم کمک می کند تا خود را در نقش "شایسته" لیبرالی وانمود کنند ، استفاده می گردد . اما اغلب "سرمایه بزرگ" ، در صورت "فرسایش" احزاب بورژوازی از سوسیال دموکراسی به منابه و وسیله ذخیره برای اجرای سیاست خود کمک می گیرد .

احزاب محافظه کار - کلیسایی

عنصر مشترک و عمده برنامه نظری آنها ، محافظه کاری اجتماعی - اقتصادی ، ستایش آشکارا و پی گیرانه نظام سرمایه داری و کوشش برای حفظ

شکل و مضمون مناسبات اجتماعی موجود می‌باشد. اصل خدشه ناپذیر برای محافظه‌کاران، دفاع از مالکیت خصوصی در اشکال گوناگون آن و تعبیر کارفرمایی خصوصی به مثابه بنیاد رشد اقتصادی است. هم‌خود محافظه‌کاران و هم کلیسائگرایان که جهان‌بینی آنان "رنگ آمیزی" معین مذهبی دارد، سرمایه‌داری را بهترین راه برای "رفاه جامعه" می‌شمرند. آنان طرفدار با حرارت نظام سرمایه‌داری و در این رابطه، مخالف دو آتشه سوسیالیسم هستند.

حوادث سال‌های اخیر در یک سلسله از کشورهای باختری نشان داد که مرتجع‌ترین نیروهای درون اردوگاه محافظه‌کاران، موفق به استحکام معین مواضع خود گردیده‌اند. از آن جمله پیروزی مارگارت تاچر طرفدار "خط مشی سخت" بر جناح نسبتاً ملایم ادوارد هیت در حزب محافظه‌کار بریتانیای کبیر است، کامیابی تاچر در انتخابات سال ۱۹۷۹ و نامزدی اشتراٹوس لیدر جناح راست‌گرای افراطی اتحاد دموکرات‌های مسیحی-اتحاد اجتماع‌یون مسیحی، برای مقام صدراعظمی جمهوری فدرال آلمان در انتخابات آینده پارلمانی سال جاری، گواهی بر این امر است. لازم به یادآوری است که در انتخابات میان دوره‌ای پارلمان پرتغال در دسامبر سال ۱۹۷۹، احزاب راست‌گرا موفق شدند. اکثریت اعتبارنامه‌های نمایندگان را به دست آورند.

در زیر، فهرست احزاب عمده اروپای باختری با سمت‌گیری محافظه‌کار - کلیسائی آورده می‌شود.

اتریش. حزب عوام اتریش، جانشین حزب مسیحی-اجتماعی کاتولیک که در سال ۱۸۷۷ بنیان گذارده شده بود. حزب عوام اتریش که طبق گفته رهبری آن حزب، ۶۰۰-۷۰۰ هزار نفر عضو دارد، در سال ۱۹۴۵ بنا شده است و به طور عمده بیان‌گر منافع بورژوازی بزرگ و زمین‌داران بزرگ است. این حزب از سه اتحاد مختار تشکیل شده است: اقتصادی (به طور عمده کارفرمایان)، اتحادیه کارگران و کارمندان و اتحادیه دهقانان؛ که طبق اصل ارضی سازمان داده شده است. این

حزب از سال ۱۹۶۶ در ایوژیسیون قرار دارد .

بلژیک . حزب اجتماعی - مسیحی ، که تا سال ۱۹۴۵ حزب کاتولیک نامیده می شد ، در سال ۱۸۳۰ تاسیس شده است . حزب اجتماعی - مسیحی در مجموع نزدیک به ۱۶۰ هزار نفر عضو دارد و عملاً بر حسب تمایز نژادی - زبانی به دو حزب تقسیم شده است : والون و فلاماند . شعبه فلاماند حزب مسیحی عوام نامیده می شود .

جبهه دموکراتیک فرانسه زبانان و اتحادیه والون ، در سال ۱۹۶۸ موافقت نامه انتخاباتی امضاء کردند ، و دارای خط مشی ناسیونالیستی در جهت دفاع از منافع بلژیکی های فرانسه زبان می باشند .

دولت این کشور از ائتلافی تشکیل شده است که در آن علاوه بر احزاب بورژوازی نامبرده ، حزب سوسیالیست هم شرکت دارد .

بریتانیای کبیر . حزب محافظه کار (از اتحاد ملی سازمان های محافظه کار و یونیونیست ها) ، در سال ۱۸۶۷ بنیاد گذارده شد ، از ۶۳۰ مجمع محلی که هر یک از آنان اراضی یک حوزه انتخابی را در بر می گیرد ترکیب یافته است . بیان گر منافع سرمایه بزرگ صنعتی و مالی ، کارمندان عالی رتبه دولتی و اشرافیت زمین دار است . نزدیک به ۳ میلیون عضو دارد . از سال ۱۹۷۷ حزب حاکم است .

یونان . "دموکراسی نوین" که در سال ۱۹۷۴ بر پایه "اتحاد ملی رادیکال" ایجاد گردید . نزدیک به ۲۰ هزار نفر عضو دارد . این حزب بیان گر منافع بورژوازی بزرگ صنعتی - مالی است که در ارتباط نزدیک با سرمایه خارجی و زمین داران بزرگ ، می باشد . از سال ۱۹۷۷ حزب حاکم است .

دانمارک . حزب محافظه کار عوام ، در سال ۱۹۱۵ تاسیس یافت و دارای ۴۵ هزار نفر عضو می باشد . حزب بورژوازی عمده کشور است .

- حزب مسیحی عوام ، در سال ۱۹۷۰ تاسیس یافته و در ارتباط نزدیک با محافل کلیسائی می باشد .

- حزب ترقی ، در سال ۱۹۷۳ تاسیس یافته و نفوذ معینی میان خرده -

بورژوازی و قسمتی از کارگران دارد و دارای ۱۵ هزار نفر عضو می‌باشد. همه این احزاب در اپوزیسیون قرار دارند.

ایرلند. "فیانا فیل" (سربازان سرنوشت)، بنیان‌گذاری در سال ۱۹۲۶، نماینده منافع بورژوازی ناسیونالیست است، از حفظ بی‌طرفی دولتی پشتیبانی می‌کند. از سال ۱۹۷۷ حزب حاکم است. "فینه گل" (ایرلند متحد)، بنیان‌گذاری در سال ۱۹۳۳، نماینده منافع بورژوازی بزرگ ارضی و طرفدار جلب سرمایه خارجی است. در دولت شرکت ندارد.

اسپانیا. اتحاد دمکراتیک مرکز، در سال ۱۹۷۷ بمشابه بلوک انتخاباتی احزاب راست میانه‌گرا پایه‌گذاری گردید. تعداد اعضا ۸۶ هزار نفر. از سال ۱۹۷۷ تشکیل دولت را به دست دارد.

ایتالیا. حزب دمکرات مسیحی در سال ۱۹۴۳ ایجاد شده است، بیش از ۱/۸ میلیون نفر عضو داشته و بزرگ‌ترین حزب بورژوازی کشور است و با واتیکان در ارتباط می‌باشد. کارفرمایان بزرگ، زمین‌داران، بورژوازی میانه و کوچک و هم‌چنین قسمتی از زحمتکشان را دربرمی‌گیرد. در طول دوران پس از جنگ دولت‌های ائتلافی گوناگونی تشکیل داده است.

هلند. "حزب ضدانقلاب"، ایجاد در سال ۱۸۷۸، اعضا ۷۴ هزار نفر، نماینده بورژوازی متوسط پروتستان می‌باشد.

حزب کاتولیک عوام، در سال ۱۹۰۱ ایجاد گردید، تا سال ۱۹۴۵ حزب دولتی رم کاتولیکی نامیده می‌شد. ۶۰ هزار نفر عضو دارد. بیان‌گر منافع صاحبان صنایع بزرگ، الیگارش‌های مالی و روحانیت کاتولیک است.

اتحاد تاریخی مسیحی، در سال ۱۹۰۸ تاسیس شده و نزدیک به ۳۰ هزار نفر عضو دارد. نماینده بورژوازی پروتستان و زمین‌داران است. این سه حزب مسیحی در پارلمان زیرنام "دعوت دمکرات مسیحی" ائتلاف کرده‌اند. نمایندگان آن‌ها در دولت شرکت دارند.

نروژ. حزب "هیره" بنیاد در سال ۱۸۸۴، تعداد اعضا نزدیک به

۱۱۵ هزار نفر و دارای سازمان‌های جوانان و زنان می‌باشد. بزرگ‌ترین حزب بورژوازی کشور و نماینده سرمایه‌مالی، گروه‌های انحصاری، صاحبان کشتی و کارمندان عالی‌رتبه است.

حزب مسیحی عوام، در سال ۱۹۳۳ تاسیس شده است، ۴۵ هزار نفر عضو دارد. نماینده بورژوازی متوسط و کوچک و قسمتی از روشنفکران است، لایه‌های کلیسایی را متحد می‌سازد.

هر دو حزب در اپوزیسیون قرار دارند. پرتغال. مرکز سوسیال دمکراتیک، در سال ۱۹۷۴ بوجود آمد. در دولت شرکت دارد.

جمهوری فدرال آلمان. اتحاد دمکرات‌های مسیحی در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد. ۶۷۵ هزار نفر عضو دارد. بیان‌گر منافع سرمایه انحصاری و در رابطه نزدیک با کلیساست.

اتحاد اجتماعیون مسیحی در سال ۱۹۴۵ تاسیس گردید. ۱۶۷ هزار نفر عضو دارد. هر دو حزب متعاقباً در اپوزیسیون هستند.

فنلاند. حزب ائتلاف ملی، در سال ۱۹۱۸ دایر گردید، نزدیک به ۸۵ هزار نفر عضو دارد. بیان‌گر منافع بورژوازی بزرگ، زمین‌داران و کارمندان عالی‌رتبه است.

اتحاد مسیحی فنلاند، در سال ۱۹۵۸ ایجاد گردید، نزدیک به ۱۱ هزار نفر عضو دارد. در ارتباط نزدیک با محافل کلیسایی می‌باشد.

هیچ یک از این دو حزب در دولت شرکت ندارند. فرانسه. اتحاد به خاطر دمکراسی فرانسه، ۳۰۰ هزار نفر عضو مسوب به خود می‌داند، در سال ۱۹۷۸ از الحاق احزاب و گروه‌های زیر: حزب جمهوریخواه، مرکز سوسیال دمکرات‌ها، حزب جمهوریخواهان رادیکال و سوسیال رادیکال‌ها، جنبش سوسیال دمکراسی و کلوب "دورنما و واقعیت" تشکیل گردید.

"وحدت در پشتیبانی از جمهوری" در سال ۱۹۵۸ بوجود آمد. ادعا می‌کنند که ۷۰۰ هزار نفر عضو دارد. جانشین سیاست ژنرال دوگل است.

از پشتیبانی معنی میان زحمتکشانش، لایه‌های میانه شهری و روستائیان
برخی نواحی برخوردار است.

هر دو حزب در ائتلاف حاکمه شرکت دارند.

سوئیس. حزب مسیحی دمکرات، در سال ۱۹۱۲ صورت کامل بخود

گرفت. بیان‌گر منافع بورژوازی بزرگ و میانه است و با واتیکان روابط
نزدیکی دارد. بیش از ۶۰ هزار نفر عضو دارد. در دولت ائتلافی شرکت
می‌کند.

حزب مستقل‌ها، در سال ۱۹۳۵ تاسیس گردیده است. حزب راست-

گرای کاتون‌های آلمانی است که ۷/۵ هزار نفر عضو دارد. در دولت
شرکت ندارد.

سوئد. حزب ائتلافی میانه‌رو، در سال ۱۹۰۴ تشکیل شد، تا سال

۱۹۶۹ حزب راست‌گرا نامیده می‌شد، نزدیک به ۱۵۰ هزار نفر عضو دارد.
نمایندهٔ منافع بورژوازی بزرگ است. در دولت ائتلافی شرکت دارد.

احزاب لیبرال

لیبرالیسم بمثابهٔ یک جریان سیاسی، بیان‌گر منافع آن قسمت از

بورژوازی است که در حفظ مکانیزم اقتصاد بازاری و اصول رقابت آزاد در

شرایط سیادت سرمایه‌داری دولتی احضاری دیقع می‌باشد. در آغاز

سال‌های ۷۰، به‌ویژه پس از کامیابی لیبرال‌های انگلیسی در انتخابات

پارلمانی بیش از موعد سال ۱۹۷۴، لیبرالیسم همچون جنبشی سراسری

در یک سلسله از کشورهای دیگر هم شروع به تجدید حیات کرد. در بلژیک،

فنلاند و جمهوری فدرال آلمان احزاب لیبرال در دولت‌های ائتلافی

شرکت کردند و در دانمارک حزب "وئستره" در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴

حزب حاکم بود. در سیستم نفایس لیبرالیسم، "آزادی فردی" جای

نخست‌رأمی‌گیرد.

درون جریان لیبرالی، سمت‌گیری‌های گوناگونی در مبارزه با هم

هستند. از جمله در سازمان‌های جوانان احزاب لیبرال، روحیهٔ ضد

انحصارات که در برخی موارد با نظریات جناح چپ سوسیال دمکراسی تطابق دارد، دیده می‌شود. این سبب می‌شود که لیبرال‌ها کوشش کنند برخی از مواد برنامه‌های رقبای سیاسی خود را اخذ کرده، و قسمتی از انتخاب کنندگان را که معمولاً به سوسیال دمکرات‌ها رای می‌دهند، به‌جانب خود جلب نمایند. در عین حال لیبرال‌های ایتالیائی، در تمام مسائل سیاست داخلی و خارجی مثلاً مواضع راست افراطی دارند.

احزاب عمده لیبرالیست به شرح زیر است:

بلژیک. حزب آزادی و ترقی، ایجاد در سال ۱۸۴۶، تا سال ۱۹۶۱ به نام حزب لیبرال خوانده می‌شد، نزدیک به ۹۰ هزار نفر عضو دارد که بیان‌گر منافع بورژوازی بزرگ است. حزب آزادی و ترقی بلژیک عملاً از سه حزب مستقل ترکیب یافته است: ح. آ. ت. بخش‌های فلاماند، ح. آ. ت. بخش‌های والون و ح. آ. ت. بروکسل. در سال ۱۹۷۳ بر پایهٔ "حزب آزادی و ترقی" بروکسل، حزب لیبرال ایجاد گردید. این حزب در دولت نمایندگی ندارد.

"فولکسیون"، در سال ۱۹۵۴ به جانشینی سازمان‌های ناسیونالیستی فلاماند پیداشد. در حدود ۴۲ هزار نفر عضو دارد. منافع بورژوازی ناسیونالیستی فلاماند را منعکس می‌سازد. در دولت شرکت ندارد.

بریتانیای کبیر. حزب لیبرال، در سال ۱۸۳۲ تاسیس و در سال ۱۸۷۷ به طور نهائی شکل یافت، در حدود ۲۰۰ هزار نفر عضو دارد. نماینده بورژوازی کوچک و میانه، جزئی از روشنفکران و کارمندان است. در دولت شرکت ندارد.

یونان. اتحاد دمکراتیک مرکز (ادیک)، در سال ۱۹۷۴ بر پایهٔ اتحاد مرکز تشکیل شد. تجسم منافع بورژوازی لیبرال و روستائیان ثروتمند است. پس از ناکامی در انتخابات سال ۱۹۷۷ در حزب انشعاب شد. قسمتی از نمایندگان پارلمانی (ادیک) در سال ۱۹۷۹ حزب سوسیالیسم دمکراتیک (کوسیدو) را ایجاد کردند. در ترکیب دولت شرکت ندارد.

دانمارک. "ونستره" (حزب لیبرال)، در سال ۱۸۷۰ بوجود آمد،

بیش از ۱۵۰ هزار نفر عضو دارد. بیان‌گر منافع زمین‌داران بزرگ و میانه و جزئی از بورژوازی صنعتی است. در دولت نماینده ندارد.

ایتالیا. حزب لیبرال ایتالیا، در سال ۱۸۴۸ بوجود آمد، نزدیک به ۱۵۰ هزار نفر عضو دارد، نماینده منافع جزئی از بورژوازی بزرگ و مالکین است. در دولت شرکت ندارد.

حزب جمهوری خواه ایتالیا، در سال ۱۸۳۲ بوجود آمد، ۱۱۰ هزار نفر عضو دارد، بر بورژوازی میانه و کوچک اتکا دارد، در سیاست داخلی خط مشی ضدفاشیستی دارد اما در سیاست خارجی، در موضع ناتو (پان آتلانتیسیم) قرار دارد. در ترکیب دولت ائتلافی شرکت می‌کند.

هلند. حزب عوام آزادی و دمکراسی، در سال ۱۹۴۸ بوجود آمد، ۱۰۴ هزار نفر عضو دارد. بیانگر منافع قسمتی از بورژوازی بزرگ انحصاری صاحب‌منصبان دولتی و روشنفکران است. در دولت ائتلافی شرکت دارد.

نروژ. "حزب ونستره"، در سال ۱۸۸۴ تشکیل شد، در حدود ۸ هزار نفر عضو دارد، لایه‌های لیبرال، بورژوازی میانه و کوچک و هم‌چنین قسمتی از کارمندان را در خود متحد می‌کند.

حزب مرکز، در سال ۱۹۲۰ تشکیل شد، در حدود ۷۰ هزار نفر عضو دارد و بورژوازی روستا را در بر می‌گیرد.

هیچ یک از این دو حزب در دولت نماینده ندارند.

جمهوری فدرال آلمان. حزب دمکرات‌های آزاد، در سال ۱۹۴۸ در نتیجه اتحاد چند حزب بوجود آمد؛ ۸۰ هزار نفر عضو دارد. منافع کارفرمایان کوچک و میانه، کارمندان و قسمتی از دهقانان را بیان می‌کند. تا سال ۱۹۶۹ در دولت ائتلافی با اتحاد دمکرات‌های مسیحی و اتحاد اجتماعیهون مسیحی در یک بلوک بود. از سال ۱۹۶۹ با حزب سوسیال دمکرات، در دولت ائتلافی همکاری می‌کند.

فنلاند. حزب لیبرال عوام، در سال ۱۹۶۵ تشکیل شد، ۱۸ هزار نفر عضو دارد، کارمندان دولتی، معلمان و قسمتی از بورژوازی میانه را متحد می‌سازد. در دولت نماینده ندارد.

حزب مرکز، در سال ۱۹۶۵ پایه گرفت، از سال ۱۹۶۰ تا این زمان به نام اتحاد ارضی فعالیت می‌کرد، در حدود ۲۸۰ هزار نفر عضو دارد. بر دهقانان غنی و هم‌چنین بر بعضی لایه‌های بورژوازی شهری اتکا دارد. در دولت ائتلافی شرکت می‌کند.

سوئیس. حزب رادیکال دمکرات، در سال ۱۸۴۸ بوجود آمد، بیان‌گر منافع بورژوازی بزرگ مالی و صنعتی است. بیش از ۱۲۰ هزار نفر عضو دارد.

حزب عوام سوئیس. در سال ۱۹۷۱ در نتیجه اتحاد حزب دهقانان، حزب شهریان و پیشه‌وران و حزب دمکرات سوئیس ایجاد شد. بیان‌گر منافع بورژوازی میانه و کوچک و هم‌چنین جزء غنی دهقانان است. نزدیک به ۵۰ هزار نفر عضو دارد.

هر دو حزب در دولت ائتلافی شرکت دارند.

حزب لیبرال سوئیس. در سال ۱۹۱۳ بوجود آمد. تا سال ۱۹۷۷ زیر نام اتحاد لیبرال - دمکراتیک فعالیت می‌کرد. منافع بورژوازی بزرگ قسمت ایتالیایی (غیر آلمانی - م. ک.) کشور را بیان می‌کند. در حدود ۱۰ هزار نفر عضو دارد. در دولت شرکت ندارد.

سوئد. حزب عوام، در سال ۱۹۳۴ بوجود آمد، ۵۷ هزار نفر عضو دارد. بطور عمده نمایندگان بورژوازی متوسط، بورژوازی بزرگ، ماموران دولتی و قسمتی از دهقانان و کارگران را در بر می‌گیرد.

حزب مرکز (ارضی). در سال ۱۹۱۰ تشکیل شد. دهقانان ثروتمند، زمین داران متوسط و همچنین برخی لایه‌های شهری را متحد می‌کند. بیش از ۲۰۰ هزار عضو دارد.

هر دو حزب در ترکیب دولت ائتلافی شرکت دارند.

سازمان‌های راست‌گرای افراطی و نفوفاشیستی

خصلت ویژه گروه‌بندی‌های راست‌گرای افراطی و نفوفاشیستی، آنتی سوسیالیسم و آنتی کمونیسم خشن و بی‌پرده، نفرت به مفاهیم حقوقی و

اجتماعی دمکراسی و تلاش در راه ایجاد دیکتاتوری تروریستی مرتجع ترین لایه‌های بورژوازی است .

اتریش . حزب آزادی اتریش ، در سال ۱۹۵۵ بر پایه ازهم پاشیدگی "اتحاد استقلال طلبان" نفوفاشیستی ایجاد شد . در حدود ۳۰ هزار نفر عضو دارد .

حزب ناسیونال دمکرات ، در سال ۱۹۶۶ بوجود آمد ، روابط نزدیک با حزب ناسیونال دمکرات جمهوری فدرال آلمان دارد .

یونان . گروه‌بندی ملی ، در سال ۱۹۷۷ تشکیل شد .

اسپانیا . "نیروی جدید" ، در سال ۱۹۷۸ بر پایه گروه‌بندی‌های بی‌شمار فرانکیستی (طرفداران فرانکو - م .) و نفوفاشیستی ایجاد گردید .

ایتالیا . جنبش اجتماعی ایتالیا - نیروهای راست‌گرای ملی ، در سال ۱۹۴۷ تشکیل شد ، در سال ۱۹۷۳ به شاه پرستان ملحق گردید ، در حدود ۳۰۰ هزار نفر عضو دارد . بیش از ۲۰ سازمان ، اتحاد و گروه که هم علنی و هم غیرعلنی فعالیت می‌کنند به جنبش اجتماعی ایتالیا - نیروهای راست‌گرای ملی گرایش دارند . در سال ۱۹۷۶ گروه‌بندی نیروهای راستگرا - دمکراسی ملی از این حزب جدا شد .

جمهوری فدرال آلمان . حزب ناسیونال دمکرات در سال ۱۹۶۴ تشکیل گردید ، در حدود ۱۰ هزار نفر عضو دارد . از لحاظ خصلت خود ، وارث مستقیم حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلری است . از مواضع آشکار نفوفاشیستی دفاع می‌کند و به تجدیدنظر در مرزهای اروپا فرامی‌خواند .

به موازات حزب ناسیونال دمکرات ۳۵۰ سازمان انتقام‌جو و بیش از هزار اتحادیه میلیتاریستی در کشور به فعالیت مشغولند .

فنلاند . حزب عوام مشروطه طلب فنلاند ، در سال ۱۹۷۳ بوجود آمد ، بیان‌گر منافع جزئی از سرمایه‌انحصاری است ، ناسیونالیسم و آنتی سوسیالیسم دواآتشه را تبلیغ می‌کند .

فرانسه . جبهه ملی ، در سال ۱۹۷۲ برپا شد .

حزب نیروهای جدید ، در سال ۱۹۷۴ برپا شد .

گروه کاوش و آموزش تمدن اروپائی، در سال ۱۹۶۸ برپاشد، به نشر نظریات نئوفاشیستی میان روشنفکران می پردازد.
طبق برخی منابع این سه سازمان به ترتیب: نزدیک به ۷ هزار نفر، ۳ هزار نفر و ۵ هزار نفر عضو دارند.

*

جدول زیر نشان دهنده آن است که احزاب بورژوازی در پارلمان های کشورهای خود دارای چه وضعی می باشند.

نمایندگی احزاب بورژوازی در پارلمان های کشورهای اروپای باختری

کشور سال آخرین انتخابات	حزب	تعداد نمایندگان	درصد نسبت به مجموع کرسی های پارلمان
اتریش	حزب عوام اتریش	۷۷	۴۲/۱
۱۹۷۹	حزب آزادی اتریش	۱۱	۶
بلژیک	حزب اجتماعی - مسیحی	۸۲	۳۸/۷
۱۹۷۸	جبهه دموکراتیک فرانسه زبانان	۱۱	۵/۲
	اتحادیه والون	۴	۱/۹
	حزب آزادی و ترقی	۳۷	۱۷/۵
	"فولکسیون"	۱۴	۶/۶
بریتانیای کبیر	حزب محافظه کار	۳۳۹	۵۳/۴
۱۹۷۹	حزب لیبرال	۱۱	۱/۷
یونان	"دموکراسی نوین"	۱۷۲	۵۷/۳
۱۹۷۷	اتحاد دموکراتیک مرکز	۱۵	۵
	گروه بندی ملی	۵	۱/۷

۱۲/۳	۲۲	حزب محافظه کار عوام	دانمارک
۲/۸	۵	حزب مسیحی عوام	۱۹۷۹
۱۱/۲	۲۰	حزب ترقی	
۱۲/۳	۲۲	"ونستره"	
۵۶/۸	۸۴	"فیانا فایل"	ایرلند
۲۹/۱	۴۳	"فینه گل"	۱۹۷۷
۴۷/۱	۱۶۸	اتحاد دمکراتیک مرکز	اسپانیا
			۱۹۷۹
۴۱/۶	۲۶۲	حزب دمکرات مسیحی	ایتالیا
۲/۵	۱۶	حزب جمهوریخواه ایتالیا	۱۹۷۹
۱/۴	۹	حزب لیبرال ایتالیا	
		جنیش اجتماعی ایتالیا -	
۴/۸	۳۰	نیروهای راستگرای ملی	
۳۲/۷	۴۹	دعوت دموکرات مسیحی	هلند
۱۸/۷	۲۸	حزب عوام آزادی و دمکراسی	۱۹۷۷
۲۶/۸	۴۱	حزب "هیره"	نروژ
۷/۸	۱۲	حزب مرکز	۱۹۷۷
۱۴/۴	۲۲	حزب مسیحی عوام	
۵۱/۲	۱۲۸*	مرکز سوسیال دمکراتیک	پرتغال
			۱۹۷۹
		اتحاد دمکراتهای مسیحی -	جمهوری
۴۸/۶	۲۴۳	اتحاد اجتماعیون مسیحی	فدرال آلمان
۷/۹	۳۹	حزب دمکراتهای آزاد	۱۹۷۶
۲۳/۵	۴۷	حزب ائتلاف ملی	فنلاند
۱۸	۳۶	حزب مرکز	۱۹۷۹

۴/۵	۹	اتحاد مسیحي فنلاند	
۵	۱۰	حزب عوام سوئدی	
۳۱/۴	۱۵۴	وحدت درپشتیبانی از جمهوری	فرانسه
۲۵/۳	۱۲۴	اتحادیه خاطر دمکراسی فرانسه	۱۹۷۸
۲۵/۵	۵۱	حزب رادیکال دمکرات	سوئیس
۲۲	۴۴	حزب مسیحي دمکرات	۱۹۷۹
۱۱/۵	۲۳	حزب عوام سوئیس	
۴	۸	حزب مستقل ها	
۴	۸	حزب لیبرال سوئیس	
۲۰/۹	۷۳	حزب ائتلافی میانرو	سوئد
۱۸/۳	۶۴	حزب مرکز	۱۹۷۹
۱۰/۹	۳۸	حزب عوام	

✳ مجموع کرسی های نمایندگان بلوک احزاب " اتحاد دمکراتیک " که در ردیف مرکز سوسیال دمکراتیک ، احزاب سوسیال دمکرات و عوام شاهپرست هم در آن شرکت دارند .

درباره نظریه نظم نوین اقتصادی

طی چند دهساله اخیر، خلق‌های شورهای که ازستم استعماری رهایی یافته‌اند و ازپشتیبانی تمام نیروهای انقلابی و مترقی برخوردارند، خواستار جدی دموکراتیزه کردن اقتصاد جهانی می‌باشند. مبارزه در راه آزادی و استقلال ملی با اقدامات گوناگون در راه بسط و تکامل روابط و مناسبات اقتصادی بین‌المللی بر مبنای برابری حقوق و سود متقابل پیوند نزدیک دارد. دگرگونی‌های بنیادی - دموکراتیک اقتصاد جهانی در راه خود با موانع جدی برخورد می‌کند، در این زمینه منافع نیروهای اجتماعی نامتجانس و گرایش‌های طبقاتی متضاد با یکدیگر برخورد پیدا می‌کنند. دگرسازی روابط اقتصادی در جهان، مبارزه شدید ایدئولوژیک و سیاسی‌ای را برمی‌انگیزد که کمونیست‌ها در آن، موضع طبقاتی مشخص و پیگیری دارند.

می‌توان چند مسئله را که از این نقطه نظر در درجه اول اهمیت قرار دارند نام برد:

۱. ارزیابی نقش جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی و کارگری در مبارزه در راه دموکراتیزه کردن مناسبات اقتصادی بین‌المللی.
۲. مسئله مربوط به اشکال و شیوه‌های کمک به شورهای که تازه از وابستگی استعماری رهایی یافته‌اند.
۳. تجزیه و تحلیل وضع نیروهای اجتماعی و سیاسی در این کشورها.
۴. افشای ماهیت ضددموکراتیک نظریه‌های بورژوائی دگرگونی بنیادی اقتصاد جهانی.

من نیز می‌خواهم توجه خوانندگان را به بررسی این مسائل جلب
نمایم .

کشورهای درحال رشد درسال‌های ۷۰ به طورجدی خواستار
دموکراتیزه کردن مناسبات اقتصادی بین‌المللی شدند . درجریان مبارزه ،
این کشورها موضعی اتخاذ کردند که اساسا به یکدیگر نزدیک بود و یا با
هم مطابقت داشت ، این امر امکان داد که کشورهای غیرمتعهد برنامه
عملی را برای برقراری نظم نوین اقتصاد بین المللی فرمول‌بندی کنند که
درسال ۱۹۷۴ به تصویب سازمان ملل متحد رسید . این سند حاوی
خواست‌های اصولی مهمی به قرار زیراست :

* تامین حق حاکمیت کامل و مستمر هرکشور برمنابع طبیعی و
مجموعه فعالیت‌های اقتصادی و ازجمله حق مسلم ملی‌گردن ،

* تهیه و تدوین مکانیسم‌های مبادله و همکاری بین المللی که قادر
باشند درمقابل تغییرات نامساعد قیمت‌ها در بازار جهانی برای کشورهای
درحال رشد واکنش نشان دهند و تامین ثبات شرایط مبادله و همچنین
کمک به واگذاری تکنیک و تکنولوژی ضروری نوین برای مدرن کردن دستگاه
تولیدی این کشورها ،

* رساندن کمک‌های اقتصادی به منظور کاهش عدم تناسب موجود
درجهان و یاری در امر تسریع پیشرفت اقتصادی کشورهای ازبندرسته ،
* برقراری کنترل ثمربخش برفعالیت شرکت‌های چندملیتی .

جنبش دگرگونی مناسبات اقتصادی بین المللی ازشرایط عینی
سرچشمه می‌گیرد . روابط اقتصادی خارجی موجود درسیستم سرمایه‌داری
درشرایطی برقرارگردید که اکثر کشورها از شرکت فعال درسیاست جهان
دورنگهداشته شده بودند . این وضع استثمارمنابع طبیعی و انسانی
کشورهای وابسته ، محدود ساختن مصنوعی روابط اقتصادی میان کشورها
و تحقق اشکال گوناگون تبعیض را امکان پذیرمی‌ساخت . درآستانه
سال‌های ۷۰ عدم تطابق این قبیل مناسبات با گرایش‌های تازه پیشرفت
سیاسی دنیای معاصر و نیازهای حیاتی اکثریت کشورها ، به‌ویژه کشورهای

نواستقلال از بندرسته با وضوح خاصی نمایان گردید. وابستگی اقتصادی به کشورهای پیشرفته^۱ صنعتی سرمایه‌داری که هنوز ادامه دارد مانع از آن است که خلق‌های آزادشده در راه پیشرفت مستقل گام بردارند و از دستاوردهای انقلاب علمی و تکنیکی استفاده کنند.

البته در این اواخر تغییرات معینی در تقسیم کار بین‌المللی سرمایه‌داری بوقوع می‌پیوندد. ولی انتقال یک سلسله از رشته‌های تولیدی که به کار، انرژی و موادخام زیادی نیاز دارند و همچنین انتقال رشته‌هایی که آلوده‌کننده^۲ محیط زیست می‌باشند، به "نقاط دورافتاده" به هیچ‌وجه با منافع کشورهای درحال رشد مطبق نیست و مشکلات مربوط به صنعتی کردن آن‌ها را حل نمی‌کند. شرکت‌های چندملیتی از گشودن شعبه‌های خود در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین در درجه اول، مبارزه در میدان رقابت و بدست آوردن سودهای اضافی را مد نظر دارند. بدین ترتیب صرف‌نظر از تغییراتی که پدید آمده، وضع کشورهای جوان در سیستم تقسیم‌کار سرمایه‌داری معاصر، به صورت وضعی وابسته و تابع باقی مانده است. تضاد آشتی‌ناپذیر میان کشورهای درحال رشد و کشورهای امپریالیستی نیز حادثتر می‌شود.

جنبش ایجاد تغییر در نظم و نسق اقتصاد بین‌المللی را پدیده‌های کاملاً تازه در مناسبات بین‌المللی بشمار آوردن و تلقی آن به صورت پدیده‌ای که از سایر اشکال مبارزه طبقاتی در عرصه جهان جدا است و یا آن را در تضاد موجود میان کشورهای به اصطلاح غنی و فقیر خلاصه کردن، کاملاً نادرست می‌بود. تاریخ و مجموعه پراستیک معاصر گواه بر این است که سرمایه‌داری در عرصه روابط اقتصادی خازجی چنان اصول، شیوه‌ها و وسائل گردش امور اقتصادی را به کار می‌بندد که از ویژگی‌های آن بمثابه سازمان طبقاتی-آنتاگونیستی است که نمی‌تواند بدون تحمیل نظر خود و بدون ستم و ظلم و استثمار بیشرمانه^۳ خلق‌هایی که از لحاظ پیشرفت اقتصادی عقب مانده‌اند به موجودیت خود ادامه دهد. فقط سوسیالیسم "مناسبات بین‌المللی کاملاً دیگری" را بوجود می‌آورد.

که "به تمام خلق‌های ستمکش امکان می‌دهد از ظلم و ستم امپریالیستی خود را برهانند" * . اکتبر کبیر پیروسه، دموکراتیزه کردن روابط بین‌المللی و از جمله دموکراتیزه کردن روابط اقتصادی بین‌المللی را پایه‌گذاری کرد. سوسیالیسم در راه همکاری میان‌کشورها بدون توجه به سازمان اجتماعی-اقتصادی آن‌ها به طور فعال مبارزه می‌کند.

بدون تردید، مسئله دموکراتیزه کردن اقتصاد جهانی، در صورتی که جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش پرنفوذ کمونیستی و کارگری بین‌المللی وجود نداشت در دستور روز قرار نمی‌گرفت. کشورهای سوسیالیستی برادر و احزاب کمونیست در راه دموکراتیزه کردن مناسبات بین‌المللی و گسترش همکاری اقتصادی خلق‌ها برپایه حقوق برابر و سود متقابل به شدت فعالیت می‌کنند. این موضع درسند نهائی کنفرانس برلن احزاب کمونیست و کارگری اروپا به روشنی فرمول‌بندی شده است. آنچه در این سند خواسته شده به شرح زیر است:

"الغای استعمار و نواستعمار، ایجاد نظم و ترتیب تازه‌ای در اقتصاد بین‌المللی، تامین شرایط لازم برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی تمام کشورها و در درجه اول برای کشورهای که کم‌تر از همه رشد یافته‌اند، سازمان دادن همکاری گسترده بین‌المللی که از مساعی خلق‌های کشور-های در حال رشد در جهت از بین بردن فاصله موجود میان آن‌ها و کشورهای پیشرفته پشتیبانی به عمل آورد، قبول حق نامحدود تمام خلق‌ها در استفاده مختار و بلا مانع از ثروت‌های ملی خود، دسترسی یافتن تمام کشورها به موفقیت‌های علم و تکنیک، برقراری تناسب عادلانه میان قیمت مواد خام و محصولات کشاورزی از یک سو و بهای فرآورده‌های صنعتی از سوی دیگر، پیشرفت گسترده مناسبات بازرگانی

* و. ای. لنین، مجموعه کامل آثار (به زبان روسی)، جلد ۴۲، صفحه ۱۰۷

بدون موانع تصنعی و تضییقات* .

بدین ترتیب پشتیبانی از خواست‌های اساسی کشورهای درحال رشد دربارهٔ دگرسازی مناسبات اقتصادی بین‌المللی، موضع مشترک کمونیست‌های اروپا است که احزاب برادر در سایر قاره‌ها هم با آن موافقت. کشورهای سوسیالیستی که در مناسبات خود با کشورهای جوان بطور پیگیر از اصل برابری حقوق پیروی می‌کنند، با تمام وسائل به پیشرفت اقتصادی آن‌ها و پایان بخشیدن به عقب ماندگی کمک می‌کنند. بسیاری از رجال برجستهٔ جنبش آزادیبخش ملی اعتراف می‌کنند که دستیابی به هدف‌هایی که آن‌ها در برابر خود داشتند، بدون انواع کمک‌های جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی و در درجهٔ اول اتحاد شوروی غیرممکن بود. دنیای سوسیالیسم برای کشورهای نواستقلال نه فقط تکیه‌گاه معنوی، بلکه پایگاه مادی است که امکان می‌دهد دگرسازی مناسبات با کشورهای امپریالیستی را به مرحلهٔ اجرا درآورند. به همین سبب دورنمای دموکراتیزه کردن اقتصاد جهانی وابسته به پیدایش تغییرات تازه در تناسب نیروهای طبقاتی چه در کشورهای جداگانه و چه در سراسر جهان است. بدون در نظر گرفتن نقش سوسیالیسم جهانی از نظم و ترتیب تازه در اقتصاد نمی‌توان سخن گفت.

جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی در این مورد مشی جمعی را تهیه و تعیین کرده‌اند** . این مشی از اصول مارکسیستی - لنینیستی برخوردار

* کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا. برلن ۲۹ - ۳۰ ژوئن ۱۹۷۶. مسکو، ۱۹۷۷، صفحه ۳۲ - ۳۳.

** از جمله در نوامبر سال ۱۹۷۸ کشورهای عضو پیمان ورشو در اجلاسیهٔ کمیتهٔ سیاسی مشورتی در مسکو خطاب به تمام کشورها و خلق‌های جهان از آن‌ها دعوت کردند "مصرا خواستار دگرسازی مناسبات اقتصادی بین‌المللی برپایهٔ دموکراتیک و عادلانه شوند و خواهان برقراری چنان نظم و ترتیب اقتصادی نوین بین‌المللی گردند که الفای سریع عقب ماندگی اقتصادی کشورهای درحال رشد و پیشرفت و ترقی پرتحرک تمام خلق‌ها و تمام جامعهٔ بشری را تأمین کند". روزنامهٔ "پراودا" ۲۴ نوامبر سال ۱۹۷۸.

به جنبش آزادیبخش ملی ضد امپریالیستی سرچشمه می‌گیرد. این مشی با مساعی مشترک تحقق می‌یابد. به همین جهت است که تصور موضوع بدین گونه که گویا تاج افتخار پیشگامی در فرمول‌بندی کردن اندیشه‌ها و خواست‌های دموکراتیزه نمودن اقتصاد جهانی به این یا آن حزب یا به کشوری معین تعلق دارد؛ نمی‌تواند درست باشد. علاوه بر این نمی‌توان این را نادیده گرفت که دموکراتیزه کردن مناسبات اقتصادی جهانی پیروسه‌ای طولانی و بفرنج است که سرانجام آن فقط می‌تواند وابسته به اقدامات مشترک تمام نیروهای انقلابی و مترقی باشد.

خصلت عینی مبارزه کشورهای در حال رشد، درست چنین برخوردی رانست به ارزیابی راه‌های استقرار نظم نوین اقتصاد بین‌المللی ایجاب می‌کند. اگر تنها برپایه طرح‌ها و مدارک یک کشور جداگانه در چهارچوب ملی عمل کرده شود، در برنامه‌ها و دورنماهای تاریخی و سیاسی می‌تواند نابسامانی و درهم‌برهمی بوجود آید. بطور مثال، برهمگان روشن است که پیدایش تغییرات در تناسب نیروها در عرصه جهان در اسناد جلسه مشورتی نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری در سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ اعلام گردید. این نیز برهمگان معلوم است که پایه‌های اصول مناسبات متقابل اقتصادی و سیاسی طراز نوین میان کشورها یعنی احترام به حق حاکمیت و استقلال هر کشور، برابری حقوق، عدم مداخله در امور داخلی، امتناع از تهدید به زور، و سود متقابل نه در اواسط سال‌های ۶۰ (به طوری که بعضی اوقات گفته می‌شود) بلکه خیلی زودتر از آن فرمول‌بندی گردید. این احکام را و ای‌لنین که نظریه مربوط به همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای دارنده نظام‌های مختلف اجتماعی را مستدل ساخت و تمام سیاست خارجی اتحاد شوروی چه قبل و چه بعد از جنگ جهانی دوم با اندیشه‌های وی در آمیخته است، مطرح نموده است. در اسناد جنبش کمونیستی و کارگری جهانی، صداقت و وفاداری نسبت به این اصول همواره تأکید شده است. بالاخره باید یادآور شد که این احکام در اصول "پانچاسیلا" نیز منعکس گردید و پس از آن در قرارهای کنفرانس باندونگ

هم آورده شده است. این را نیز خاطر نشان کنیم که به منظور تشریح صحیح وضع کنونی مبارزه در راه دگرسازی مناسبات بین‌المللی باید اسنادی را هم که سازمان ملل متحد، مؤسسات اختصاصی آن و کنفرانس‌های مختلف بین‌المللی به تصویب رسانده‌اند در نظر گرفت، زیرا جامعه کشورهای سوسیالیستی با اشتراک در این قبیل مجامع و کنفرانس‌ها امکان داشتند موقعیت خود را بطور دقیق فرمول بندی کرده و در قرارهایی که اتخاذ گردیده موثر واقع شوند.

جنبش دموکراتیزه کردن مناسبات اقتصادی در جهان، بطور استوار در سیستم مناسبات بین‌المللی معاصر نفوذ کرده است. در مورد این مسئله نه فقط نیروهای عمده اجتماعی کاملاً از یکدیگر متمایز شده‌اند، بلکه اختلافات جزئی و سیاسی در موضع کشورهای مختلف و اختلافات در مورد مسائل مشخص و غیره نیز آشکار گردیده است. در این اواخر مبارزه در راه نظم نوین اقتصاد بین‌المللی چنان وسعت و دامنه‌ای یافته است که هیچ کشور سرمایه‌داری و هیچ شخصیت سیاسی بزرگ غرب نمی‌توانند به خود اجازه دهند که آشکارا در مقام دفاع از نظم و نسق استعماری یا نو استعماری برآیند. سیاستمداران بورژوائی مرتباً از ضرورت "کمک" به کشورهای در حال رشد سخن می‌گویند. به همین جهت ما کمونیست‌ها حق نداریم فقط به اعلام "موافقت" یا برقراری نظم نوین در اقتصاد بین‌المللی و طرح احکام و اصول معلوم و مشخص قناعت ورزیم. برخورد طبقاتی به دموکراتیزه کردن مناسبات اقتصادی بین‌المللی در تجزیه و تحلیل عمیق نظریه‌های بی‌شمار بورژوائی و افشای ماهیت ضد-دموکراتیک و ضد خلقی آن‌ها نمودار می‌شود.

کشورهای بسیار پیشرفته، سرمایه‌داری با اتکاء به پتانسیل تولیدی خود، می‌خواهند به کمک گذشت‌های جزئی، دگرسازی مناسبات اقتصادی بین‌المللی را در مسیری که برایشان قابل قبول باشد بیفکنند و تغییر و تحولات عینی ضروری را به نیروی محرکه تازه‌ای برای توسعه طلبی‌های انحصارها و بهبود شرایط اقتصادی مبدل سازند. محافل انحصاری آشکارا تاکتیک خود را نسبت به نظم نوین اقتصاد بین‌المللی تغییر

می‌دهند و از "انتقاد دفاعی" به "حمله سازنده" می‌پردازند. ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران بورژوائی هرچه بیشتر نظریه دگرسازی اقتصاد جهانی را به پیش می‌کشند که هدف از آن نابودی جوانه‌های نورس دموکراتیزه کردن است. کوشش می‌شود در برنامه عمل ویژه برقراری نظم نوین اقتصادی بین‌المللی، مضمون کاملاً متفاوتی را گنجانده و آن را از هرگونه جنبه رادیکال و ضدامپریالیستی تهی کنند. با وجود تنوع ظاهری این قبیل نظریه‌ها، سه نکته آن‌ها را به هم نزدیک می‌کند: الف- دفاع از اصل آزادی عمل مکانیسم‌های بازار در روابط اقتصادی جهانی (واکنش و اظهار مخالفت با تمام اشکال تنظیم بین‌المللی تناسب قیمت‌ها و از جمله "تعیین شاخص" * از همین جا ناشی می‌شود)، ب- دعوت به مراعات اصل "خلل‌ناپذیری" مالکیت خصوصی (که برابر است با امتناع از استقلال و حق حاکمیت در مسئله ملی‌کردن)، ج- کوشش برای تأمین راه دسترسی به اقتصاد کشورهای درحال رشد و توسعه طلبی بلامانع انحصارهای بین‌المللی د- آینده. غرب سرمایه‌داری با چنین شرایطی حاضر است "به استقبال" کشورهای درحال رشد بشتابد و برخی از خواست‌های آن‌ها مانند افزایش قرضه و اعتبار، تثبیت درآمدها از صادرات، گسترش امتیازهای بازرگانی و غیره را برآورده سازد.

موضوع "وابستگی متقابل" و "اشتراک منافع" کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای درحال رشد، از اواسط سال‌های ۷۰ در اظهارات شخصیت‌های سیاسی جهان سرمایه‌داری و وسائل ارتباط جمعی بورژوائی با اصرار و ابرام هرچه بیشتری تکرار می‌شود. درباره ملی‌کردن روزافزون زندگی اقتصادی در برخی از اسناد "گروه ۷۷" * که به طور کلی دارای

* سیستم "تعیین شاخص" قیمت‌ها مستلزم حفظ تناسب قیمت‌های کالاهائی است که کشورهای درحال رشد صادر و وارد می‌کنند تا بدین ترتیب این کشورها از تورم وارداتی محفوظ بمانند.

* "گروه ۷۷" اتحادی از کشورهای درحال رشد در سازمان ملل متحد

مضمون ضدامپریالیستی می‌باشند نیز صحبت می‌شود. ولی باید دید محافل انحصاری برای اصطلاح "وابستگی متقابل" چه مفهومی قائلند؟ بطور خلاصه طرح اندیشه و قضاوت چنین است: در جهان امروز اقتصاد ملی کشورهای جداگانه تاحدی باهم ارتباط نزدیک دارند که هر گونه تغییری در یکی از حلقه‌ها، هم در سراسر زنجیر و هم در اجزاء دیگر آن نیز تاثیر می‌کند و پی‌آمدهای آن همانند بومرنگ* در حلقه‌های هم که این تغییر از آن ناشی گردیده مؤثر واقع می‌گردد. از این‌جا این طور نتیجه گرفته می‌شود که هیچ یک از کشورهای در حال رشد (که اینک تحت فشار و بارسنگین عدم برابری موجود در مناسبات اقتصادی بین‌المللی قرار دارند) گویا نباید اقدام یکجانبه‌ای به عمل آورد که به سایر کشورها (کشورهای پیشرفته^۱ سرمایه‌داری) زیان وارد آورد، زیرا موج نابسامانی‌های اقتصادی که منعکس گشته و باز می‌گردد گویا دام‌گیر کشوری هم که اقدامی به عمل آورده و یا ابتکاری به خرج داده؛ می‌شود و به اقتصاد خود آن هم لطمه وارد می‌آورد. کاملاً روشن است که هدف چنین نظریه‌ای از بین بردن مضمون ضدامپریالیستی خواست‌های دموکراتیک و حفظ وضع ثابت موجود در بخش غیر سوسیالیستی اقتصاد جهانی است.

بحران اقتصادی جهان، اواسط سال‌های ۷۰ که قسمتی از آن از راه ارتباط‌های بازرگانی خارجی به اقتصاد کشورهای در حال رشد "وارد شد" نشان داد که چنین "وابستگی متقابلی" چه نتایجی برای آن کشورها به بار می‌آورد. فعالیت شرکت‌های چندملیتی که تلاش می‌کردند به حساب خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، خود را از بحران نجات دهند، در این‌جا نقش منفی بزرگی ایفا کرد. در کشورهای پیشرفته^۲ سرمایه‌داری، تحت فشار محافل انحصاری، تدابیر حمایت اقتصادی خشن‌تری اعمال

→

است که در نیمه^۳ دوم سال‌های ۶۰ تشکیل گردید. در ابتدا ۷۷ کشور و در حال حاضر ۱۲۰ کشور عضو آن می‌باشند.

* ابزار شکار بیساز پرتاب، در صورت عدم اصابت به هدف بسوی بیزتابگر باز می‌گردد.

گردید و در امر وارد ساختن کالا از کشورهای در حال رشد موانع و محدودیت هائی بوجود آورده شد. کشورهای امپریالیستی از دشواری های اقتصادی آنها به قصد تشدید مداخله در امور داخلی "شرکاء" استفاده کردند، مثلا دادن قرضه به گذشت هائی نسبت به سرمایه خصوصی خارجی، صرف نظر کردن از دگرگونی های بنیادی مترقی در داخل کشور و محدود نگهداشتن بخش دولتی و نظایر این ها مشروط می شد.

برخی از پژوهندگان ضمن تجزیه و تحلیل رویدادهای سال های اخیر، به این نتیجه رسیده اند که در صورتی که کشورهای نواستقلال در سیستم تقسیم کار بین المللی سرمایه داری باقی بمانند و بسط و تکامل جدی اقتصادی و علمی و فنی را تسریع نمایند، در امکان دموکراتیزه شدن مناسبات اقتصادی شان، تا حد قابل توجه، باید اظهار شک و تردید نمود. ولی به عقیده ما آنها هم اکنون هم می توانند به بهبود قابل توجه مواضع خود در مناسبات اقتصادی با مراکز سرمایه داری نائل آیند. مبارزه بی امان و بدون گذشت یا نواستعمار، شرط لازم این کار است.

هرگاه امپریالیسم موفق می شد زیر پرده تحقق اصول نظم نوین اقتصاد بین المللی، به کشورهای در حال رشد، موازین و اصول روابط بین المللی اندک نوسازی شده "خویش" را تحمیل نماید، در آن صورت مسائل مهم و حیاتی این کشورها حل نشده باقی می ماندند همان طور که برنامه های گوناگون سال های ۶۰ موفق به حل آنها نشدند. در بهترین حالات تا حدود معینی مدرنیزه کردن مکانیسم اقتصاد سرمایه داری جهانی می تواند کارکرد آن را تا اندازه ای شریخشتر سازد. بدین ترتیب نوع بورژوائی نظم نوین اقتصادی، در آخرین تحلیل، به وابستگی روز افزون آنها و استثمار تشدید یابنده بوسیله سرمایه انحصاری بین المللی کمک می کرد.

"دنیای در حال رشد" مفهوم بسیار وسیعی است. اگر بدان بمنزله یک واحد و یا یک کل یکپارچه و همگون توجه کنیم و به شاخص های میانگین درآمد سرانه ملی متکی باشیم ممکن است کار به ساده کردن مسئله انجامد

و یا حتی به ارزیابی‌های سیاسی نادرست منجر گردد، بنابراین ممکن است توصیه و مشورت‌های عملی مطرح شود که برای بسیاری از کشورهایی که از ستم استعمار رسته‌اند قابل قبول نباشد.

کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین از لحاظ وضع اقتصادی و اجتماعی، منافع حیاتی اقتصادی، سمت‌گیری طبقاتی و خصلت رژیم سیاسی باهم بسیار تفاوت دارند. تمام این‌ها بدان منجر می‌شود که در چهارچوب کارپایه مشترک، اختلاف جدی در موضع‌گیری پدید می‌آید که منعکس‌کننده بغررتجی و متضاد بودن پیرویه‌های اجتماعی‌ای است که در جریان است. این نیز خالی از اهمیت نیست که هدف‌های غائی و مسائل فوری و فوری که در برابر کشورهای نواستقلال قرار دارد اغلب با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرد. محافل حاکمه برخی از آن‌ها به سازش با امپریالیسم گرایش نشان می‌دهند، به جلب سرمایه خارجی اتکاء می‌کنند، با "قواعد بازی" که به آن‌ها پیشنهاد می‌شود موافقت می‌کنند و تمام این‌ها به ناچار به تشدید وابستگی به کشورهای سرمایه‌داری و انحصارهای بین‌المللی منجر می‌گردد. امپریالیسم می‌کوشد از این اختلاف‌ها و تضادها بهره‌برداری نموده و میان کشورهای نواستقلال تفرقه‌اندازد.

از آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که به چه سبب برخورد یکسان به کشورهای در حال رشد و به طور کلی به سیمای اجتماعی جهان معاصر با مخالفت روبرو می‌گردد. سخن بر سر نظریه‌ای است که تمام کشورهای پیشرفته یا به عبارت دیگر "شمال ثروتمند" را در نقطه مقابل با اصطلاح "جنوب فقیر" قرار می‌دهد. سطح تولید درآمد سرانه ملی، معیار اساسی تقسیم کشورها به گروه‌های مختلف قرار داده می‌شود. در ضمن بدین واقعیت توجه نمی‌شود که کشورهای که دارای سطح درآمد نسبتاً یکسانی هستند چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اجتماعی - اقتصادی نامتجانس می‌باشند. به همین سبب دلیلی و پایه و اساسی در دست نیست که به موجب آن "دعاوی حاکمی مطالبات معینی" نسبت به تمام کشورهای پیشرفته صنعتی ارائه شود. کشورهای سوسیالیستی نه در ستم دراز مدت

استعماری که بر خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین رفته است و نهدر بهره‌کشی نواستعماری کنونی از آن‌ها و نه دراختلاف شدیدی که در سطح درآمد‌ها درجهان پدید آمده شرکت نداشته و ندارند. مقصر در این جریان کشورهای امپریالیستی می‌باشند و خلق‌های آزاد شده حق دارند از آن‌ها جبران خسارت استثمر چندین ساله را مطالبه کنند.

تاکنون تئوری‌های زیادی دربارهٔ راه‌های رسیدن به نظم نوین اقتصاد بین‌المللی که منعکس‌کنندهٔ طیف گستردهٔ منافع طبقاتی باشد ارائه گردیده است. ما فقط یکی از این تئوری‌ها که کشورهای درحال رشد را نیروی اصلی برقراری نظم و ترتیب تازه و کشورهای دارندهٔ پتانسیل عظیم اقتصادی و نظامی را دشمن آن‌ها اعلام می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم. نقص عمدهٔ این نظریه عبارت از عدم توجه به واقعیت وجود دوسیستم اجتماعی متضاد با برخورد اصولاً متفاوت آن‌ها به مناسبات بین‌المللی می‌باشد. این تئوری، با مطرح نساختن مسئلهٔ مربوط به امپریالیسم به منزلهٔ مانع عمده برای تحقق خواست‌های عادلانه کشورهای درحال رشد، مردم را گمراه و منحرف می‌سازد. نمی‌توان از کوشش طراحان این تئوری به منظور برهم‌زدن اتحاد طبیعی خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین با جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی سخنی به میان نیارد.

در ارتباط با کمک خارجی هم کوشش‌هایی به عمل می‌آید که کشورهای درحال رشد و سوسیالیستی را درنقطه مقابل یکدیگر قرار دهند. ارزیابی درست نقش عوامل اقتصادی خارجی درحل و فصل مسائل و پیشرفت اقتصادی بسیار مهم است. کشورهای نواستقلال نه فقط به وسائل و اعتبارات مالی بلکه به دریافت وسائل تکنیکی و تکنولوژی مدرن از خارج و همچنین به معلومات علمی و تجارب تولیدی نیازمند می‌باشند. بدین مناسبت مسئلهٔ مربوط به خصلت این قبیل کمک‌ها اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند. نه فقط جنبهٔ کمی این کمک بلکه درواقع دردرجهٔ اول جنبهٔ کیفی آن یعنی، هدف و مقصد کمک مهم است. دراین جا می‌خواهم به

سه نکته جدی و مهم اشاره کنم :

اول این که بطوری که تجربه نشان می دهد "کمک بشکل صدور سرمایه" اغلب به صورت عامل بسیار مهم ترقی اقتصادی برای کشورهای "واگذارکننده" یعنی کشورهای پیشرفته صنعتی درمی آید ،

دوم این که محافل انحصاری ، کمک اقتصادی را یکی از وسائل استراتژی خودبه شمار می آورند که هدف آن تحکیم مناسبات سرمایه داری در کشورهای درحال رشد است و اقتصاد آنها را به اقتصاد سرمایه داری جهانی وابسته می کند ،

سوم این که ، اگر درکشوری هنوز ساختارهای کهنه اجتماعی - اقتصادی و رژیم سیاسی ارتجاعی باقی است ، هیچ گونه واگذاری درآمدی نمی تواند به اعتلای اقتصادی و واقعی آنها کمک نماید ، زیرا در این صورت دادن وسائل و اعتبار مالی و ارسال کالا به شکل "کمک" فقط منبعی برای تعمیق هرچه بیشتر نابرابری اجتماعی خواهد شد .

ولی جامعه کشورهای سوسیالیستی به هنگام کمک به کشورهای جوان انگیزه های اصولا دیگری را که با مطامع و مقاصد از این قبیل ، کاملا بیگانه است رهنمود خود قرار می دهند . کمک های وسیع اقتصادی و علمی و تکنیکی را آنها به منزله راه شمربخش غلبه بر بی آمدهای ستم استعماری و نواستعماری ، استحکام استقلال ملی و دگرسازی مناسبات اجتماعی - اقتصادی عقب افتاده به سود ترقی خلق های آزاد شده به شمار می آورند . کمک کشورهای سوسیالیستی به مبارزه خلق ها در راه آزادی ملی و اجتماعی و پیشرفت اقتصادی همواره چندجانبه و مؤثر بوده است و اکنون هم بر همین روال باقی است . ولی کشورهای سوسیالیستی نسبت به این موضوع که منابع مادی و مالی که آنها برای این قبیل کشورها در نظر می گیرند واقعا برای چه هدف های اجتماعی و اقتصادی به مصرف می رسد به هیچ وجه بی تفاوت نیستند . انتظار کمک از کشورهای سوسیالیستی برای هدف های دیگری غیر از اهداف مترقی ، و واقع بینانه نیست . اما چنین موضع گیری ابد با اصول احترام به

آزادی، استقلال، برابری حقوق، حق حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی و حق انتخاب مشی پیشرفت اجتماعی در تضاد قرار نمی‌گیرد.

ولی مسئله عقب ماندگی اقتصادی را البته فقط به حساب عوامل خارجی نمی‌توان حل و فصل نمود. این شرطی لازم است ولی به هیچ وجه کافی نیست. کمک خارجی در صورتی وسیله مؤثر رشد اقتصادی خواهد شد که محرک منابع داخلی انباشت تولیدی باشد و حلب ثمرخس منابع ملی طبیعی، مالی و انسانی به تولید را نامین کند. اما، در این حا باید قید کنیم که امکانات واقعی انباشت تولیدی در کشورهای "جهان سوم" بسیار مختلف است و به سطح کلی و آهنگ رشد پیشرفت اقتصادی، درجه حدت مشکلات اجتماعی، سمتگیری در سیاست خارجی و غیره بستگی دارد. علاوه بر این از این عوامل داخلی فقط در شرایط دگرگونی - های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی مرفقی می‌توان استفاده کرد. به همین جهت توصیه یک میزان انباشت واحد، انتزاعی و بدون وابستگی به زمان و مکان به تمام کشورهای در حال رشد به معنی بی‌توجهی کامل به ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آنها است. برقراری هرگونه ارتباطی میان میزان انباشت و کمک خارجی هم غیر قابل قبول است. زیرا یک چنین طرح تصنعی، در درجه اول به زیان ضعیف‌ترین و عقب‌مانده ترین کشورها از لحاظ اقتصادی است، این قبیل کشورها اغلب به علل عینی قادر به حفظ انباشت با میزانی (نورمی) در سطح بالا نیستند.

در نتیجه کوشش‌های ارتجاع امپریالیستی، اوضاع جهان در این اواخر بطور محسوس متشنج و پرتب و تاب گردیده و مبارزه سیاسی بغرنج‌تر شده است. در چنین شرایطی به‌ویژه روشن است که راه حل و فصل سازنده مسائل مربوط به کمی رشد را فقط با رهنمود قراردادن اصول طبقاتی، بحزبه و تحلیل بسیار دقیق جریان پیشرفت و بکاربردن نرمش و احتیاط در توصیه‌های عملی و در اقداماتی که صورت می‌گیرد می‌توان پیدا کرد. سطحی و ساده نشان دادن وضع موجود نه از لحاظ علمی و نه از لحاظ سیاسی نمی‌تواند ثمربخش باشد. به نظرها، طرح و شمائی که

تصاددهای طبقاتی درجهان معاصر را پرده پوشی کند به‌ویژه ریان آور است. ضمن ارزیابی چنین طرحی باید با روشنی کامل تاکید نمود که امروزه بدون در نظر گرفتن همه‌جانبه، نقش سوسیالیسم نمی‌توان راه واقعی و عملی دموکراتیزه کردن اقتصاد جهانی را معلوم و مشخص کرد و نمی‌توان نیروهای انقلابی و مرفقی را برای مبارزه با میراث استعماری و استعمار نو بسیج نمود.

دنامه از صفحه ۲۶

مسابقه تسلیحاتی (افزایش بودجه‌های نظامی و مالیات‌ها، تشدید تورم، کاهش مخارج لازم برای نیازهای اجتماعی و افزایش بیکاری)؛

– تضعیف مبارزه توده‌های مردم علیه درغلتیدن در مسیر "جنگ سرد" تازه، محروم ساختن آنان از اطمینان به این که در این مبارزه در راه صلح و کاهش تشنج، آن‌ها می‌توانند با اطمینان خاطر به نیروی اجتماعی – سیاسی عظیمی مانند کشورهای سوسیالیستی تکیه کنند.

تمام این‌ها در شرایط کنونی، یعنی هنگامی که اقدامات مشترک نیروهای صلح دوست برای مقابله با چرخش به "جنگ سرد" ضرورت مبرم یافته، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

فاکت‌های واقعی به طرزی مقنع براین گواهی می‌دهند که سازمان پیمان ورشو فعالانه علیه مسابقه تسلیحاتی و علیه خطر جنگ مبارزه می‌کند. فعالیت این سازمان در خدمت به امر صلح و تحقق رسالت تاریخی سوسیالیسم در رهائی جامعه بشری از جنگ جهانی تازه است.

همبستگی، استقلال، ترقی

ادامه‌دهنده باندونگ

جنبش همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا، هنگام اعتلای پرتوان جنبش مبارزه آزادیبخش ملی که توده‌های چندین میلیونی مستعمرات کشورهای اروپائی و خلق‌های کشورهای نواستقلال را دربرمی‌گرفت در اواسط سال‌های ۵۰ پدید آمد. پیدایش و شکل این جنبش و خصلت آن تا حدود زیادی در جریان کنفرانس تاریخی سران کشورها و دولت‌های ۲۹ کشور آسیا و افریقا در باندونگ (آوریل سال ۱۹۵۵) * پیشاپیش معین شد. ایسن کنفرانس نقش فوق‌العاده مهمی در تحکیم وحدت و یکپارچگی کشورهای جوانی که استقلال خود را بدست آورده بودند و در استحکام وحدت آزادی ملی هر دو قاره ایفاء نمود.

هنگام به پایان رسیدن کنفرانس باندونگ، شرکت‌کنندگان در آن در باره تشکیل کنفرانس دیگر کشورهای آسیا و افریقا اظهار نظر و تمایل کردند. ولی بطوری که می‌دانیم انجام این کار میسر نگردید. با وصف این، دو جنبش بی سابقه در تاریخ قاره‌های ما که همکاری نیروهای آزادی ملی در دو سطح یعنی در سطح بین دولت‌ها و اجتماعی - توده‌ای، را مجسم می‌سازند از باندونگ سرچشمه می‌گیرند. صحبت بر سر جنبش عدم تعهد و جنبش همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا است که هر یک از آن‌ها صرف نظر از خطوط و جنبه‌های نزدیکی که آن دو را به هم پیوند می‌دهد و شباهت و وظائفی که

* رجوع کنید به مقاله "س. میترا. اندیشه‌های باندونگ و واقعیات دوران

ما، مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم"، شماره ۵ سال ۱۹۸۰

در برابر خود داند، در زندگی اجتماعی - سیاسی سیاره^۶ ما نقش مهم -
مستقلی ایفاء می‌کند و دارای مقام ویژه‌ای است.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا در نخستین کنفرانس (یسا
کنفرانس مؤسسان) که از ۲۶ دسامبر سال ۱۹۵۷ تا اول ژانویه سال ۱۹۵۸ در
قاهره جریان داشت ایجاد گردید. نمایندگان کشورهای آزاد شده و خلق -
هائی که در راه استقلال خود مبارزه می‌کردند، به خوبی ارتباط متقابل
ناگسنتنی مبارزه^۶ خود را درک می‌کردند. آن‌ها یقین داشتند که آزادی
تقسیم پذیر نیست و غلبه بردشمن مشترک فقط در شرایط وحدت و همبستگی
تمام نیروهای ضد استعمار و ضد امپریالیست می‌تواند بدست آید. آن‌ها
درباره^۶ این که چه کسی دوست و چه کسی دشمن آنان است هیچ پندارواهی
و تصور باطلی نداشتند.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا از آغاز فعالیت خود در واقع
به معنی ادامه^۶ طبیعی و بسط و تکامل خط مشی است که کنفرانس باندونگ
معین کرده است. سازمان ما که در هدف‌ها و سیاست خود آرمان‌های
شریف باندونگ را متبلور و مجسم ساخته در عمل طرز انجام و تحقق آن را
تعمیق بخشیده و غنی‌تر کرده است، زیرا خود زندگی و دینامیک مبارزه^۶
آزادبخش، مرتباً مسائل تازه‌ای مطرح ساخته و حل و فصل آن‌ها را طلب
می‌کردند.

واقعاً هم، اندکی پس از ایجاد سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و
آفریقا در سراسر جهان و از جمله، در قاره‌های آسیا و آفریقا هم تغییرات
عمیقی به وجود آمده در همان اواسط سال‌های ۶۰ اکثریت قاطع کشورهای
مستعمره و وابسته سابق، استقلال سیاسی به دست آوردند. ولی این
به هیچ وجه به معنای آن نبود که درگیری با امپریالیسم به پایان رسیده و
یا حدت سابق خود را از دست داده است. امپریالیسم که تحت تاثیر
موفقیت‌های مبارزه^۶ آزادبخش خلق‌ها ناچار شد از شیوه‌های "سنتسی"
استعمارگری صرف نظر کند، به ناچار به پیروی از مشی استثمار نواستعماری

کشورهای درحال رشد پرداخت و هدف استقرار مکانیسم واحد نظامی- سیاسی و اقتصادی سرکوب جنبش آزادیبخش ملی جهانی را در مقابل خود قرارداد.

نواستعمار در دوران معاصر خود نرزش و استعداد سازگار شدن زیادی با شرایط مشخص کشورهای نواستقلال مختلف نشان می‌دهد و با اتکاء به بخش معینی از بورژوازی محلی که در برخی از کشورهای درحال رشد سریعاً رشد می‌یابد و به‌ویژه با اتکاء به قشرهای طفیلی و بوروکرات آن‌وهمچنین به قشریلائی نظامی - فئودالی، می‌کوشد این کشورها را به دژ و یکپه‌گناه خود در این منطقه تبدیل کند. ماهیت ارتجاعی اتحاد نواستعمار با قشر صاحب امتیاز حاکمه به روشن‌ترین وجهی در نمونه ایران آشکار گردید که طی دوران درازی، با تلاش تبلیغات امپریالیستی، به منزله نمونه، حقوق موفقیت‌آمیز سیاست نواستعماری "مدرسیزه کردن" تصویر می‌شد. ولی افلاس و ورشکستگی رژیم شاه تصادهای آسیا ناپذیر بسیار حادی را که تا حدود زیادی زائیده همین سیاست بودند بر ملا ساخت. انقلاب خلق در ایران خصلت کاملاً مشخص صداستعماری و صدامپریالیستی دارد.

سارمان ما در همان مراحل نخستین فعالیت خود، خطر نواستعمار را شناخت و توجه خلق‌های آسیا و آفریقا را بدان جلب نمود*. احلاسیه شورای سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا با اتکاء به اصل ارتباط ناگسستی مبارزه در راه آزادی سیاسی و اقتصادی همواره تأکید کرده‌است که به دست آوردن استقلال ملی برای کشورهای نواستقلال نه پایان، بلکه فقط آغاز مبارزه دشوارتر بعدی یعنی مبارزه در راه استقلال اقتصادی است. مقابله شدید و قاطعانه با توسعه‌طلبی نواستعماری، حمله شدید بر تمام سیستم استثمار کشورهای درحال رشد از طرف امپریالیسم و در درجه اول حمله به شرکت‌های چند ملیتی به معنی آغاز نبرد دوم خلق‌های کشورهای

* رجوع شود به مجله "جنبش همبستگی خلق‌های آفریقا و آسیا" چاپ

قاهره، سال ۱۹۶۱، ص ۱۹-۲۹

آزاد شده در راه استقلال است .

• مطابق با این شرایط در فعالیت سازمان ما هم مرحله تازه‌ای پدید آمد . اگر در مرحله نخست وظیفه عمده جنبش عبارت از پشتیبانی همه جانبه از مبارزه خلق‌های مظلوم برای آزادی از یوغ استعماری و کمک‌بدین مبارزه بود ، در مرحله دوم مرکز ثقل به عرصه اجتماعی - اقتصادی منتقل گردید (که به هیچ وجه به معنای آن نیست که گویا مسائل سیاسی از دستور روز خارج می شود) .

مضمون نو

در مرحله تازه ، مسائل اقتصادی و پیشرفت اقتصادی به مهم‌ترین عرصه درگیری‌های بسیار شدید میان نیروهای آزادی ، دموکراسی و ترقی از یک سو و نیروهای امپریالیسم ، نواستعمار و ارتجاع از سوی دیگر مبدل می شود و این عرصه یکی از عرصه‌های اساسی روبروئی میان کشورهای آزاد شده و کشورهای پیشرفته صنعتی سرمایه‌داری است . این جریان به طور عینی به تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی و آزادیبخش خلق‌ها که مضمون اجتماعی تازه‌ای کسب می کند منحصر می گردد . درک بازگشت ناپذیری این پروسه به سازمان همستگی خلق‌های آسیا و افریقا امکان داد به این نتیجه برسد که " مبارزه در راه آزادی ملی در بسیاری از کشورها عملاً به مبارزه علیه مناسبات استثمار فئودالی و سرمایه‌داری مبدل می گردد " * .

تجاریبی که خلق‌های از یوغ استعمار رسته گرد آورده‌اند ، گواه بر این است که موفقیت پیشرفت اقتصادی مقدم بر هر چیز ، به راهی که این یا آن کشور برمی‌گزیند و به دامنه و ژرفای دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی که به سود توده‌های انبوه مردم تحقق می‌پذیرد ، وابسته است .

* رجوع شود به کتاب " دوران فعالیت بیست ساله سازمان همبستگی

خلق‌های آسیا و آفریقا " ، سال ۱۹۷۷ بخش اول ، ص ۳۱۰

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا تاکید می‌کند که برای دست یافتن به این هدف‌ها، کشورهای درحال رشد و درجه اول آن‌هایی که از سیاست عدم تعهد پیروی می‌کنند می‌باید وحدت خود را استوار ساخته و همکاری متقابل را گسترش دهند. ما بر این عقیده‌ایم که اعلامیه آروش که از طرف "گروه ۷۷" * به تصویب رسید، به چنین همکاری باری می‌رساند و موضع کشورهای آزاد شده را در مقابل کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و شرکت‌های چندملیتی استحکام می‌بخشد. در عین حال استحکام روابط اقتصادی و بازرگانی با کشورهای جامعه سوسیالیستی شرایط مساعدتری برای دست یافتن کشورهای درحال رشد به استقلال اقتصادی فراهم می‌آورد. بدین مناسبت سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا از این موضوع اظهار نگرانی می‌کند که مبالغ هنگفت پولی که از درآمد استخراج نفت به دست می‌آید بجای آن‌که برای کمک به کشورهای درحال رشد (به منظور تسریع آهنگ ترقی اقتصادی آن‌ها) مورد استفاده قرارگیرد، در کشورهای عمده سرمایه‌داری به شکل سرمایه به جریان می‌افتد.

به طوری که در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در هاوانا گفته شد مبارزه برای دگرسازی مناسبات اقتصادی بین‌المللی در چهارچوب مبارزه مشترک خلق‌ها علیه امپریالیسم، استعمار، نو استعمار، نژادگرایی و از حمله آپارتاید و صهیونیسم و علیه تمام اشکال سلطه بیگانه و ظلم و ستم و در راه آزادی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انجام می‌گیرد.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا به ضرورت ایجاد تغییرات عمیق ساختاری در خود کشورهای درحال رشد تاکید می‌کند و بدین ترتیب بار دیگر به مسئله عمده و بسیار مهمی که بیست و پنج سال پیش در کنفرانس

* برنامه دگرسازی مناسبات اقتصادی بین‌المللی که در دیدار "گروه ۷۷" در آروش (تانزانیا) در سال ۱۹۷۹ مطرح گردید. - هیئت تحریریه.

باندونگ برای نخستین بار مطرح و به طور اصولی فرمول بندی شد باز می‌گردد. صحبت بر سر تحقق حق حاکمیت کامل و موثر کشورهای آزاد شده بر منابع طبیعی و مواد خام و سایر مواد، خود به مثابه وسیله‌ای برای رفع عدم توازن در مبادلات و برقراری کنترل این کشورها در فعالیست سرمایه‌ خارجی و شرکت‌های چند ملیتی است. کشورهای پیشرفته صنعتی باید تمام این اصول مهم را که برای کشورهای در حال رشد اهمیتی تعیین کننده دارند بپذیرند.

تحقق دگرگونی‌های بنیادی در ساختار اجتماعی - اقتصادی، یگانه راهی است که به کشورهای آزاد شده امکان می‌دهد اقتصاد کنونی آسیب پذیرشان را به نیروئی سازنده مبدل سازند و رشد "استاتیک" را به جنبش واقعی به پیش تبدیل نمایند. توده‌های مردم به خاطر انجام این کار به گذشت و فداکاری تن در می‌دهند و طرفدار عمده این مشی می‌گردند.

در مبارزه برای دگرسازی مناسبات اقتصادی بین المللی به همکاری میان کشورهای نواستقلال هم باید به همین اندازه اهمیت داده شود. اما ضامن موفقیت آن‌ها در این مبارزه تحکیم هرچه بیشتر روابطشان با جامعه کشورهای سوسیالیستی برپایه کمک متقابل و مکمل یکدیگر در زمینه اقتصادی و غیره است. در ضمن، اتکاء به اصل خودکفائی جمعی کشورهای در حال رشد در عین داشتن هدف تسریع آهنگ پایان بخشیدن به عقب ماندگی، تحکیم وحدت و استحکام مواضع خویش در جریسان مذاکرات با کشورهای عمده سرمایه‌داری نیز حائز اهمیت است. از این جا آشکار می‌شود که در آینده نیز باید به قاطع ترین وجهی و بانبروی هرچه تمام تر با کوشش‌هایی که به منظور برهم زدن وحدت کشورهای غیر متعهد و سایر کشورهای در حال رشد و ایجاد نفاق و پراکندگی در صفوف آن‌ها به عمل می‌آید مقابله کرد.

در حال حاضر تعداد هرچه بیشتری از کشورهای جوان آسیا و افریقا راه رشد سرمایه‌داری را رد می‌کنند، زیرا همان طور که این کشورها عملاً

یقین حاصل کردند، این راه امکان نمی‌دهد آن‌ها عقب‌ماندگی قرون
متمادی را از بین ببرند. به عکس، چنین سمت‌گیری فقط وضع دشوار
این کشورها را دشوارتر می‌سازد. در گزارشی که از طرف سازمان همبستگی
خلق‌های آسیا و آفریقا تهیه شده و به سمینار بین‌المللی دربارهٔ مسائل
استراتژی بین‌المللی تازهٔ ۱۹۷۹ پیشرفت که از ۲۲ تا ۲۴ اکتبر ۱۹۷۹ در زنو
تشکیل یافته بود ارائه گردید، تاکید می‌شد که "کشورهای در حال رشدی که
می‌کوشند نوع پیشرفت غربی (خوانید سرمایه‌داری - ن. ی.) را تقلید
کنند از مشی استراتژیکی ای پیروی می‌کردند که در آخرین تحلیل به تشدید
وابستگی به کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری منجر می‌گردید . . . *"

راه رشد غیرسرمایه‌داری که آن دسته از کشورهای نواستقلالی برگزیده‌اند
که چنین سرانجامی را غیرقابل قبول به شمار می‌آورند، عبارت از مرحلهٔ
تدارک شرایط مقدماتی اجتماعی - اقتصادی و مادی و تکمیلی گذار به
ساختمان سوسیالیسم است. رژیم انقلابی دموکراتیکی که با آن راه مطابقت
دارد نیز شکل ساختمان دولتی است که در شرایط کنونی متناسب‌ترین
شکل برای نیارمندی‌های اقتصادی و اجتماعی اکثریت کشورهای آسیایی و
آفریقایی است که در این راه گام نهاده‌اند. به عقیدهٔ ما عواملی مانند
سیاست پیگیر مرفی دموکرات‌های انقلابی، اتکاء آن‌ها به توده‌های مردم
در داخل کشور و جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی در عرصهٔ بین‌المللی،
ایجاد پایه‌ای مستحکم را امکان پذیر می‌سازد که تجدید بنای سوسیالیستی
را روی آن بتوان آغاز کرد. طبقهٔ کارگر نیروی رهبری کنندهٔ این پروسهٔ
انقلابی خواهد بود. این طبقه در شرایط عینی کنونی در اثر سرشت طبقاتی
خود رسالت دارد که در این پروسه نقش برجسته‌ای ایفا کند.

در نتیجهٔ پیدایش کشورهای در عرصهٔ بین‌المللی که دارای سمت‌گیری

* رجوع شوندهٔ محلهٔ "رشد و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی" شمارهٔ ۴،

سال ۱۹۷۹، ص ۱۷.

سوسیالیستی هستند، کار و فعالیت سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و
افریقا مضمون و مفهوم تازه‌ای کسب کرد. این کشورها با موفقیت‌های خود
در ساختمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای سایرکشورهای نواستقلال
نمونه و سرمشق می‌باشند. پراتیک سازنده آن‌ها در نیروهای مترقی و
میهن پرست حتی آن‌ها هم که بورژوازی حاکمیت را در دست دارد و از
مشی پیشرفت و استقرار و تثبیت مناسبات سرمایه‌داری پیروی می‌کند،
تأثیری مثبت دارد. در اعلامیه اصلی پنجمین کنفرانس سازمان همبستگی
خلق‌های آسیا و افریقا گفته شده بود "ما بر این عقیده‌ایم که کشورهایی که
در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام نهاده‌اند پیشتازان حنّش در راه آزادی
ملی خلق‌های آسیا و افریقا می‌باشند" *.

تصادفی نیست که مهم‌ترین حربه فعالیت کنونی سازمان همبستگی
خلق‌های آسیا و افریقا در رشته اجتماعی - اقتصادی عبارت از آموزش و
تبلیغ تحریر کشورهایی است که دارای سمت‌گیری سوسیالیستی می‌باشند.
سازمان ما هیچگاه مبارزه خود را که در راه استقلال و حق حاکمیت خلق‌ها
و علیه هر نوع بروز نواستعمار انجام می‌دهد از پشتیبانی حدی و فعال از
این کشورها جدا نکرده است. وظایف فوق ارتباط متقابل ناگسستگی دارند
و در ارتباط با این امر است که وحدت پروسه انقلابی معاصر با زتاب پیدا
می‌کند.

هدف‌های وحدت ما

زندگی به اثبات رسانید که به دست آوردن و حفظ استقلال سیاسی
و از میان برداشتن میراث استعمار در مدت زمانی از لحاظ تاریخی کوتاه،
دفع حملات امپریالیست‌ها و استعمارگران و تأمین ترقی اقتصادی و اجتماعی

* رجوع شود به کتاب "دوران فعالیت بیست ساله سازمان همبستگی
خلق‌های افریقا و آسیا" بخش اول، ص ۳۱۰.

بدون دوش شرط زیر غیر ممکن است . اول بدون وحدت نیروهای مترقی و میهن پرست در چهارچوب هر کشور جداگانه و دوم بدون استحکام همکاری مبارزان در راه آزادی ملی با سایر واحدهای جنبش جهانی دموکراتیک و انقلابی .

جنبش همبستگی کشورهای آسیا و آفریقا سهم مهمی در انجام هردو وظیفه که برای آن اهمیت اساسی دارند داشته و دارد . سازمان همبستگی خلق های آسیا و آفریقا با فعالیت ها و اقدامات خویش به وحدت مساعی واحدهای مختلف جنبش آزادیبخش ملی در کشورهای آسیا و آفریقا و تهیه و تدوین و دقیق تر ساختن اصول استراتژی و تاکتیک آن ها (به کمک بحث و مذاکره ، تبادل نظر گسترده و تبادل تجربه) یاری می رساند . نمایندگان احزاب و سازمان های انقلابی - دموکراتیک ، کمونیست ها ، سوسیالیست های چپ ، رجال مذهبی میهن پرست ، فعالین سندیکاها و غیره در کمیته های ملی همبستگی بسیاری از کشورها عضویت دارند . در حقیقت جنبش ما شکل معینی از وحدت دایره وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی برپایه مبارزه ضد امپریالیستی است ، نیروهایی که اغلب از لحاظ نظریات و ایدئولوژی متفاوتند ولی علاقه مشترک به استقلال ملی و ترقی اجتماعی آن ها را متحد ساخته است .

در عین حال سازمان همبستگی خلق های آسیا و آفریقا گروه بندی محدود منطقه ای نیست . به عکس این سازمان ، همان طور که در اساس نامه اش قید گردید " بخشی از جبهه جهانی ضد امپریالیستی است و در وحدت رزمجویانه با تمام نیروهای مترقی جهان فعالیت می کند " . این نکته بسیار مهم است که خصلت دموکراتیک و مترقی جنبش همبستگی فقط در راه های نزدیکی با این نیروها تا حد اعلا بروز می کند .

بسط و گسترش هر چه بیشتر روابط نزدیک با جامعه کشورهای سیالیستی و در درجه اول با اتحاد شوروی ، این متحدین طبیعی و

صدیق کشورهای نواستقلال و تحکیم این روابط، برای آنها، به منزلهٔ شرکت کنندگان در مبارزات آزادیبخش در قاره‌های آسیا و آفریقا، از اهمیت خاصی برخوردار است. استقرار و استحکام سیستم جهانی سوسیالیسم و افزایش قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی آن، میدان فعالیت امپریالیسم را محدود می‌کند و پتانسیل انقلابی جنبش آزادیبخش ملی را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، آزادی خلق‌ها از یوغ استعمار و پیشرفت آنان در راه پیشرفت واقعا مستقل ضمن تنگ‌تر ساختن مرزهای سلطهٔ سیاسی و اقتصادی استعمار و نواستعمار، با مصالح و منافع طبقاتی کشورهای سوسیالیستی مطابقت می‌کند. این امر زمینه لازم بسیار مهمی برای وحدت ضد امپریالیستی خلق‌های کشورهای در حال رشد و کشورهای سوسیالیستی برپایهٔ اشتراک هدف‌ها و وظایف آنان فراهم می‌آورد.

امپریالیست‌ها و نواستعمارگران به روشنی درک می‌کنند که مناسبات استوار و همکاری نزدیک سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای آزاد شده، نواستقلال و جامعه کشورهای سوسیالیستی تا حدود تعیین‌کننده‌ای به تحکیم جبههٔ ضد امپریالیستی جهانی کمک خواهد کرد. به همین سبب دشمنان ما تلاش دارند با تمام نیرو این مناسبات را برهم زنند.

از جمله، هم‌اکنون، همان کشورهای استعمارگر کهن و جانشینان امپریالیستی و نواستعماری آنها به لباس "مدافعین" و طرفداران کشورهای اسلامی درمی‌آیند. ولی در حقیقت امپریالیسم و متحدین آن مانند گذشته به طور سیستماتیک استقلال این کشورها را پایمال می‌کنند، منابع آنها را به غارت می‌برند، حقوق آنها را نقض کرده و میراث فرهنگی و دینی آنها را تحقیر می‌نمایند.

با اعتقاد به ارجمندی عناصر مثبت میراث اسلام و مسیحیت و مذهب بودا و سایر تعالیم دینی، یعنی عناصری که می‌توانند و بایست در خدمت به مبارزهٔ ضد امپریالیستی نیروهای مترقی و میهن‌پرست مسوود استفاده قرار گیرند مایقین داریم که نیروهای امپریالیستی این میراث قرون

را فقط مورد استثمار قرار داده و تحریف می‌کنند و از آن به زیان منافع واقعی خلق‌های آسیا و افریقا استفاده می‌کنند. کافی است یادآور شویم که امپریالیست‌های ایالات متحده، امریکا، بطور مداوم از اسرائیل پشتیبانی به عمل می‌آورند و آن را به ادامه پیروی از مشی تجاوزکارانه‌اش ترغیب و تحریص می‌کنند. آن‌ها عملاً بیت‌المقدس را به صهیونیست‌ها واگذار کرده‌اند و بنابراین گناه و تقصیر اهانت به احساسات و منافع میلیون‌ها افرادی که این شهر مقدس را گرامی می‌دارند نیز به عهده آن‌ها است.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا که صادقانه و مداوم به خلق‌های آسیا و افریقا، بدون توجه به معتقدات دینی و ایمان و اعتقادشان در مبارزه علیه تحمیلات امپریالیستی و استثمار نو استعماری و به خاطر حاکمیت ملی و استقلال، کمک و یاری می‌رساند اعلام می‌کند که هدف عمده، نیروهای امپریالیسم احیاء و تحکیم مواضع و موقعیت خویش در این کشورها است و همین سبب خلق‌های این کشورها را به افشای قاطعانه و بدون گذشت دسایس نیروهای امپریالیسم، فرامی‌خواند.

سازمان ما با فعالیت‌های عملی خویش، سهم بزرگی در تحکیم روابطی که مبارزان در راه آزادی ملی را با خلق‌های جامعه کشورهای سوسیالیستی پیوند می‌دهد، ادا می‌کند. این جنبش همبستگی در واقع عبارت است از نوع ویژه‌ای از همکاری و تاثیر متقابل جریان‌های مختلف پروسه، انقلابی جهانی یا جنبش آزادیبخش ملی، نیروهای دموکراتیک و سازمان‌های زحمتکشان در کشورهای پیشرفته، سرمایه‌داری و سوسیالیسم جهانی.

مسابقت نزدیکی، جنبش ما را با جنبش عدم تعهد پیوند می‌دهد. همان‌طور که یادآور شدیم، هردوی آن‌ها از یک منبع، یعنی از کنفرانس تاریخی باندونگ سرچشمه می‌گیرند. آن‌ها نسبت به دایره وسیع‌تری از مسائل بین‌المللی موضع یکسان با کاملاً نزدیکی دارند. نیروهای مترقی و میهن پرستی که در جنبش همبستگی متحد شده‌اند به تعمیق سمت ضد-

امپریالیستی مشی سیاست خارجی کشورهای غیرمتعهد کمک می‌کنند و این حکم را که گویا عدم تعهد به معنی نوعی "فاصله‌گیری مساوی" از کشورهای امپریالیستی و کشورهای سوسیالیستی است با فاطحیت رد می‌کنند.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا در موضع ناظر در جنبش عدم تعهد قرار دارد و از شرکت کنندگان دائمی در تمام گردهم‌آئی‌های آن است. این سازمان در کار کنفرانس سران کشورها و دولت‌های غیرمتعهد در هاوانا نیز اشتراک ورزید. سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا در اعلامیه‌ای که پس از پایان کنفرانس هاوانا انتشار داد برای نتایج سیاسی گردهم‌آئی هاوانا ارج فراوانی قائل گردید، این کنفرانس وظایف مشترک تمام شرکت‌کنندگان در جنبش را یادآور شد و مشی مقابله‌ی مشترک علیه اقدامات میلیتاریستی و نواستعماری امپریالیسم را تثبیت کرد.

در عین حال میان جنبش همبستگی کشورهای آسیا و افریقا و جنبش عدم تعهد هنوز تفاوت‌های بسیار مهمی وجود دارد. علت این امر در سرشت این دو جنبش نهفته است. جنبش عدم تعهد از لحاظ اجتماعی و طبقاتی در ترکیب خود بسیار نامتجانس است. زیرا این جنبش کشورهای را دربر می‌گیرد که از لحاظ نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مختلف می‌باشند. به همین سبب، این جنبش نمی‌تواند به هدف‌های کلی دموکراتیک و وظایف مقابله با امپریالیسم و نواستعمار که برای همه قابل قبول باشد محدود نگردد.

در جنبش همبستگی کشورهای آسیا و افریقا جنبه مثبت و سازنده بیش از هر چیز دیگری برجسته و متمایز است. فعالیت سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا را، به ویژه در مرحله کنونی، با مضمون اجتماعی بسیار عمیق‌تر و پرنظر فیت‌تر می‌توان مشخص کرد. جنبش همبستگی که در آخرین تحلیل علیه تمام اشکال استثمار انسان وسیله انسان سمت‌گیری کرده در واقع یکی از راه‌های هدایت توده‌های مردم از طریق مبارزه در راه آزادی ملی به مبارزه برای دگرسازی بنیادی سیستم مناسبات اجتماعی و به

با تمام نیروهای صلح دوست

پیروزی جنبش آزادیبخش ملی و سازمان ما نیز همانند آن تا حدود زیادی وابسته به اوضاع جهان و به ویژه کاهش تشنج بین المللی است . مبارزه در راه صلح و امنیت بین المللی از مهم ترین وظایف سازمان همبستگی خلق های آسیا و افریقا است .

به همین سبب چرخش درجهت بفرنج کردن مناسبات بین المللی به تحریک تجاوزه کارترین محافل امپریالیستی که در اواخر سال های ۷۰ و آغاز سال های ۸۰ به قوع پیوست نگرانی جدی نیروهای مترقی و میهن پرستی را که در جنبش همبستگی کشورهای آسیا و افریقا شرکت دارند برمی انگیزد . سازمان همبستگی خلق های آسیا و افریقا با نگرانی عمیق ، تدارکات نظامی روزافزون ایالات متحدهٔ امریکا را زیر نظر دارد . این اقدام در تصمیمی کسه واشنگتن تحت فشار پنتاگون به منظور استقرار سلاح های هسته ای نوع جدید در اروپای غربی اتخاذ کرده ، در افزایش حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند ، خلیج فارس ، دریای احمر و مدیترانه ، در تصمیم دولت امریکا به تعویق بررسمی مسئلهٔ تصویب قرارداد ۲ تا مدتی نامعلوم ، در انعقاد قرارداد تازه ای دربارهٔ پایگاه های نظامی در ترکیه ، در گسترش ومدرنیزه کردن پایگاه های نظامی امریکا در جزیرهٔ دیه گوگارسیا و جزیرهٔ ماسپیرا ، در تشدید فعالیت واشنگتن به منظور تجدید روابط نظامی با اعضای سابق بلوک سنتو که ازهم پاشیده شده ، خود را نشان می دهد .

امپریالیسم ایالات متحدهٔ امریکا که در نقاط مختلف جهان بایسگ سلسله شکست های شدید روبرو گردیده از خط مشی سابق خود عدول نکرده است . امپریالیسم امریکا اینک در صدد آن است که از رویداد همای افغانستان برای افروختن مجدد هیستری جنگ استفاده کند . رویدادهای افغانستان به هیچ وجه نباید برای بسوق دادن جهان به جنگ هسته ای که

خطر نابود ساختن تمام آنچه را که جامعه بشری به دست آورده به همراه دارد، مورد استفاده قرار گیرد و نباید اصول همزیستی مسالمت آمیز و کاهش تشنج را که مردم جهان برای تثبیت آن‌ها مدت زمان طولانی با جدیت و پایداری مبارزه کرده‌اند از بین ببرند.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا با تاکید بر پشتیبانی خود از انقلاب آوری خلق افغانستان اظهار امیدواری می‌کند که وخامت و تشنج اوضاع کنونی که نتیجه اقدامات خطرناک امپریالیسم امریکا و محافظان ارتجاعی است هرچه زودتر برطرف گردد.

افغانستان جدید اینک علیه توطئه گسترده نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی که می‌خواهند با ایجاد یک نقطه تشنج دیگر، کشورهای منطقه را از نو در شبکه پایگاه‌های نظامی و قراردادهای تازه محصور ساخته افکار عمومی را از اقدامات تجاوزکارانه خویش در آسیای جنوب شرقی و خاور نزدیک منحرف کنند، مبارزه می‌کند. در زیر پرده لفاظی و جمله پردازی در باره "خطر نظامی شوروی" از نو اندیشه ایجاد بلوک نظامی - سیاسی در منطقه خلیج فارس، یعنی اندیشه‌ای که قبلاً از طرف اکثریت کشورهای این منطقه رد شده است، احیا می‌گردد.

تهدیدهای بی‌دریغ علیه جنبش‌های انقلابی ایران و افغانستان، اسلحه به رخ کشیدن‌های تحریک‌آمیز و تشدید هیستری ضد شوروی همه برای آن است که به امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع امکان بدهند در پس تمام این جاروجنجال‌ها نقشه‌های سیاه "حل و فصل" مسائل خاور نزدیک را عملی سازند. هدف اساسی زدو بند کمپ دیوید که حقوق حقه و منافع عادلانه خلق‌های عرب و در درجه اول خلق فلسطین را پایمال می‌کند نیز همین است.

به عقیده ما باید تمام مساعی را روی پشتیبانی جنبش آزادیبخش ملی عربی و کمک به حل و فصل عادلانه و جامع درگیری خاور نزدیک متمرکز ساخت. پایه و اساس چنین اقدامی فقط خارج ساختن نیروهای اشغالگر

اسرائیل از تمام اراضی که در نتیجه جنگ سال ۱۹۶۷ اشغال کرده‌اند و احیای حقوق ملی و قانونی خلق عرب فلسطین و از جمله، حق تعیین سرنوشت، بازگشت به وطن و ایجاد کشور مستقل خود می‌تواند باشد. در مقابل سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا وظیفه بسیج تمام مردم به مقابله با اقدامات تجاوزکارانه مداوم اسرائیل علیه کشورهای همسایه، تلاش‌های آن به منظور نابود ساختن نیروهای مقاومت فلسطین و پیروی آن از مشی مستعمره ساختن اراضی اشغالی اعراب، قرارداد. سازمان‌ها از اقدامات توده‌های مردم و تمام نیروهای میهن پرست در کشورهای عربی حمایت می‌کند چون آن‌ها تمام تلاش‌هایی را که هدف از آن‌ها تحمیل حل و فصل مسائل به شیوه امپریالیستی به آنان است و نیت طراحان آن احیاء و تحکیم سلطه نو استعماری امپریالیست‌ها بر دنیای عربی است، با خشم و اغتشاش رد می‌کنند.

اتحاد صهیونیست‌های اسرائیل با نژادگرایان آفریقایی جنوبی باعث نگرانی شدید سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا است. خطری را که این وحدت برای امر صلح به وجود می‌آورد و اخبار مربوط به این‌که اسرائیل و جمهوری آفریقایی جنوبی در تهیه سلاح هسته‌ای همکاری می‌کنند و ممکن است که تاحال مشترکا آن را آزمایش کرده باشند، هرچه بیشتر برجسته و نمودار می‌سازد.

مبارزه در راه الغای کامل استعمارگری و نژادگرایی به تمام اشکال و مظاهر آن‌ها و مبارزه در راه نابودی سیستم ننگین آپارتاید، مهم‌ترین وظیفه جنبش همبستگی کشورهای آسیا و افریقا بوده و هست و در اساسنامه سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا تثبیت شده است. سازمان ما مصمم است در آینده نیز اقدامات عملی گسترده‌ای به منظور بسیج نیروهای مترقی جهان برای مبارزه علیه رژیم نژادپرست و استعماری در آفریقایی جنوبی به عمل آورد، زیرا این رژیم نه فقط به اکثریت اهالی کشور خود و نامیبیا که مورد اشغال آن است بیرحمانه ستم روا می‌دارد، بلکه خطر جدی

برای صلح جهانی ایجاد می‌کند. شرکت کنندگان در جنبش همبستگی بطور خستگی‌ناپذیر روابط نژادگرایان افریقای جنوبی با محافل امپریالیستی را افشا خواهند نمود و به مبارزان در راه آزادی جنوب افریقا از کمک معنوی همه‌جانبه و کمک مادی مشخص مضایقه نخواهند کرد.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و افریقا پیروزی چشم‌گیر میهن‌پرستان زیمبابوه را به گرمی تبریک می‌گوید. این پیروزی نه در پرتو کمک و میانجی‌گری کشورهای امپریالیستی، بلکه خلاف مساعی آن‌ها به منظور حفظ سلطه خود بر این کشور به دست آمده است. در عین حال سازمان ما درباره خطر دسائس امپریالیست‌ها و نژادگرایان هم که می‌توانند مساعی خود را در راه محروم ساختن توده‌های مردم زیمبابوه از ثمرات مبارزه سرسختانه چندین ساله‌شان به کاربرند هشدار باش می‌دهد.

پس از آن‌که رهبری جمهوری خلق چین به تجاوز علیه ویتنام سوسیالیستی دست زد و از رژیم فاشیستی پل‌پت که با کشتار سه میلیون نفر از اتباع آن کشور خیانت بسیار بزرگی مرتکب گردید، پشتیبانی به عمل آورد، نقش تازه و ناهنجاری که چین در آسیا و در عرصه بین‌المللی ایفا می‌کند، کاملاً روشن شد. پکن از ایالات متحده آمریکا و پاکستان طرفداری می‌کند و کشورهای امپریالیستی در حال حاضر به پاکستان با سخاوت فراوان برای مبارزه علیه انقلاب افغانستان اسلحه می‌دهند. به همین سبب خلق‌های آسیا و سراسر جهان باید نسبت به محور ایالات متحده آمریکا - چین و ژاپن که هدف از ایجاد آن تشدید تنشج و به وجود آوردن عدم ثبات در آسیا می‌باشد، هشیاری خود را حفظ کنند.

کاهش تنشج، اینک بادشواری‌هایی روبرو است. ولی دردوران ما در مقابل آن، راه عقلانی دیگری وجود ندارد. نیروهای صلح‌دوست سراسر زمین و از جمله مردم صلح‌دوست کشورهای آسیا و افریقا قادرند راه را بر علاقمندان ماجراجوئی‌های نظامی که تلاش دارند خلق‌ها را بی‌مناک ساخته و مانع پیشرفت آزاد و مستقل آن‌ها گردند، سد کنند.

سازمان ما هم در مبارزه برای جلوگیری از بازگشت به دوران تیره و تاریک "جنگ سرد" فعالانه شرکت می‌کند. فقط طی سال‌های اخیر از طرف این سازمان گام‌های زیادی در این راه برداشته شده که عبارتند از بزرگداری کنفرانس بین‌المللی درمالت علیه پایگاه‌های امپریالیستی، در راه امنیت و همکاری در دریای مدیترانه، اظهار آمادگی دبیرخانه دائمی سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا برای کمک به عادی ساختن مناسبات میان افغانستان و پاکستان، تشکیل کنفرانس بین‌المللی همبستگی بامبارزهٔ خلق‌های آسیا و آفریقا در راه استقلال، امنیت و ترقی اجتماعی-اقتصادی در کلمبو و مانند این‌ها. شرکت کنندگان در جنبش همبستگی عزم راسخ دارند در آینده نیز برای حفظ و تحکیم کاهش تشنج، تامین امکان زندگی در صلح برای تمام خلق‌های روی زمین و تامین امکان کارکردن و ساختن آیندهٔ خود به قدر امکان کوشش کنند.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا از قرارهای سازمان ملل متحد دربارهٔ مسائل مربوط به خلع سلاح، محدود ساختن مسابقهٔ تسلیحاتی، از بین بردن پایگاه‌های نظامی و انحلال بلوک‌های نظامی پشتیبانی به عمل می‌آورد. به ویژه باید از "اعلامیهٔ مربوط به برقراری نظم و ترتیب اقتصادی بین‌المللی نوین" که در ششمین جلسهٔ ویژهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب رسید یاد کرد که در آن ضرورت مبرم ایجاد پتانسیل نیرومند اقتصادی برای بهبود شرایط زندگی خلق‌ها به ویژه به نسبت اشاعهٔ ترقی تکنیکی در تمام عرصه‌های اقتصاد تاکید شده است. بدون پایان دادن به اشغال خارجی، بازمانده‌های تبعیضات نژادی و استعمارنوی در تمام اشکال و مظاهر آن به این هدف نمی‌توان دست یافت، زیرا این‌ها مانند گذشته مانع عمده در راه آزادی کامل و ترقی کشورهای در حال رشد و خلق‌ها می‌باشند.

سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا، بدین مناسبت روی تشبیت جنبش عدم تعهد و استحکام همبستگی بامبارزهٔ آن علیه قراردادها و

پایگاه‌های نظامی که خطری برای استقلال و امنیت مردم سراسرجهان می‌باشند، اصرار می‌ورزد. جنبش عدم تعهد، اینک در سیاست بین‌المللی وزنه قابل توجهی به شمار می‌آید، نقش موثری در جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی و تشبیت و همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیز به منزله پیگانه‌راهی که می‌توان برگزید، ایفا می‌کند.

در نتیجه مساعی جامعه کشورهای سوسیالیستی که قدرت و نیرومندی آن بدون وقفه افزایش می‌یابد، در عرصه بین‌المللی چنان تناسبی از نیروها به وجود آمده است که در شرایط کنونی می‌تواند و باید به درک ضرورت همکاری، یافتن راه‌حل‌های شرافتمندانه و برخورد عادلانه به کشورهای در حال رشد برپایه سود متقابل کمک کند. این پیگانه‌راه برای ایجاد شرایط فارغ از تشنج و برقراری صلح واقعی است.

تمام تاریخچه سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا، فعالیت متنوع آن در زمینه مبارزه در راه صلح، آزادی ملی و اجتماعی و آزادی و شایستگی مقام انسان، نشان می‌دهد که این سازمان همواره هدف‌های نیک و اصیلی را رهنمود خود قرار داده و با نیروهای ترقی و دموکراسی در یک صف قرار داشته و از منافع آفرینندگان واقعی فردای تاریخی قاره‌های آسیا و آفریقا دفاع کرده است.

این سازمان در آینده نیز با تمام نیرو در تحکیم جبهه ضد امپریالیستی و ضد استعماری خواهد کوشید و از آرمان‌های آزادی و ترقی اجتماعی دفاع خواهد کرد.

✱

ثمر بخشی عملیات مشترک

برنامه حزب ما "راه بریتانیا به سوی سوسیالیسم" است و دورنمای حرکت به جانب جامعه نوین را بدون مبارزه مسلحانه دریایی، و یا به دست آوردن اکثریت پارلمانی از سوی نیروهای سوسیالیستی و کمونیستی که متکی بر پشتیبانی پر قدرت جنبش خارج از پارلمان توده های مردم باشند، پیش بینی می کند. بدین جهت است که ایجاد اتحاد دمکراتیک وسیع ترین اقشار مردم، جای مرکزی را در استراتژی حزب می گیرد. شرکت کنندگان در این اتحاد دارای اهداف گوناگونی هستند ولی مبارزه در راه این اهداف، ناگزیر سبب رویارویی با انحصارات و دولت هایی می گردد که به منافع این انحصارات خدمت می کنند.

در شرایطی که میلیون ها افراد کشور ما علیه سیاست دولت کنونی محافظه کاران که یکی از مرتجع ترین دولت های تاریخ بریتانیای چندین ده سال است، برخاسته اند، امکان واقعی برای ایجاد چنین اتحاد دمکراتیک وسیعی پیدا می شود. ما با قراردادن وظیفه جلب فعالان روشن فکران به جنبش عظیم سندیکائی، به جبهه واحد دمکراتیک مبارزه علیه محافظه کاران و به خاطر بریتانیای سوسیالیستی، مسئله کار حزب میان آنان را هم از همین موضع می نگریم.

کمونیست ها در این گستره با مسائل ویژه ای روبرو می شوند. چنان که می دانیم امپریالیسم باید دست آوردن مافوق درآمدها نه فقط به ایجاد پایگاه مادی برای رفرمیسمی پرداخت که تا کنون در جنبش کارگری کشور برتری دارد، بلکه استحکام موقعیت "طبقه میانه" را تسهیل کرد. درست

همین لایه اجتماعی، ذخیره مهم طبقه حاکمه در یک دوران طولانی بود که تاثیر ایدئولوژیکی قابل ملاحظه‌ای در جامعه داشت و پذیرش داوطلبانه "وضع موجود" را از سوی توده‌ها تامین می‌کرد. روشنفکران که جزء "طبقه میانه" به حساب می‌آمدند تا چندی پیش از لحاظ مادی به خوبی تامین شده و دارای اعتبار اجتماعی والایی بودند. باید در نظر داشت که اکثریت این اشخاص کسانی هستند که از کار خود رضایت خاطر دارند و آن حالت بیگانگی شدیدی را که به کارگران صنعتی از سوی مقتضیات ضدانسانی و بیرحمانه تولید بزرگ سرمایه‌داری تحمیل شده است، حس نمی‌کنند. به طور کلی آن‌ها خود را از طبقه کارگر متمایز دانسته و درک نمی‌کنند که با فروش نیروی کار، خود آن‌ها نیز گرچه به شکل کمتری، اما به هر حال استثمار می‌گردند.

تصور چگونگی روند شکل و تجمع گروه‌های کارشناسان و افزایش نقش آن‌ها در جامعه و هم‌چنین عوامل تعیین‌کننده شخصیت سیاسی - اجتماعی آنان و نظریاتشان برای ما دارای اهمیت است.

پس از جنگ جهانی دوم، در شرایط تثبیت نسبی اقتصاد و فشار روزافزون جنبش کارگری در جهت اجرای اصلاحات اجتماعی، تقاضا نسبت به کار فکری افزایش یافت. سیستم آموزشی به مقدار زیادی گسترش پیدا کرد. این امر قسمتی در پاسخ به خواست‌های نیروهای دمکراتیک دائر به واگذاری امکانات بیشتر آموزشی، و قسمتی هم بسبب احتیاج فزاینده اقتصاد به کار تخصصی عالی بود.

در سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ دانشگاه‌های جدیدی گشوده شد، آموزشگاه‌های فنی متوسطه به انستیتوهای پلی‌تکنیک که به دانش‌آموختگان آن‌ها دانشنامه داده می‌شد، تبدیل گردیدند و سیستم آماده ساختن آموزگاران و دبیران توسعه یافت. تصویب قوانین مهمی در گستره اجتماعی اجازه داد که خدمات بهداشتی و بهزیستی ملی ایجاد گردد و مراقبت از کودکان و شمار فزاینده پیران و معلولین بهبود یابد. همه این‌ها به معنی آن است که در عرصه بهداشت، خدمات اجتماعی، پژوهشی و در رشته‌

اداری بازوهای کارگری بیشتری مورد نیاز است .

مداخله فزاینده دولت در اقتصاد کشور نیز در تشکل صفوف کارشناسان ، تأثیری گذاشت . ملی کردن برخی رشته‌های بنیادی صنایع و حمایت اقتصادی دولت از نواحی عقب مانده کشور ، سبب افزایش شمار دانشمندان ، مهندسان و کارکنان فنی و اداری که در بخش دولتی به کار مشغول بودند ، گردید . مخارج عظیم تسلیحات و پژوهش‌های نظامی و افزایش اهمیت انواع جدید اسلحه ، این گرایش را تشدید کرد . گسترش جدید نقشه‌کشی شهری و ساختمان منازل مسکونی ، تعداد بیشتری نقشه‌کش ، معمار و مهندس در سطح محلی و ملی جهت خدمات دولتی طلب می‌کرد .

همزمان ، تأثیر روزنامه‌ها ، رادیو و تلویزیون که هم به سرمایه‌بزرگ و هم به دولت تعلق داشت بر زندگی اجتماعی گسترش یافت . حملات گسترده ضد سوسیالیستی و ضد کارگری که ایدئولوژی خصمانه‌ای نسبت به منافع مردم ایجاد می‌کرد ، به افکار لایه‌های وسیع اهالی ، آغاز گردید . کارکنان رسانه‌های گروهی که همانند آموزگاران ، نمایندگان آن گروه‌های اجتماعی هستند که تشکل ایدئولوژی و نظریات اهالی تا حدود زیادی به آن‌ها وابسته است ، اغلب برخلاف منافع خود در این کارزار تبلیغاتی شرکت می‌کنند .

آمار زیر نشان می‌دهد که چگونه تعداد کارشناسان و وزن مخصوص آن‌ها در گستره دولتی خدمات اجتماعی افزایش می‌یافت . در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۶۸ بازار کار ۱۸۴۸۸۷ دانش‌آموخته دانشگاهی داشت ؛ در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۲ تعداد آن‌ها ۲۱۵۳۲۹ نفر و در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۷ به ۲۳۸۱۰۳ نفر رسید . در دوران میان سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ تعداد دانشجویان شعبات روزانه ۲۵۰ هزار نفر افزوده شد . به شمار آموزگاران ، دبیران ، دانشیاران و استادان هم بر این تسق افزوده شد .

تعداد پزشکان هم به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت . در سال ۱۹۵۱ شمارش آن‌ها ۶۲ هزار نفر بود ولی در حال حاضر تعداد کسانی که در بیمارستان‌ها کار می‌کنند و یا مطب شخصی دارند به ۹۲ هزار نفر رسیده

است. در مجموع، تعداد کارشناسان دارای آموزش عالی در کشور، نزدیک به ۳ میلیون و ۶۵۴ هزار نفر از کل ۲۳ میلیون نفر افراد شاغل می باشد. ولی وضع بطور چشمگیری در حال دگرگونی است. در شرایط بحران اقتصادی که سیاست اجتماعی مقامات حاکمه، آن را تشدید می کند، تقاضا، در رابطه با کارکنان کار فکری، کم تر شده است. دولت حزب کارگر که در آخرین انتخابات همگانی دچار شکست شد به اجرای یک سلسله کاهش در اعتبارات بودجه ای در عرصه خدمات اجتماعی و آموزشی پرداخته بود که به طور جدی در امر اشتغال اثر گذاشته است. در جاهای کار آزاد شده، افراد جدیدی را نمی پذیرند و این امر به نوبه خود، فارغ التحصیلان دانشگاهها و کالجها را از امکان دریافت کار مطابق تخصص خود، محروم می سازد. کسانی هم که به کار مشغولند، نسبت به گذشته فشار تولید بیشتری بردوش داشته و برای انجام کار خود در سطح پایسته، امکان کمتری در اختیار دارند. این امر پیش از همه به معلمان و کارکنان رشته های خدمات اجتماعی و پزشکی مربوط می گردد. سیاست کنونی دولت محافظه کاران، سبب بیرون راندن معلمان و کسانی می گردد که در عرصه خدمات اجتماعی به کار مشغولند و به کارکنان پزشکی درجهتی فشار وارد می آید که در مطب های شخصی، به کار بپردازند.

به طوری که اطلاع می رسد، دولت قصد دارد، پرسنل دستگاه دولتی را هم، کاهش دهد. چنانچه حتی قسمتی از تصمیمات پیشنهادی عملی گردد، بیش از ۷۳ هزار نفر کارمندان دولت بیکار خواهند شد.

سیاست محافظه کاران در جهت ثابت نگاه داشتن دستمزدها، در درجه نخست، روی کارشناسانی که در ارگان های مرکزی و محلی دولت به کار مشغولند، تاثیر می گذارد. لیکن دولت در قبولاندن این سیاست به بخش خصوصی اقتصاد با مسائل معینی روبرو است ولی حقوق کارمندان خود را می تواند کنترل کند و کنترل هم می کند. به این ترتیب، سطح زندگی واقعی کارشناسان پائین می آید و امکان آن ها در انجام کار اجتماعی مفید خود از سوی برنامه های صرفه جوئی محدود

می‌گردد. از جمله چندی پیش، اتحادیه معلمان دانشگاهی اعلام کردند که در سال‌های اخیر سطح زندگی اعضای آن به مقدار ۲۰ درصد، کاهش یافته است.

این دستبرد به سطح زندگی کارشناسان، سبب مخالفت‌هایی گردید. یکی از نشانه‌های آمادگی فزاینده روشنفکران برای پیوستن به مبارزه، روآوری قابل ملاحظه آنان به اتحادیه‌های صنفی در ده سال اخیر است. کارشناسان در گذشته به طور سنتی از سازمان‌های اتحادیه‌ای و مبارزه برکنار بودند. ارقام زیر تا حدودی بیان‌گر گرایش‌های نوین می‌باشند: در سال ۱۹۵۸ کنگره اتحادیه‌های کارگری "تردیونیون" بریتانیا ۸۳۳۷۳۲۵ نفر و در سال ۱۹۶۸ کمی‌بیش از ۸۷۲۵۶۰۴ نفر عضو داشت، در حالی‌که ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۷۷ این تعداد به ۱۱۵۱۵۹۲۰ نفر رسید. در ضمن این افزایش تا اندازه زیادی، همانا به حساب لایه "یقه آهارهای" انجام شده است. از سال ۱۹۶۸ تعداد اعضای دو اتحادیه بزرگ کارمندان دولتی یعنی اتحاد ملی کارمندان دولتی و مجمع ملی کارکنان ارگان‌های محلی دولتی که کارمندان اداری، دانشمندان و کارکنان رشته‌های خدمات اجتماعی را در صفوف خود متحد کرده بودند، دوبرابر گردید. در اواخر سال‌های ۶۰ این اتحادیه‌ها تصمیم گرفتند به کنگره "تردیونیون"ها بپیوندند. بزرگ‌ترین اتحادیه‌های معلمان در اوایل سال‌های ۷۰ به کنگره "تردیونیون"های بریتانیا ملحق شدند. از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۷، یعنی طی ده سال، شمار اعضای مجمع کارکنان علمی-فنی و اداری از ۸۷ هزار نفر به ۳۹۶ هزار نفر و اتحادیه‌های معلمان کالج‌های فنی و آموزشگاه‌های فنی از ۲۶ هزار نفر به ۶۰ هزار نفر افزایش یافت. این مرحله مهمی در بسط اتحاد کارگران صنعتی و نمایندگان کارهای جسمانی دیگر با گروه‌های حرفه‌ای روشنفکری بود، چنان‌که مرحله‌ای که کمونیست‌ها در راه دستیابی بدان سال‌های طولانی کوشش می‌کردند.

اما این بدان معنی نیست که امروز تمام کارشناسان به طور یکسان خود را اعضای فعال جنبش اتحادیه‌های گسترده تری با وظیفه اقدام جدی

در دفاع از منافع خود و ابراز همبستگی نسبت به سایر گروه‌های زحمتکشان می‌شمرند. در عین حال مسائلی نیز وجود دارد از جمله این که کارشناسان حتی به قصد دفاع از خواست‌های خود، با عدم قاطعیت در اعتصابات شرکت می‌کنند توضیح این امر تدریج معینی در فقدان تجربه مبارزه و هم چنین در پیدایش احساس انفرادی در اشخاصی است که در گروه‌های نسبتاً کوچک کار می‌کنند. البته بیم آن که این یا آن عمل آن‌ها به شاگردان، دانشجویان و یا بیماران لطمه وارد آورد، نیز بی‌تاثیر نیست. بر طرف کردن این هراس که ملاحظات مخصوصی آن را ایجاد کرده است نیز، همیشه آسان نیست. کمونیست‌ها از جمله دلیل می‌آورند که هرگاه کارشناسان بدون چون و چرا با پیشنهاد کاهش بودجه مربوط به نیازهای اجتماعی از سوی دولت، موافقت نمایند به امر آموزش و تأمین اجتماعی زیان بزرگی وارد خواهد شد. دلسوزی واقعی، نسبت به منافع شاگردان، دانشجویان، بیماران و نیازمندان، همانا قاطعیت معلمان و کارکنان پزشکی و خدمات اجتماعی در دفاع از حقوق اجتماعی زحمتکشان و از سطح زندگی شخصی خود می‌باشد. اکنون لایه‌های هر چه گسترده‌تری این دلیل را می‌پذیرند.

عدم اعتماد به خود نیز خصالت روشنفکران است: برخی از کارشناسان ادعا می‌کنند که اعمال آن‌ها موثر نبوده و خود آن‌ها نیز دارای وزن سیاسی نمی‌باشند، زیرا کسانی که چرخ صنایع را از حرکت باز داشته و بر درآمد صاحبان صنایع تأثیر می‌گذارند روشنفکران نیستند یعنی آن‌ها فاقد آن چیزی هستند که وجود آن در کارگران صنعتی به آنان نیرو می‌بخشد. اما، در این صورت به آن واقعیتی کم‌بها داده می‌شود که هر دولتی بر آن واقف است. یعنی هرگاه اداره کنندگان امور دولت که بر عقول و تشکل جهان بینی نسل جوان تأثیر می‌گذارند، از اجرای مأموریت ذخیره مطمئن ثبات جامعه سرباز زنند، زیان بزرگی به آن وارد خواهد شد. روشنفکر هرگز ناتوان نیست و کمونیست‌ها و دیگر نیروهای چپ‌گرا همیشه راه‌هایی را جستجو می‌کنند که حس اعتماد، تمایل به وحدت و یک پارچگی کارشناسان را

رشد داده و نقش آن‌ها را در اتحاد گسترده دمکراتیک یا لابیرند .

گسترش همکاری‌های مشترک روشنفکران و سایر دسته‌های زحمتکشان می‌تواند آن سرچشمه مهم نیرویی باشد که هنوز کم از آن استفاده می‌گردد . دستبرد دولت بر گستره خدمات اجتماعی ، به معنی کاهش جدی دستمزد واقعی کارگران و کارمندان است . هم‌اکنون تعداد هرچه بیشتری از افراد ، به لزوم اتحاد ، در مبارزه به خاطر حفظ محل‌های کار و همچنین علیه تلاش‌هایی که برای محدود کردن دامنه خدمات اجتماعی انجام می‌گیرد ، پی‌می‌برند . کنگره "تردیونیون"های بریتانیا زحمتکشان را فراخواند که علیه کاهش بودجه آموزشی اقدام نمایند . بیانیه کنگره با پشتیبانی قاطعانه از مبارزه تمام معلمان ، تاییدی است بر آن که برای رشد آتی این مبارزه و برای تجهیز کارگران صنعتی ، روشنفکران و سایر لایه‌های اجتماعی در جنبش واحد ، که فدای کاهش بودجه شده‌اند ، امکان وجود دارد .

رابطه میان افراد کارفکری و کارپیدی که کمونیست‌ها در جهت گسترش آن فعالیت می‌کنند ، هم در سطح محلی و هم در سطح کشوری وجود دارد . اکثریت اتحادیه‌های کارگران صنعتی در محل‌ها و در شوراهای "تردیونیون"ها دارای نمایندگانی می‌باشند . در این شوراها عملیاتی که در جهت اجرای تصمیمات کنگره "تردیونیون"ها و افزایش تاثیر در امورات اجتماعی محلی انجام می‌شود ، هم‌آهنگ می‌گردد . اما در شعبه‌های محلی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارکنان کارفکری ، به این گونه نبوده و تنها برخی از آن‌ها در این سطح فعالانه عمل می‌کنند و با لزوم شرکت خود را در جنبش فعالیت می‌پذیرند . تعداد نسبتاً کمی از اعضاء لزوم انضباط جدی اتحادیه‌ای و پشتیبانی از این خواست را که تمامی زحمتکشان موسسه معین عضو یک اتحادیه حرفه‌ای باشند ، درک می‌کنند . در ضمن همراه با اعتلای آتی مبارزه ، این نوع مبارزه و شکل که کارگران صنعتی به اهمیت آن مدت‌ها است پی‌برده‌اند ، لزوم بازهم بیشتری پیدا می‌کند .

یکی از علل عدم تمایل کارشناسان به گسترش روابط خود با سایر سازمان‌ها و اتحادیه‌های حرفه‌ای ، بیم آنان از کشیده شدن به "سیاست"

و به مبارزهای است که با ساحت محدود دستمزد و شرایط کار، رابطه مستقیمی ندارد. چنین سازمان‌هایی چون اتحادیه بزرگ ملی معلمان اگر هم به بحث درباره دایره وسیع‌تری از مسائل بپردازد، فقط در آن زمینه‌هایی است که مستقیماً با منافع آنان سروکار داشته باشد. این بدان معنی است که مثلاً مساله فعال‌تر شدن راسیسم فقط تا آن حد می‌تواند مورد بحث قرارگیرد که در تماس با اعضای این اتحادیه و یادر رابطه با گستره آموزش باشد. این برخورد همان‌طور که در بالا یادآوری شد، در اثر تمایل روشنفکران به دوری از سیاست است و آنان را از شرکت در فعالیتهای اجتماعی جدا ساخته، در حل عمومی‌ترین مسائل اجتماعی و رشد حوادث سیاسی تاثیر می‌گذارد، به همین سبب هم تاکنون اکثریت اتحادیه‌های کارشناسان به حزب کارگر (لیبریسیت) وارد نشده‌اند. ما معتقدیم که اکنون به کوشش برای خاتمه دادن به این گونه افراد سیاسی نیاز مبرمی است. در عین حال نیافتادن در دام ماجراجویی و جمله پردازی‌های ماوراء چپ اقلیت معدود ولی پرسروصدائی که چنان شیوه‌ها و طرق عملی را تبلیغ می‌کنند که از سوی توده اساسی اعضا اتحادیه‌های حرفه‌ای بی‌مورد و برای امر سیاسی شدن اتحادیه‌ها آشکارا زیانبار شمرده می‌شود، اهمیت دارد.

کارشناسان با تلاش در دفاع از کار، موقعیت اجتماعی و سطح زندگی خود به اجرای اعتصابات یک روزه، اجتماع در راهروهای پارلمان، برپا کردن تظاهرات و میتینگ‌های توده‌ای و جمع آوری امضاء می‌پردازند. معلمان در پاره‌ای از موارد از پذیرفتن بار اضافی تدریس خودداری می‌کنند. معلمان دانشگاه‌ها با اقدامات فعالانه و کاملاً موفق در راهروهای پارلمان وهم‌چنین با امتناع از پذیرفتن آزمون‌ها، پاسخ سریعی به خواست‌های خود درباره افزایش حقوق و دستمزد دریافت کردند. کارمندان دولتی هم به یک سلسله اعتصابات دست زدند. آن‌ها با تهیه و پخش گسترده مقاله هجوآمیزی در سی‌تا مبرسال گذشته، نشان دادند که کاهش اقلام بودجه چه پی‌آمدهائی در بر دارد و محافل اجتماعی کشور را فراخواندند که از کارزار

آنان علیه اخراج‌ها پشتیبانی به عمل آورند. هنگام اعتصابات یک روزه، حتی کارشناسان انگشت‌نگاری اسکاتلند یارد با همکاران خود در صفوف اعتصاب شرکت نمودند. روزنامه‌نگاران و به ویژه روزنامه‌نگاران شهرستانی به خاطر بهبود شرایط کار و دفاع از حقوق سندیکایی خود، جانانه مبارزه می‌کنند. کارکنان تلویزیون بازرگانی و رشته‌های خدمات اجتماعی، به اعتصاب درازمدتی پرداختند. کارمندان بنگاه‌های بیمه، بازرگانی و اداری، پیگیرانه بخاطر شناسایی حق اتحادیه در انجام مذاکرات اقدام می‌کنند.

این واقعیت که شمار هرچه بیشتر کارشناسان به نقش ارتباط متقابل در جنبش اتحادیه‌ای و حل مسائل اقتصادی خود و هم‌چنین به لزوم اقدامات قاطع و امر وحدت پی برده‌اند، در ده سال اخیر کاملاً روشن گردید. هرچند اکثریت اعضای اتحادیه‌های حرفه‌ای هنوز از سیاست کناره‌گیری می‌کنند ولی به هر حال سیمای "باشگاهی" این اتحادیه‌ها به تاریخ سپرده شده است. دلیل آن‌گزینش بیش از پیش کمونیست‌ها و لیبرال‌های چپ برای سرکردگی اتحادیه‌هاست، زیرا به خوبی دریافته‌اند که این سازمان‌ها، همانا زیر رهبری نیروهای چپ قادر به عمل موثر می‌باشند.

رشد مناسبات میان روشنفکران و کارگران صنعتی معامله‌ای با نفع یک طرفه نیست. این مناسبات برای هر دو طرف نافع است. طبقه کارگر صنعتی مبارزه خود را در شرایط هرچه پیچیده‌تری انجام می‌دهد. این طبقه باید سیاست آینده خود را بر پایه دگرگونی‌های علمی و فنی، جلوگیری از دستبرد به حقوق دمکراتیک و تیز جلوگیری از فعال شدن راسیسم (نژادپرستی) و هم‌چنین واکنش در برابر نیاز توسعه آموزش و مبارزه به خاطر برابری زنان، طرح و اجرا کند.

برای رسیدن به این هدف، اتکاء به دانش و تجربه کارشناسان چه در محل و چه در مقیاس ملی، آن‌هم در حدی بیش از حالا، اهمیت بسزایی دارد. روشنفکران عضو حزب کمونیست بریتانیا همواره سعی داشته‌اند تا

این جنبه فعالیت خود را توسعه داده و بدین ترتیب به منافع طبقه کارگر خدمت نمایند و در ضمن کوشش می‌کردند که همکاران غیر کمونیست ولی مترقی خود را به این کار جلب نمایند. از جمله، حقوق دانان حزبی هستند که در فعالیت به خاطر خدمت به منافع طبقه کارگر و جنبش پیشرو، مبارزه به خاطر حقوق دمکراتیک اتحادیه‌ها و اعضای آن‌ها و در زمان‌های اخیر مبارزه علیه راسیسم و تبعیض زنان، سنت دیرپائی دارند. معلم‌ها توانستند زیر رهبری موثر کمونیست‌ها و سایر نیروهای چپ به لغو مقررات ارتجاعی آزمون استعداد فکری کودکان موفق گردند. دانشمندان برجسته از راه دانش و تجربه خود کارهای فراوانی برای استواری امر صلح انجام دادند؛ آن‌ها همراه پزشکان کمونیست، با ابراز کمک به کارگران صنعتی صاحب‌کاران را وادار به برقراری مقرراتی کردند که امنیت کار و حفظ تندرستی کارگران را در محل کار تأمین نماید. پزشکان کمونیست به اتفاق همکاران پیشرو خود و با کوشش برای جلب تمام نمایندگان حرفه خود به شرکت صادقانه در خدمات ملی بهداشتی، نمونه عملی خدمت پزشکی به خانواده‌ها را از جمله در مراکز بهداشتی نشان دادند.

گسترش سازمان‌های حرفه‌ای کارشناسان با احراز برتری‌هایی بر جنبش اتحادیه‌ای، در مجموع مسائلی را هم مطرح می‌کند. یکی از آشکارترین مسائل، خطر تضعیف آگاهی پرتوان و رزمنده طبقه کارگر به سبب نفوذ لایه‌هایی در آن است که در مبارزه، تجربه کم‌تری دارند. "واردات" ایده‌ها و نظریات خرده‌بورژوائی، گرایش استحکام و تثبیت جناح راست اتحادیه‌ها را در پی دارد. اکنون این جناح، ظاهراً در حال عقب‌نشینی است ولی همیشه از سیاست رفرمیستی همکاری طبقاتی دفاع می‌کند. هر چند کمونیست‌ها همیشه به توضیح سیاست خود و مبارزه به خاطر آن که ایده مارکسیسم برای همه زحمتکشان قابل درک باشد، به مثابه یکی از مهم‌ترین عناصر فعالیت خود در جنبش کارگری و یکی از پیچیده‌ترین وظائف خود می‌نگریستند ولی در شرایط کنونی این امر به ویژه مبرم است.

از آغاز سال‌های ۶۰ شرایط مبارزه ما به خاطر ایده مارکسیسم از برخی لحاظ دشوارتر شده است. اکنون ما بجای توطئه سکوت درگذشته که بندرت با حملاتی بر مارکسیسم شکسته می‌شد، از یک سو با دشمنی راست‌گرایان و از سوی دیگر با طیف‌گسترده جریانات "آکادمیک" و ماوراء چپ که خود را مارکسیستی جا می‌زنند، روبرو هستیم. نمایندگان جریان "آکادمیک" با بدست فراموشی سپردن هدف بنیادی مارکسیسم، یعنی کمک به طبقه کارگر و متحدانش در تغییر جهان، آن را به مثابه یکی از انواع گوناگون فلسفه در ردیف سایر مکاتب بررسی می‌کنند. "مارکسیسم ماوراء چپ" که برخلاف آنچه در نظر اول تصور می‌شود، آنقدرها هم از مارکسیسم "آکادمیکی" دور نشده است، انواع گوناگون جریان‌های سکتاریستی و ریزیونیستی را در خود توأم کرده و به طور عمده علیه احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی سمت‌گیری کرده است. تمام این‌ها مسائلی کاملاً دشوار برای کمونیست‌هایی است که در گستره تئوری کار می‌کنند. آن‌ها باید به رشد مارکسیسم در شرایط پیچیده کنونی یاری رسانده و با حفظ قابلیت خود در غنی‌ساختن سیاست حزب، چه از طریق کار خود در دانش مارکسیستی و چه از راه شرکت در فعالیت سیاسی روزمره، در جریان آنچه که در تئوری بورژوازی می‌گذرد قرار داشته باشند.

این فعالیت که کوشش دستجمعی و انفرادی کمونیست‌ها متوجه آن است، بدون شک سبب جلب روشنفکران به حزب خواهد شد. تصمیمات سی‌وششمین کنگره (آخرین) حزب کمونیست بریتانیا درباره لزوم وامکان افزایش صفوف ما، گویا است. برای عملی‌ساختن وظایف یاد شده، مهم آن است که هرچه بیشتر کارگران صنعتی را به صفوف حزب جلب نموده و تعداد بیشتری سازمان‌های زیرین حزبی در صنایع به وجود آوریم. این کلیدی است برای به دست آوردن دگرگونی در جنبش کارگری، تا حزب اصول سازمانی و انضباط استوار طبقه کارگر را به مثابه پایه و اساس خود حفظ کند. ولی ما با عطف توجه به این جنبه از فعالیت حزب، ضمناً کوشش می‌کنیم که کار میان کارشناسان را هم تقویت کرده و هرچه فعال‌تر

آن‌ها را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و جنبش کارگری جلب نمائیم و به امر پذیرش فلسفه طبقه‌ء کارگر از سوی آنان و ورود آنان به صفوف حزب کمونیست یاری رسانیم . وظیفه دشواری است ولی اجرای آن لازم است . این‌ها شرایط ایجاد اتحاد دمکراتیک گسترده‌ای است که حزب آن را زمینه حتمی پیشروی به سوی سوسیالیسم در کشور ما می‌شمرد .

*

«عمل موازی» پکن و واشنگتن را چگونه باید فهمید؟

هیئت تحریریه مجله نامه‌ای از یکی از خوانندگان مجله، از پرتقال دریافت کرده که در آن نامه از جمله چنین نوشته شده است:

"در ماه‌های اخیر مطبوعات درباره گسترش روابط میان جمهوری خلق چین و کشورهای عمده سرمایه‌داری مطالب فراوانی منتشر می‌کنند. نکته‌ای که بویژه از آن سخن می‌رود "عمل موازی" جمهوری توده‌ای چین و ایالات متحده آمریکا است. در صورت امکان، لطفا درباره مظاهر مشخص این پدیده توضیح دهید."

ک. ری بیرو از شهر ستوبال

در شرایط بغرنج کنونی، سیاست چین هر چه بیشتر برخلاف منافع خلق‌ها و گرایش‌های پیشرو رشد جهانی جریان دارد. سران چین می‌کوشند تا چنین سیاستی را با لفاظی درباره صلح بپوشانند، اما بطوری که واقعیات نشان می‌دهند، این امر چیزی جز کارزار تبلیغاتی نبوده و هدف عمده خط مشی استراتژیکی پکن کماکان دست یابی به موقعیت "سروری" است تا اراده خود را به خلق‌های دیگر تحمیل کند. ویژگی خط سیاسی رهبران کنونی چین، آنتی‌سویتسم افراطی و دشمنی آشکار نسبت به دوستان اتحاد جماهیر شوروی است. سران چین در تلاش برای ایجاد به اصطلاح "وسیع‌ترین جبهه واحد بین‌المللی" یا به سخن دیگر هرگونه ائتلافی که نیروهای دشمن شوروی و سوسیالیسم

جهانی را در خود متحد سازد، از صرف نیرو دریغ نمی‌ورزند. رهبری چین تشدید آتی وخامت اوضاع بین‌المللی را بمثابة شرط مساعد، جهت سرهم‌بندی این گونه ائتلاف بشمار می‌آورد. تحریک و پیوند مستقیم رهبران چین یا کسانی که اسلحه به رخ می‌کشند؛ به تشدید مسابقه تسلیحاتی می‌پردازند، دست به ماجراجویی می‌زنند و در زیر شعار دروغین مخالفت با "برتری‌جویی شوروی"، "قاطعیت" و "زو در روئی بدون سازش" نشان می‌دهند، از همین جا است.

در یک بویژه برای روابط با ایالات متحده یعنی با قدرت امپریالیستی عمده جهان، اهمیت بسزائی قائلند. در ماه مه سال ۱۹۷۸ در پایتخت جمهوری توده‌ای چین از ز. برژینسکی دستیار رئیس‌جمهور در امور امنیت ملی پذیرائی به عمل آمد. مذاکرات فرستاده واشنگتن با رهبران چین در جو آنتی‌سویتسم آشکاری انجام شد. برژینسکی در بازگشت به واشنگتن یادآوری کرد که "مخالفت اصلی اتحاد شوروی یعنی ایالات متحده آمریکا و چین دارای منافع موازی هستند" ("اینترنیشنل هرالڈ ٹریبون" ۳۰ ماه مه ۱۹۷۸).

گام بعدی در راه ائتلاف چین و آمریکا، مسافرت دن سیائوپین معاون نخست وزیر چین به ایالات متحده در آغاز سال ۱۹۷۹ و مذاکراتش با کارتر و سایر شخصیت‌های رسمی آن کشور بود. دن سیائوپین با موافقت ضمنی مقامات آمریکائی دیدار خود را برای ایراد حملات افترا آمیز علیه اتحاد شوروی مورد استفاده قرارداد. او آشکارا از چین، آمریکا، ژاپن و کشورهای اروپای باختری برای ایجاد ائتلاف نظامی علیه اتحاد شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی دعوت به عمل آورد.

تجاوز مسلحانه چین علیه جمهوری سوسیالیستی ویتنام در ۱۷ فوریه سال ۱۹۷۹ را می‌توان عملی شمرد که میان پکن و واشنگتن ماهیتا برسر آن موافقت شده بود. مجله "آفریقا-آسیا" منتشره در پاریس، در این رابطه به آن واقعتی عملاً غیرقابل تردیدی اشاره می‌کند که هرگاه چین به پشتیبانی دیپلماتیک از سوی آمریکا، متحدان و دست‌نشانندگان

آسیایش مطمئن نبود نمی‌توانست به خود اجازه دهد که به ویتنام حمله‌ور گردد. مجله یادآور می‌گردد که ایالات متحده آمریکا از قصد چین درباره اجرای عملیات نظامی علیه ویتنام به خوبی مطلع بوده است.

مسافرت ماندیل معاون رئیس جمهور آمریکا به چین در ماه اوت سال ۱۹۷۹، گرایش استحکام آتی اتحاد آمریکا و چین را تایید کرد. ماندیل از جمله اعلام کرد که دولت آمریکا ذخیره‌ای به مبلغ دو میلیارد دلار برای اعطای وام و تامین اعتبارات معاملات دوجانبه در پنج سال آینده در نظر گرفته است. او هم چنین قول داد که در تصویب قرارداد بازرگانی مربوط به برقراری روابط کامله الوداد میان دو کشور، تسریع به عمل آورد. ضمناً به چینی‌ها اطمینان داده شد که حل این مسئله، با واگذاری این گونه تسهیلات به اتحاد شوروی وابسته نخواهد بود.

دیدار هوآ کوفنگ صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین از اروپای غربی در پائیز سال گذشته گواه بر آن است که در پکن تصمیم قاطع دارند از خط مشی واشنگتن دایر بر اخلال در امر تشنج زدائی پشتیبانی نمایند. مذاکرات هوآ در فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، انگلستان و ایتالیا نشان داد که رهبری چین همراه با ایالات متحده آمریکا علیه ابتکارات صلح اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی که معطوف به تامین تشنج زدائی سیاسی و نظامی در اروپا می‌باشد، گام برمی‌دارد. هوآ کوفنگ نه تنها سران کشورهای غربی را از خطر "برتری جوئی" شوروی می‌ترساند، بلکه آن‌ها را به پذیرش نقشه‌های ایالات متحده آمریکا دایر به استقرار سیستم جدید سلاح هسته‌ای آمریکا در اروپای غربی تشویق می‌کند.

در ژانویه سال جاری برائون وزیر دفاع آمریکا به جمهوری توده‌ای چین سفر کرد. این دیدار نشانه استقرار روابط مستقیم میان ایالات متحده آمریکا و پکن در گستره نظامی است. طرفین با در نظر گرفتن "هدف‌های مشترک"، درباره "عمل موازی" واشنگتن و پکن در صحنه بین‌المللی

که متوجه اخلال در امر تنج زدائی و تشدید وخامت اوضاع در جهان است، به موافقت رسیدند. از جمله بطور مشخص دربارهٔ پشتیبانی مشترک و گسترده از ضد انقلابیون افغانی و دربارهٔ افزایش صدور اسلحه به پاکستان موافقت کردند.

بازدید هیئت نمایندگی نظامی چین از ایالات متحدهٔ آمریکا به سرکردگی گن بیائو عضو بوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین، معاون نخست وزیر و رئیس دبیرخانهٔ شورای جنگی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین در ماه‌های مه - ژوئن سال جاری انجام گردید. این هیئت با پرزیدنت کارتر، ماسکی وزیر خارجه و برائون وزیر دفاع آمریکا به مذاکره پرداخت و هم‌چنین از یک سلسله پایگاه‌های نظامی آمریکا دیدن کرد.

این بازدید در زمینهٔ گسترش چشم‌گیر همکاری نظامی میان آمریکا و چین انجام گردید. واشنگتن اجازه صدور برخی انواع کالاهای استراتژیک را که ارسال آن‌ها به اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعهٔ سوسیالیستی ممنوع اعلام شده است، رسماً به چین داد. دولت ایالات متحدهٔ آمریکا "چراغ سبز" صدور ماشین آلات نظامی که "خصلت تدافعی دارند" به چین را روشن کرد. یعنی: دستگاه‌های رادار، هواپیماهای حمل و نقل نظامی، هلیکوپتر، وسایل ارتباط و مخابرات و غیره. علاوه بر این ایالات متحده به هیئت نمایندگی گن بیائو قول داد که در گسترش صنایع نظامی، به چین کمک خواهد کرد. سخن از جمله بر سر تحویل کارگاه‌های مونتاژ هلیکوپترهای بزرگ و بویژه ماشین‌های الکترونی محاسبه می‌باشد. سرانجام، بطوری که خبرگزاری یونایتد پرس اطلاع می‌دهد، مقامات رسمی آمریکا در رابطه با بازدید هیئت نمایندگی نظامی چین از این کشور یادآور شدند که امکان دارد در آینده واشنگتن و پکن بتوانند "عملیات نظامی خود را هم‌آهنگ سازند".

پکن هم‌زمان با ائتلاف هرچه نزدیکتر با امپریالیسم آمریکا، تلاش فراوانی برای استقرار مناسبات نظامی-سیاسی با سایر کشورهای ناتو و ژاپن،

بکارمی برد. در ضمن از سوی سران چین فراخوانها و "هشدارهای" بی پایانی خطاب به حریفانش سرازیر است: "هیچ گاه نباید به پیمانهای با اتحاد شوروی اعتماد کرد"، "ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن باید مخارج نظامی خود را افزایش دهند، سلاح خود را تکمیل نمایند و شاخ و شاخ و علیه اتحاد شوروی مبارزه کنند"، "وهم آنها به یکی از رهبران حزب حاکمه لیبرال دمکرات ژاپن توصیه کردند: بودجه جنگی کشور را به خاطر تبدیل آن به "قدرت عظیم نظامی" که به نظر استراتژی دانهای یکن باید به اتفاق آمریکا و اروپای غربی با "برتری-جوئی شوروی" به مبارزه بپردازد، دوبرابر کنند.

در پایان ماه مه و آغاز ماه ژوئن سال جاری هیئت نمایندگی جمهوری خلق چین به سرکردگی هوآ کوفنگ نخست وزیر شورای دولتی از ژاپن دیدار کرد. به عقیده ناظران سیاسی هدف عمده این دیدار عبارت از آمادگی زمینه برای ایجاد اتحاد نظامی - سیاسی ایالات متحده آمریکا، ژاپن و چین بود. عبرت آموز است که نخست وزیر چین هنگام اقامت خود در سرزمین ژاپن درباره "خطر شوروی" فراوان سخن گفت. در عین حال او درباره نگویش تدارکات جنگی امپریالیسم آمریکا، توسعه حضور نظامی ایالات متحده در مناطق گوناگون جهان، حمله نظامی آمریکا به ایران در ماه آوریل سال جاری (طیس - م) و پشتیبانی از دست شانددگان خود در سئول به خاطر سرکوبی قیام توده ای کره جنوبی در بهار امسال، لب از لب نگشود.

مذاکرات هوآ کوفنگ با رهبران ژاپن، هم چنین مسائل همکاری دو جانبه در رشته های علمی - فنی را در بر می گرفت که نشان دهنده علاقمندی محافل نظامی گرای چینی به استفاده از قدرت علمی - فنی ژاپن می باشد. فرماندهی نظامی چین توجه مخصوصی نسبت به صنایع الکترونی و الکترو-تکنیکی ژاپن نشان می دهد.

ژنرال هیگ آمریکائی که در آن وقت سرفرمانده نیروهای مسلح متحده ناتو بود، ضمن صحبت درباره چین به موقع اظهار داشت که چین "به

یک معنی چیزی شبیه به شانزدهمین عضو پیمان آتلانتیک شمالی می باشد" ("پانوراما"، ۱۴ فوریه ۱۹۷۸ صفحه ۵۴). گذشت زمان نه تنها چنین ارزیابی را تایید کرد، بلکه شواهد تازه‌ای عرضه داشت دال بر این که رهبران کنونی چین پیوسته خط مشی ائتلاف نظامی-سیاسی هرچه نزدیکتر با کشورهای امپریالیستی را که مطابق با هدف‌های توسعه طلبانه پکن است، اجرا می‌کنند. خطر چنین سیاستی در آن است که در کنار اعمال تجاوزکارانه ایالات متحده، این سیاست بمثابة منع و خامت اوضاع بین‌المللی و تهدید جدی صلح به کارگرفته می‌شود.

رهبری چین توجه فزاینده‌ای به تحصیل سلاح معاصر و ماشین‌های جنگی از قدرت‌های امپریالیستی معطوف می‌دارد. آن‌ها نیز با رغبت کامل به تقاضاهای جمهوری خلق چین دربارهٔ تحویل سلاح پاسخ می‌دهند. جالب توجه است که منع فروش اسلحه به چین که در سال‌های ۵۰ از سوی کشورهای سرمایه‌داری وضع شده بود، اکنون لغو گردیده و ارتش چین با اندازه زیادی به حساب زرادخانه کشورهای ناتو مجهز می‌شود.

به این ترتیب در پاسخ به پرسش شما، ری بیروی محترم! می‌توان نتیجه گرفت که تمایل هرچه شدیدتر رهبران چین دایر به همکاری نظامی با قدرت‌های امپریالیستی، وجود دارد. روشن است که هنوز نمی‌توان دربارهٔ اتحاد نظامی رسمی سخن گفت. ولی این‌گونه نزدیکی در شرایط بین‌المللی کنونی، وضع خطرناکی به وجود می‌آورد که نگرانی به حق خلق‌های آسیا و درنوبت اول همسایگان چین و همهٔ جهان را برمی‌انگیزد. درحقیقت هم توافق پکن با امپریالیست‌های آمریکایی دربارهٔ "عمل موازی" خطر واقعی برای کشورهای آسیا است. این‌گونه توافق‌ها رنگ تهدیدهای تازهٔ تکرار تجاوز مسلحانه علیه جمهوری سوسیالیستی ویتنام، فشار بر کشورهای "آسه آن" (۶ کشور هم‌پیمان جنوب شرقی آسیا-م. م.)، تحریک رهبران پاکستان به تشدید عملیات اخلال‌گرانه علیه جمهوری دمکراتیک افغانستان و تلاش برای تیرگی

روابط هندو پاکستان رابه خود می‌گیرد. در این اواخر پکن پشتیبانی خود را از بقایای دارودسته، راهزنان پلپوت که از سوی خلق کامپوچیا رانده شده‌اند، فعال‌تر کرده است. سران‌چین از نوا دعاهای کهن ارضی نسبت به سرزمین کشورهای همسایه هند، ویتنام و کشورهای دیگر را مطرح می‌کنند.

خصلت مخاطره آمیز خط مشی کنونی رهبران چین همان‌گونه که واقعیات بر آن گواهند کاملاً آشکاراست. در عین حال نمی‌توان نزدیک بینی آن‌هائی را که به امکان بازی با "کارت چینی" به نفع خود و به حساب منافع دیگران دل بسته‌اند، یادآوری نکرد. روزنامه آمریکائی "کریسچن ساینس مونیتور" در این رابطه نوشت: "امکان دارد آن روزی که چین از لحاظ نظامی و اقتصادی تبدیل به قدرت نیرومندی گردد، منافعش با منافع غرب تصادم پیدا کند. این گونه تصورات دیرپای رانباید از نظر دور داشت". نگرانی‌هائی از این نوع، بی‌پایه هم نیستند.

این مقاله از سوی "لومیکین" کارمند علمی انستیتوی خاور دور فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و شعبه اطلاعات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" آماده شده است.

※

مارگوت هونگر

عضو کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیستی آلمان و
وزیر آموزش و پرورش جمهوری دمکراتیک آلمان

پیدایش موضعگیری فعال دارای اهمیت حیاتی

مانوئل پاک ویواس خواننده ۶ مجله از بارسلون (اسپانیا) به ما می نویسد: "خواهشمندم مسائلی را که در رابطه با وضع جوانان کشورهای جامعه سوسیالیستی است بیشتر در مجله تشریح کنید"، خوانندگان بسیاری دیگری نیز با مراجعه به هیئت تحریریه چنین تقاضاهایی دارند. در پاسخ به آنها مقاله م. هونگر از (جمهوری دمکراتیک آلمان) را منتشر می کنیم.

حزب واحد سوسیالیستی آلمان همیشه بر آن است که مسائل جوانان و ایجاد شرایط برای آموزش رشد سیاسی، اجتماعی و حرفه‌ای آنان، مسائلی است که دارای اهمیت اجتماعی بزرگی می باشد. در سال ۱۹۴۶، در بلبشوی معنوی و مادی که فاشیسم هیتلری و جنگ دوم جهانی برای مردم ما برجا-

گذارده بود، حقوق اساسی نسل جوان یعنی: حق شرکت در فعالیت سیاسی، حق کار، استراحت و آموزش و حق داشتن زندگی سعادت آمیز برای آنان اعلام کردید. در آن زمان قسمت عمده نسل جوان که در اثر جنگ دچار سقوط اخلاقی شده و در یاس و نومیدی بسر می برد و زیر نفوذ تعلیمات - دروغین فاشیسم هیتلری قرار داشت؛ توجه به مسئله جوانان بسیار مهم بود. این توجه، شرط لازم برانگیختگی اعتماد نسل جوان به سیاست - ساختمان جامعه ضد فاشیستی و دمکراتیک گردید.

در فوریه سال ۱۹۵۰ به زودی پس از ایجاد جمهوری دمکراتیک آلمان، ارگان عالی نمایندگی مردم کشور، در باره شرکت جوانان در ساختمان جمهوری دمکراتیک آلمان و درباره تشویق نسل جوان به آموزش، کار، ورزش و استراحت، قانونی به تصویب رساند. این قانون، نتیجه دهه سال مبارزه جنبش کارگری انقلابی آلمان و سازمان پرولتاریائی جوانان به خاطر حقوق آنان بود. طبقه کارگر با پایان بخشیدن به بی حقوقی خود، بلادرتنگ حقوق جوانان را هم تضمین کرد:

برابری اجتماعی و سیاسی جوانان و امکان شرکت مستقیم آنان در ایجاد چنان جامعه ای که خود باید در آن زندگی و کار کنند.

حقوق نسل جوان همیشه برای کمونیست های آلمان مسئله ای طبقاتی بوده و همواره جوانان را به مبارزه به خاطر احقاق حقوق کارگران جلب می - کردند. جریان انقلاب سوسیالیستی در جمهوری دمکراتیک آلمان ثابت می کند که جانسینان در حال رشد "جوانان" پیوسته و در تمام مراحل ساختمان سوسیالیسم در صفوف پیشتر قرار دارند. بدین ترتیب این واقعیت که ساختمان جامعه سوسیالیستی یعنی انقلابی ترین امر تاریخ بشریت، مستلزم شرکت فعال جوانان است، بار دیگر تأیید می گردد، زیرا همانا جوانانند که به کشف چیزهای نو مستعد بوده و پیش از همه طالبند تا جای خود را در زندگی تعیین نمایند.

اما برای این که جوانان را به وظایف معاصر و دور نمای آینده خود

راهنمایی کرد، باید به آگاهی آنان رسانید که خلودرگذشته چه راهی راطی کرده و در این راه چه نبردهائی را از سرگذرانده است، نیز ضمن آن چه پیروزی ها و شکست‌هائی را چشیده و جقدر فداکاری کرده و شهید داده است. فهم این مطلب که در جمهوری دمکراتیک آلمان فقط طی سه دهه، بیش از یک قرن رشد گذشته، برای مردم کار انجام شده است؛ از سوی هر پسر و دختر جوان، دارای اهمیت سرشاری است. بزرگ‌ترین نقیصه دوران‌های گذشته، یعنی استثمار فرد از فرد کاملاً ریشه کن شده و موجبات اساسی ایجاد شرایط زندگی شایسته برای انسان‌ها مهیا گردیده است. پرورش کمونیستی جوانان، بدون آگاهی آنان از گذشته تاریخی خلق و بدون درک نیروهای محرکه رشد اجتماع بی‌معنی است.

حزب ما وظیفه عطف توجه ویژه به آبدیدگی ایده نسل در حال - رشد را که رابطه نزدیکی با روندهای گسترده اجتماعی و باهمه‌جریان انقلاب سوسیالیستی در کشور دارد، مطرح کرده است. امتناع قطعی از مناسبات کهن مالکیت طی سه دهه تاریخ معاصر ما، سبب دگرگونی ژرف آگاهی اجتماعی شهروندان گردیده است. تظاهر این دگرگونی‌ها، در رشد میهن پرستی - سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری، در انجام وظایف از روی مسئولیت و در شرکت فعال افراد در حل مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد. هر چه بیشتر آشکار می‌شود که سوسیالیسم استعداد خلاقانه بی‌سابقه توده‌ها را، از بند رها می‌سازد. دگرگونی انسان، نظریات و دیدگاه‌هایش، آگاهی و اخلاقیاتش، همان‌طور که تجربه تاریخی جمهوری دمکراتیک آلمان گواهر آن است، دستاورد عظیم تاریخی سوسیالیسم می‌باشد.

اخلاق مبتنی بر آگاهی سوسیالیستی، در جریان سازندگی هرروزه جامعه‌نوین شکل می‌گیرد و دارای روند دراز مدتی است. این روند گه‌گاهی پیچیده و متضاد است، و مستلزم تبلیغ فعالانه جهان بینی ما، تربیت - همیشگی، تعمیق آموزش و بالا بردن سطح فرهنگی می‌باشد. بدین جهت است که در ساختمان جامعه سوسیالیستی، باز سازی بنیادی تمامی سیستم

تربیتی و آموزش جوانان در نظر گرفته می شود .

بدیهی است که سیستم آموزشی دیرین که آلت سیادت طبقاتی - بورژوازی بود ، نمی توانست به دگرگونی های انقلابی در ایدئولوژی و فرهنگ یاری رساند . تنها آموزشگاهی که زاده انقلاب باشد ، قادر است آگاهی سوسیالیستی را برای جوانان بهارمغان آورد . بنیادیک چنین سیستم آموزشی در جمهوری دمکراتیک آلمان در جریان اصلاحات دمکراتیک آموزشی پس از شکست فاشیسم آلمان از سوی اتحاد شوروی همراه با ملی کردن بنگاه های صنعتی ، واگذاری زمین های بیونکرها (بزرگ مالکان پروسی - م . م) به دهقانان زحمتکش و درهم شکنی ماشین دولتی فاشیستی ، یکی از تصمیمات انقلابی حلال بود .

در نتیجه ایجاد آموزشگاه های واحد همگانی ، مضمون آموزش و - پرورش اساس علمی مطمئنی به دست آورد . امتیاز استشارگران در گستره آموزشی لغو گردید و فرزندان کارگران و دهقانان به آموزش عالی دسترسی یافتند . برخلاف جمهوری فدرال آلمان که کماکان سن ارتجاعی امپریالیسم آلمان و سیاست رسمی در عرصه آموزش دبستانی و دبیرستانی ، احیای - ایدئولوژی فاشیستی و میلیتاریستی است ، در آموزشگاه های ما تمامی ارثیه ارتجاعی گذشته ، یعنی ایده های فاشیستی و میلیتاریستی از بیخ و بن بر - انداخته شده است .

مربیان ، با روحیه بشردوستی همواره طرفدار پیشرفت اجتماعی بوده اند . ولی فقط در سوسیالیسم ، که از لحاظ طبیعت خود بشردوستانه ترین نظام است ، می توان آنچه را که دانش آموزش و پرورش پیشرو از دیرباز بدان دل باخته است ، عملی ساخت . از جمله تنها در سوسیالیسم است که خواست اساسی بشردوستانه در باره همگانی و اجباری شدن آموزش و پرورش ، اجرای عملی یافته است .

در حال حاضر در جمهوری دمکراتیک آلمان سیستم واحد سوسیالیستی آموزشی اجرا می گردد . طبق این سیستم دولت ما ، همان گونه که بار دیگر

در قانون جدید (سال ۱۹۷۴) در باره جوانان جمهوری دمکراتیک آلمان خاطر نشان می‌گردد ، آموزش همه جانبه و پرورش افراد جوان را تا ۴مین کرده و شرایط لازم را برای این امر بطور منظم ایجاد می‌کند . در کشور ما عملاً تمام کودکان (بیش از ۹۰ درصد) در سنین از سه تا شش سالگی به کودکانستان‌ها می‌روند و همه کودکان ، از شش سالگی بطور اجباری در دبیرستان‌های پلی‌تکنیک آموزش عمومی ده ساله ، به‌تحصیل می‌پردازند . سپس ، آموزش حرفه‌ای دو ساله که هم‌چنین اجباری است می‌آید و با دریافت دیپلم کارگر متخصص ، پایان می‌پذیرد (بدیهی است کار تضمین شده در اختیار هر یک از جوانان دانش‌آموخته گذارده می‌شود) ، در ضمن هم اکنون بیش از ۸۰ درصد جوانان که آموزش حرفه‌ای را آغاز می‌کنند ، دانش‌آموخته دبیرستان‌های ۱۰ کلاسه می‌باشند . فزون بر این افراد جوان از راه‌های گوناگون می‌توانند به آموزش عالی بپردازند .

بدین ترتیب هم اکنون آموزشگاه سوسیالیستی در جمهوری دمکراتیک آلمان ، دیگر نمونه‌ای تئوریک و هدفی دور دست نبوده بلکه واقعیت است . این امر که در نتیجه مبارزه به خاطر حاکمیت کارگران و دهقانان به وجود آمد ، خود یکی از مهم‌ترین شروط استواری این حاکمیت گردید ، زیرا کاملاً در خدمت جامعه سوسیالیستی ، سیاست و اقتصاد آن ، فرهنگ و ارزش‌های آن و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی قرار دارد .

آموزش و پرورش در کشور ما بر اساس ایده‌بزرگ هم‌جوشی کار تولیدی با تحصیل و تربیت بدنی است که مارکس " . . . به‌مثابه تنها وسیله پیدایش افرادی با رشد همه جانبه " توصیف کرده است (مارکس و انگلس ، مجموعه آثار ، جلد ۲۳ ، صفحه ۴۹۵) . آموزشگاه در جمهوری دمکراتیک آلمان به همه کودکان بدون وابستگی به موقعیت اجتماعی ، جهان بینی و اعتقادات - مذهبی والدین آنان ، آموزش عمومی بر پایه علمی و هم ارز می‌دهد که

تدریس علوم اجتماعی و هنر ، زبان‌های خارجی ، علوم طبیعی ، آموزش فنی و تربیت بدنی را در برمی‌گیرد . ما آموزشگاه خود را مدرسه آموزش - عمومی پلی‌تکنیک " چند-فنی " می‌نامیم ، چون که آموزش در آن درارتباط نزدیک با زندگی و عمل بوده و با این هدف است که جوانان را برای کار-مؤثر و فعالیت پرثمر حرفه‌ای و اجتماعی آماده می‌سازد . اینک در جمهوری دمکراتیک آلمان تمام دانش‌آموزان کلاس‌های ۷ - ۱۰ زیر رهبری ۳۵ هزار نفر استاد کاران متخصص به تحصیل دانش‌اساسی اقتصادی ، فنی و تکنو-لوژی پرداخته و تجربه و مهارت اولیه در کار را به دست می‌آورند . فزون بر این ، کارگران و دهقانان کثوپراتیوی به رهبری محفل‌های گوناگون و گروه‌های ورزشی دانش‌آموزان می‌پردازند . در نتیجه ، شاگردان آموزشگاه‌ها در بسیاری از کارخانه‌ها و مؤسسات در فعالیت راسیونالیزاتورها (راسیونا - لیزاتور - کسی که برای بهبود و تکمیل روند تولید ، پیشنهادهای مفیدی تسلیم می‌کند - م) و خانه‌ها و کلوب‌های فرهنگی و جمعیت‌های ورزشی شرکت می‌کنند .

برای ایجاد چنین سیستم آموزشی بودجه‌هنگفتی لازم بود . این بودجه‌مائی که کشور ، اقتصاد ویران شده از جنگ را احیاء می‌کرد ، شهرهای خراب شده از بمب را بازسازی می‌کرد ، تولید را نوسازی می‌کرد ، صنایع - سنگین خود را ایجاد می‌کرد و به حل مسائل بیشمار اقتصاد ملی که در رابطه با مخارج عظیمی است ، می‌پرداخت ، جستجو می‌گردید . پس از ایجاد جمهوری دمکراتیک آلمان ، مخارج سیستم آموزش همگانی هشت برابر و تعداد آموزگاران و دبیران سه برابر گردید . طی سه دهه گذشته بیش از صد سال حاکمیت سرمایه‌داری ، بنا، برای آموزشگاه‌ها در سرزمین جمهوری ما ساخته شده است . به ویژه برای رفع واپس ماندگی آموزش در مدارس روستائی و احلال (مدارس گوراد^۱ کوتوله) ، ایجاد سیستم متمرکز آموزشگاه‌های کاملاً مجهز یعنی تضمین عملی امکان برابر کسب آموزش برای فرزندان ساکنان - روستا ، کوشش زیادی لازم بود . برای آمادگی کادرهای جدید آموزشی دارای

منشاء کارگری و دهقانی در مدارس عالی هم نیروی زیادی صرف شد .
طبق برنامه حزب ، مصوبه کنگره نهم حزب واحد سوسیالیستی —
آلمان (سال ۱۹۷۶) ، وظیفه ساختمان آتی جامعه سوسیالیستی رشدیافته
و ایجاد شرایط اساسی برای گذار تدریجی به کمونیسم در برابر جمهوری —
دموکراتیک آلمان قرار گرفته است . این امر خواست‌های جدیدی را نسبت به
آموزش و پرورش کمونیستی جوانان مطرح می‌سازد . آموزشگاه ما باید شاگردان
را به شناخت قانونمندی رشد طبیعت و جامعه نزدیک ساخته و جهان‌بینی —
مارکسیستی — لنینیستی و انترناسیونالیسم را در آن‌ها شکل دهد و قدرت
تفکر خلاقانه ، کردار خلاقانه و تمایل استفاده از استعداد و دانش خویش
در خدمت سوسیالیسم را در آن‌ها برانگیزد .

اکنون در این مجموع ، تربیت سیاسی و اخلاقی جوانان و آبدیدگی
مارکسیستی — لنینیستی آنان به ویژه اهمیت بسزائی کسب می‌کند . سخن
پیش از همه در آنست که به جوانان یاد داده شود که به پدیده‌ها از مواضع
طبقاتی و از دیدگاه طبقه کارگر و ایدئولوژی آن برخورد کنند . ما همواره
آشکارا اعلام می‌کنیم که آموزشگاه ما در خدمت این ایدئولوژی است . فزون
بر این ، ما با داشتن هدف روشن در پرورش اخلاق کمونیستی کوشش کردیم
و کوشش می‌کنیم که هر جوانی را به قابلیت در پذیرش تمامی آنچه که لازم و
عادلانه برای امر مشترک ما است بمشاههٔ امر لازم و عادلانه برای شخص —
خودش و کوشش در رفتار طبق این اصول مجهز نمائیم (همانا این محکی
برای ارزیابی کامیابی‌های بدست آمده و تصمیمات و وظایف انجام شده ما
می‌باشد) .

چنین است درک ما از پرورش طبقاتی و انقلابی جوانان که بر ایدآل —
های عظیم بشر دوستانه کمونیسم : ایده‌های صلح ، کار به نفع همگان ، آزادی ،
ارزش انسانی و حق انسان ، همبستگی و عدالت اجتماعی بنا گردیده است .
هم اکنون این ایدآل‌ها نه تنها آرزو ، نه تنها اشتیاق استنتاج از اندیشه ،
بلکه واقعیت جامعه سوسیالیستی است که پدیده‌هایی چون اهمیت عظیم کار

کلکتیویسم ، دموکراسی گسترده سوسیالیستی ، تامین اجتماعی مردم و اعتماد آنان به آینده خود بیان گر آن می باشد .

ما در نسل در حال رشد قابلیت آن را برمی انگیزیم که در حوادث تاریخی ، تظاهرات و نمندی عینی اجتماعی را مشاهده کرده ، خصلت انقلابی معاصر و دیالکتیک مبارزه جهان شمول را درک کنند . ما می خواهیم جوانان از این که در جانب مروجین ترقی قرار داشته و نقش شرکت در ساختن تاریخ به عهده آنان است ، آگاهانه احساس غرور کنند ، تمام این ها وظایف روزمره مربیان ما بوده و در اجرای آن ها به پشتیبانی کامل از سوی حزب و همه جامعه متکی هستند . آنان نیز تمامی دانش خود ، نیروی عقیدتی خود و استعداد تربیتی خود را درست در راه این هدف مقدس به کار می برند .

حزب واحد سوسیالیستی آلمان یکی از مهم ترین جوانب تربیت جوانان را پرورش اخلاق کار کمونیستی می شمرد . ما در سیستم آموزش - پلی تکنیک به گفته مشهور لنین تکیه می کنیم : " کمونیسم در جایی آغاز می گردد که کار فداکارانه و دشوار ، دلسوزی کارگران عادی در باره افزایش بهره دهی کار و محافظت از هر پوت (واحد وزن برابر ۱۶/۳ کیلوگرم - م) گندم ، ذغال ، آهن و سایر فرآورده ها که نه شخصا به کسانی که کار می کنند و به " نزدیکان " آن ها ، بلکه به " دورترها " یعنی به مجموع کل جامعه می رسد ، در آنجا پیدا گردد . . . " (و . ای . لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۳۹ صفحه ۲۲) . می توان گفت که این حکم ، کاملاً برنامه معاصر تربیت کاری جوانان در جمهوری دمکراتیک آلمان را در بر می گیرد . کوشش های ما متوجه آن است که کار به نفع جامعه برای جوانان در دوران آموزش در مدارس ، تبدیل به نیازمندی حیاتی مسلمی گردد و از کودکی آنان این مطلب را درک کنند که حوائج شخصی را تنها با کار شخص خود می توان برآورده ساخت و نباید به حساب دیگران زندگی کرد و رفاه خود را بالاتر از رفاه اشخاص - دیگر قرار داد .

اجرای موفقیت آمیز فرمول سوسیالیسم - " همه چیز برای رفاه مردم "

، همانطور که معلوم است؛ ایجاد پایگاه موثر مادی - فنی را که قادر باشد بهره‌دهی کار متعالی و رشد اقتصادی پرشبات و در نتیجه شرایط لازم برای ارتقاء دائمی سطح مادی و فرهنگی زندگی مردم را تأمین کند ، در نظر می‌گیرد . به همین سبب است که حزب ما زحمتکشان را به تعمیم بمراتب گسترده‌تر از پیش راه‌حل‌های علمی - فنی جدید در تولید، راه‌نمایی می‌کند . دگرگونی‌های جدی در روند کار ، شرایط کار و عملیات مربوط به کار و خواست‌های فزاینده دانش و مهارت و آگاهی و رفتار افراد ، با این امر در رابطه است . از این جا روشن می‌گردد که آموزش جوانان برای حل و فصل مسائلی که در اثر پیشرفت علمی - فنی پیش آمده است و یاد دادن این که انقلاب علمی - فنی را چگونه با برتری‌های جامعه سوسیالیستی توأم کنند ، تا چه حد درخور اهمیت است . راه‌های اصلی به سوی این هدف عبارت از ارتقاء دانش در رشته‌های علوم طبیعی ، پرورش عشق و علاقه به علم و فن ، رشد تفکر مستقل و مهارت خلاقانه در یافتن راه‌حل‌های جدید و مسئولیت واقعی در برابر جامعه و طبیعت می‌باشد .

گاهی اظهار عقیده می‌شود که گویا آموزش علوم طبیعی در مقایسه با علوم انسانی در مدارس ما جای بسیار بزرگی را می‌گیرد . ولی مارکس و انگلس نشان داده‌اند که انسان نه تنها با زبان ، فرهنگ و تاریخ بلکه به فعال‌ترین طرز با طبیعت در ارتباط است . انگلس نوشت : " ما ، بدن ، خون و مغز ما به آن (طبیعت) تعلق داریم و در درون آن هستیم ، . . . تمام برتری ما بر آن در این است که ما برخلاف همه موجودات دیگر ، می‌توانیم قوانین آن را شناخته و به درستی آن‌ها را به کار ببریم . . . به‌ویژه از زمان کامیابی‌های کلان دانش طبیعی . . . ما هر چه بیشتر و بیشتر قادر می‌گردیم که هم چنین بنوانیم بی‌آمدهای طبیعی دورتر و حداقل عادی‌ترین اعمال خود را در گستره تولید به حساب آورده و بدین وسیله بر آنها فرمانروائی کنیم و برای این که این امر هر چه بیشتر به واقعیت پیوندد ، به همان اندازه افراد

دو باره نه تنها وحدت خود را با طبیعت حس ، بلکه درک خواهند کرد و به همان اندازه تصورات بی معنی و غیر طبیعی در باره تبیین آن چنانی میان روح و ماده ، انسان و طبیعت غیر ممکن می گردد . . . " (ک . مارکس و ف . انگلس ، آثار ، جلد ۲۵ صفحه ۴۹۶) .

درست به همین جهت است که ما ، دانش واقعیت ها ، مفاهیم ، قوانین و شیوه های بنیادی علوم طبیعی را شرط حتمی شکل گرفتن تابلوی علمی جهان می شمیریم . بدون این گونه دانش که به گفته انگلس در اساس جهان بینی ما قرار گرفته و امکان می دهد تا عقیده به مادی بودن و قابل شناخت بودن جهان شکل گیرد ، پرورش کمونیستی بنیاد استوار علمی نخواهد داشت .

حزب واحد سوسیالیستی آلمان در زمینه سیاست نسبت به جوانان ، همواره عقیده دارد که جوانان از طریق دیگری غیر از شکل و موقعیت پدران خود ، به سوسیالیسم می رسند . هر نسلی در شرایط دیگری به زندگی گام می گذارد و تجربه اجتماعی می اندوزد . ولی این چگونگی عینی که باید پیوسته آن را در امر پرورش جوانان در نظر داشت ، هیچ وجه مشترکی با - وراجی های ایدئولوگ های بورژوائی در باره "تصادم نسل ها" که گویا پدیده ناگزیر "تمدن معاصر" است ، ندارد . نظام بورژوائی که هرگز نمی توانست مسئله نسل ها را حل کند ، به ویژه امروزه قادر به حل آن نیست . آری ، چگونه در جامعه ای که هدف عمده و معیار عمده رشد آن سود است و جوانان در معرض بیشترین استثمار قرار داشته ، بیش از دیگران از پی آمدهای رشد بحرانی صدمه می بینند ، این مسئله قابل حل است ؟ در عین حال هدف این گونه مباحث در باره "تصادم" روشن است : انصراف نسل در حال رشد از مسائل اجتماعی و سیاسی واقعی سرمایه داری و تلاش در جدا کردن آن از طبقه کارگر و حزب آن ، یعنی همان عملی که دشمنان کمونیسم هرگز از آن

امتناعی نداشته و ندارند ۱

دستگاه تبلیغاتی بورژوازی هر روز و هر ساعت در تلاش تلقین - این مطلب است که گویا تصور جوانان آلمان سوسیالیستی در باره زندگی ، علاقه و سازمندی‌های آنان نسبت به نسل ارشد کاملاً به‌گونه دیگری است و گویا نسل جوان در جمهوری دمکراتیک آلمان نسبت به مفاهیم حقوقی و اجتماعی جامعه سوسیالیستی در تضاد و تعارض قرار دارد . ولی این گونه تبلیغات قادر به افشای کسی نیست ؛ نقش فعالی که جوانان در جامعه ما ایفاء می‌کنند اثبات این امر است که آن‌ها پیام پدران خود را پذیرفته‌اند .

بدیهی است که ما در پرورش نوجوانان با انواع - مسائل گوناگون روبرو هستیم و این نیز کاملاً طبیعی است . در حالی که بزرگ سالان همیشه به آسانی از حوادث جاری سر در نمی‌آورند و روندهای رشد سیاسی و سایر پیچیدگی‌ها را درست ارزیابی نمی‌کنند ، همه این‌ها برای انسانی که در مبارزه سیاسی بی تجربه است و شخصیتش تازه دارد شکل می‌گیرد ، تا چه اندازه پیچیده‌تر است ۱ پرورش جوانان در گل‌خانه انجام نمی‌شود . چگونگی بر- خورد اطرافیان به حوادث روزمره و پیچیدگی‌های زندگی به ویژه برنسل در حال رشد موثر است . متأسفانه هنوز ما با بقایای طرز تفکر گذشته در اندیشه و رفتار اشخاص و ست‌های منسوخ و سایر پدیده‌های منفی که تا شرمعینی بر جوانان دارند ، روبرو می‌شویم .

ما در کار پرورشی خود باید این امر را که زحمت‌کشان جمهوری- دمکراتیک آلمان در شرایط رویارویی بلاواسطه با امپریالیسم و در نزدیکی مرزی که دو سیستم جهانی را از یک دیگر جدا می‌کند به ساختمان جامعه - رشد یافته سوسیالیستی می‌پردازند ، در نظر داشته باشیم . دشمنان سوسیالیسم و به ویژه در سرزمین جمهوری فدرال آلمان ، با تمام وسایل تلاش دارند که بر جوانان از نظر سیاسی بی‌حره تا سیر بحسبند . آن‌ها چه از راه رسانه‌های گروهی و چه از طریق تماس‌های مستقیم شهروندان جمهوری - فدرال آلمان یا حوضتان خود در جمهوری دمکراتیک آلمان هر روزه ایدئولوژی

بورژوازی ، نظریات نئوفاشیستی و آنتی کمونیسم و آنتی سوبیتسم آشکار و پنهانی را به کشور ما "صادر می کنند" . روشن است که ما در برابر این - جریان گل آلود ، ایدئولوژی سوسیالیستی را قرار می دهیم . ولی با وجود همه این ها نمی توان ادعا داشت که تاثیر این تبلیغات برابر با صفر است . ویژگی جوانان ، حل هرگونه مسئله به اصطلاح " از راه نرسیده " وبدون وقفه است ؛ این امر خوبی است . در عین حال وظیفه مهم پرورشی ما عبارت از توضیح پیچیدگی روابط متقابل اجتماعی و انتقال اندوخته - تجربیات به جوانان و تفهیم این مطلب است که ایدآل های ما در مبارزه حادوکار دشوار عملی گردیده و فقط از این طریق یعنی مبارزه و کار آنها در اصل قابل اجرا هستند . جوانان باید درک کنند که شیوه نوین زندگی و اخلاق نوین تنها در جریان روند طولانی و پیچیده دگرگونی شرایط - اقتصادی ، اجتماعی ، ایدئولوژیکی و فرهنگی زندگی تثبیت می گردد . و تنها در صورتی که انسان خود ، کاری انجام دهد و با برطرف ساختن انواع گوناگون دشواری ها به خاطر چیزی فعالانه بپاخیزد و مبارزه کند ، می توان به سوی جلو پیشرفت کرد .

درست به همین سبب است که همه کار پرورشی ما متوجه شکل دادن موضع فعال حیاتی ، استقلال ، حس مسئولیت و برخورد خلاقانه به وظیفه اجتماعی در نسل جوان است . در عین حال کوشش عمده ما متوجه ایجاد امکانات مناسب برای فعالیت عملی مستقل و شرکت بلاواسطه در زندگی - اجتماعی جهت جوانان می باشد .

جنبش کارگران انقلابی آلمان هم چنین از دیرباز برای پرورش کودکان در خانواده اهمیت بسزائی قائل بوده است . کلارا ستکین این امر را درخواست زیرین فرمول بندی کرده است : " ما باید نفوذ پدر و مادر را بر نسل در حال رشد کاملاً حفظ و حتی ژرف نمائیم . پرورش پدر و مادر و - پرورش اجتماعی جایگزین یکدیگر نمی شوند ، بلکه یکدیگر را تکمیل می کنند . اگر ما می خواهیم از کودکان شخصیت های نیرومند با خصوصیات خود ویژه ای

بسازیم ، نمی‌توانیم از پرورش پدر و مادر صرف نظر کنیم " (کلاراستکین در باره پرورش جوانان ، برلن ، ۱۹۵۷ صفحه ۴۴) .

حزب ما در برنامه خود مسئولیت فزاینده خانواده‌ها در پرورش نسل در حال رشد یادآور می‌گردد . در ضمن حزب متکی بر آن است که با نو - سازی اساس مادی و معنوی زندگی در سوسیالیسم ، هم زمان دگرگونی‌های بنیادی در موقعیت اجتماعی خانواده و رابطه والدین نسبت به کودکان انجام می‌گیرد . برابری حقوق مردان و زنان ، درآمدهای فزاینده مبتنی بر کار ، بهبود شرایط مسکن و زیست و گسترش ایام فراغت در اثر کاهش زمان کار و طولانی کردن مرخصی‌ها - همه این‌ها مهم‌ترین شروط اجرای موثر حقوق و وظایف والدین در پرورش کودکان در خانواده است .

بدین ترتیب در جمهوری دمکراتیک آلمان همکاری متقابل و نزدیک آموزشگاه ، خانواده و کارخانه ، اتحادیه جوانان آزاد آلمان و - سازمان پیشاهنگی آن تأمین گردیده است . حزب ما آید بدگی کمونیستی جاشینان را بمثابة یکی از وظایف عمده طبقه کارگر و همه زحمتکشان می‌شمرد . مسئولیت چنین پرورش طبقاتی و انقلابی در کشور ما به عهده همه جا معه می‌باشد .

**PROBLEMS OF
PEACE AND SOCIALISM**

**Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world**

Sep. - Oct. 1980 № 4

Price: 1 Dollar or its equivalent

نشریه مسائل بین المللی به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد .

مقالات این نشریه از میان مقالات مجله مسائل صبح و سوسیالیسم ، نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیستی و کارگری جهان که بازتاب نظریات و اندیشه های آنان است ، انتخاب و ترجمه شده است .

در این شماره ، ترجمه فارسی گزیده ای از مقالات شماره ۷ و ۸ (ژوئیه و اوت) سال ۱۹۸۰ مجله مسائل صبح و سوسیالیسم به چاپ رسیده است .



انتشارات حزب توده ایران